اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی

گردآورنده: امیر مسعود خدایار

Call No......... *Date..............................*

Account No.........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

0164

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

تاریخ مغل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

اندرزها و مثالهای مُصطلح

در زبان فارسی

گردآورنده : امیر مسعُود خدایار

KASHMIR UNIVERSITY
Acc. 313652
Dated 25.8.95

انتشارات خورشید

اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی
گردآورنده: امیر مسعود خدایار
چاپ اول: ۱۳۶۴
چاپخانه: خورشید
تیراژ: ۱۵۰۰ جلد
حق چاپ محفوظ است

آدرس ناشر: تهران، خیابان صوراسرافیل، مقابل ضلع شمالی
کاخ دادگستری، تلفن ۳۰۳۸۴۰

بپدر ومادر بسیار عزیزم

قاسم و زیبنده خدایار

و سایر عزیزان از دست رفته‌ام

تهران بتاریخ شهریور ۱۳۶۳

بهمسر و دو فرزند خود

پروین الاجمند (خدایار) ـ بهمن خدایار ـ لادن خدایار (شاکرین)

تقدیم مینمایم که فراموشم نکنند

تهران بتاریخ شهریور ۱۳۶۳

بجگر گوشگان دلبندم ـ نواده‌های بسیار عزیزم

بهرام شاکرین ـ فرهاد شاکرین

تقدیم میشود که امید است بکارشان آید

تهران بتاریخ شهریور ۱۳۶۳

پیش گفتار

آنچه ازنظر خوانندگان این سطور و کتاب میگذرد یا عزیزانیکه بمناسبتی ازآن استفاده میکنند ، چکیده اندرزها و امثالی است که از زمانهای بسیار دور در زبان پارسی وجود داشته وهر روز آنرا بکار برده یا بزبان میآوریم . انگیزه من درگردآوری این امثال که پیشینیان در راه جمع کردن آن زحمت زیادی کشیده ورنج زیادی‌را متحمل شده وبا مقایسه بخوبی میتوان دریافت که منابع آن دردسترس نبوده یا ازآن بهیچوجه مطلع نبوده وکسانی که ازآن اطلاع داشته از چاپ چنین کتابی مطلع و آگاه نبوده‌اند ، مقداری ازآنرا ذکر نکرده‌اند ـ من که مدتها بود باینفکر افتاده بودم قبل‌ازآنکه بسیار دیرشود وفرصت از دست برود ، بسهم ونوبه خود خدمتی ، بادبیات غنی وغیرقابل انکاری که زبان فارسی داراست ، کرده باشم بنظرم رسید از این راه بهتر قادر خواهم بود این خدمت راولو هرقدر ناچیز بنظر آید ، انجام دهم خاصه که نسل جدید تقریباً آنرا بیاد ندارد ویا اصلا نشنیده وبکار نبرده است وبنابراین کم کم فراموش میشود واز یادها خارج میگردد .

بطور مثال قابل ذکر است آنچه راکه من ازپدر ومادرم که یادشان بخیر باد، ویا سایر بزرگتران شنیده ویا بیاد دارم و دراین مجموعه ازآنها ذکری بمیان‌میآید مسلماً آنها نیز ازپدران ومادران خود شنیده‌اند ولی نسل جدید که بقدمت این‌امثال پی نبرده است میتواند ازپرداختن باصولیکه مباحثه را تشکیل میدهند با ذکر این امثال خود را معاف دارد وآنرا بکار برد ـ البته بکار بردن بجای‌این ضرب‌المثلها هنری است که هر کس نمیتواند ازعهده آن برآید ولی درهرحال دانستن واهمیت این ضرب‌المثلها قابل کتمان یا پرده پوشی نیست .

قابل تکرار است بخاطر آنکه اندرزها وبخصوص امثال مزبور و مصطلح

در زبان ما فراموش نشود از نقل قول و امانت داری از اصل ضرب المثل هرچند که بنوع دیگری هم گفته شده باشد خودداری نورزیده‌ام و در ذیل همان صفحه بنوع دیگری که رواج دارد اشاره شده است تا جائیکه آنچه را بطور کلی منسوخ است یا کمتر گفته میشود با ذکر مصداق و نظیر یا تعبیر و تفسیر آن بهمان شکل عامیانه وبا زبان ساده در ضرب المثلها این وظیفه را بپایان برم باشد که این فرهنگ مستغنی وقوی ما آنرا مورد تایید وپسند قرار دهد و آنچه از خاطرها محو شده است دوباره احیا گردد و از یادها نرود.

در اینجا از ذکر چند نکته ناگزیرم که بهتر برای خواننده عزیز روشن گردد. هر آینه تناقضی درمفهوم امثال یا اندرزها وجود دارد بدان آگاهی کامل دارم وسعی کرده‌ام عین ضرب المثل را ذکر نمایم که امکان دارد مورد قبول خواننده واقع نگردد یا بدلیلی منسوخ شده باشد. همانگونه که ذکر این امثال واندرزها بطور کلی دلیل موافقت باعقایدی که اینجانب بدان معتقدم نیست وهمانطور که در بعضی از تفاسیر رفته است بکلی آنرا نادرست دانسته وبا حقیقت امر که امروزه مشاهده میشود مغایر بوده واختلاف کلی درباره آن وجود دارد بهر حال دانستن آن به از ندانستن ومعارضه دربرابر آن برهر کس واجب است زیرا منطبق با شرایط ووضع کنونی نیست وحتی خلاف آن ثابت شده است درهر حال امید بخشش واغماض دارد.

آنکس که بمناسبتی از هریك این اندرزها وضرب المثلها بنفع خود استفاده میکند قادر نیست در زمان معینی از آن صرفنظر نماید بعنوان نمونه میتوان تأثیر یا عدم تأثیر تربیت را در اشخاص ذکر نمود که هنوز هم بین طرفداران تأثیر آن ومعتقدان بعدم تأثیر تربیت در دراز مدت (قابل توجه بودن اصالت هر کس، یا مقدم بودن آن بجهاتی که در این مختصر جای بحث وانتقاد از هر کدام نظریه‌ها نیست ولی وجود دارد) اختلاف فاحش وجود دارد وبرای طرفداری از این نظریه ضرب المثل خاصی تهیه شده و در این مجموعه ذکر گردیده است.

ونیز اضافه مینماید که گرد آوری این ضرب المثلها واندرزها، حتی باتفسیری که از آن بعمل آمده است، عقیده شخصی دال برصحت یا عدم صحت آن نمیباشد

خاصه که گوینده ، یا اشاعه دهنده با شناختی که از محیط خود یا وسائلی که دراختیار داشته اندرز یامثل بخصوص‌را بوجود آورده است واگر قبول داشته‌باشیم که بشر درهرحال جائز الخطاست واصولا کار کرده‌همیشه طرفداران‌یا مخالفین‌جدی را برای خود ایجاد میکند ، بخوبی در خواهیم یافت که در آن واحد نمیتوان ضرب‌المثلی را صحیح دانست درخالیکه ذکری از مخالف آنهم بمیان‌آمده است و درهرحال هر کس آنچه را که منطبق باعقیده اوست می‌پذیرد و دیگری‌را مردود می‌شمارد یعنی درحقیقت‌جمع‌بین اضداد بمیان‌آمده است‌واین‌روشنگرهیچ حقیقتی نیست وشامل هیچ اصلی نمیشود .

همچنین سعی شده است که مثلها بزبان‌عامیانه‌زده شودوبنابراین اگردراملاء وانشاء بعضی کلمات تردیدی وجود دارد یا رعایت اصول‌دستور زبان فارسی نشده است بدلیل آنست که سعی‌شده همانگونه وبا اصالتی که‌شنیده شده ویا ضرب‌المثل دراختیار بوده است ذکر گردد وبنا براین آنچه مورد قبول همگان باشد و اکثریت مردم آنرا مورد استعمال یا استفاده قرار میدهند ، مشخص میگردد و برای آنکه درخواندن‌آن اشتباهی رخ ندهد تا حد امکان ازاعراب استفاده شده است .

سعی گردیده است آنچه ازلحاظ عفت کلام قابل ذکر نبوده ونمیباشد یاذکر نشود یا در صورتیکه در تعبیر و تفسیر آن و یا در معنی آن تغییری بوجود نیاورد بصورت دیگر یا کلمه دیگر جایگزین گردد و اگر دراین امر اشکالی بوجود میآید دراین مجموعه‌گردآوری وضبط نشده‌است مقصود آنکه عدم ذکر آن بهرحال‌دلیل موجهی دارد وبسیار خرسند میشود که درتماس با اینجانب از ذکر اینگونه امثال خودداری نگردد .

درمورد اندرزها هم آنچه بصورت شعر یا مندرجات نثری کتاب بخصوصی است که دردسترس همگان قراردارد (گلستان شیخ سعدی) تا حد امکان خودداری گردیده است زیرا با ذکر همه‌آن «مثنوی هفتاد من کاغذ» شود ومنظور اصلی‌حاصل نشودزیرا همانطور که قبلا بدان‌اشاره‌شد زبان‌غنی‌فارسی پرازاینگونه اندرزهاست وهرشاعری بمناسبتی شعری یا سخنی حاوی این‌نوع اندرزها سرائیده یاگفته است

وبهمان نحو هم اکنون بکار گرفته میشود .

از گردآوری آنچه که بصورت زبانهای دیگر معمول‌است، خاصه عربی یا محلی، خودداری‌شده‌است وفقط بذکربرخی از آنها که بیشتر ودرصحبتهای عادی و روزمره بدان اشاره میگردد ، اکتفا شده است زیرا کمك آنها بصحت ، یا شاهد ومثال آوردن‌آن راه را کوتاه‌تر مینمایدخاصه که اغلب آن نیاز بتعبیر یا تفسیرخاصی ندارد وبرای همه قابل درك است .

ازذکر ضرب‌المثلهای شبیه یاجابجا شدن کلمات وبوجود آمدن ضرب‌المثل دیگر خودداری شده وباین نکته کفایت نموده است که با توضیح مختصر در مورد آنچه بطریق دیگر شنیده شده عین آنرا درج نماید .

همه‌میدانیم که لطیفه‌گوئی یالطائف مصطلح خاصه‌آنکه نتیجه‌ای عاید ما از لحاظ بوجود آمدن ضرب المثلی نکند با امثال موجود تفاوت بسیار دارد اینست که از تکرار این نوع لطائف هم در این مجموعه خودداری شده است .

همچنین عدم ذکر ماخذ برای ضرب المثلها علی الخصوص که معلوم نیست ماخذبعضی از آنهاچیست وبچه طریق‌در زبان‌فارسی متداول شده‌است، وعدم‌تفسیر برای کلماتیکه بعنوان ضرب‌المثل ازآن استفاده شده واکنون کمتر عین آن درزبان اصیل فارسی وجود درد عمداً صورت نگرفته است .

بهر حال برای مزید استحضار یا مراجعه خوانندگان ، بخصوص در مورد اندرزها نام کتبی که مورد استفاده قرار گرفته وبصورتی قابل قبول و مصطلح در زبان فارسی متداول امروز درآمده است ذیلا ذکر میشود که اگر کسی در هرمورد خود را برای مراجعه بدان نیازمند و علاقمند دانست باصل حکایت و داستان مثال بخصوصی پی ببرد « تا چه قبول افتد وچه درنظر آید » .

گلستان شیخ سعدی ـ امثال وحکم دهخدا ـ منطق‌الطیر عطار نیشابوری ـ مثنوی ـ دیوان‌حافظ ـ نوشته‌های خواجه عبدالله انصاری ـ نفایس الفنون‌ـ امثال طبع هند ـ تاریخ سلجوقی ـ تاریخ گزیده ـ تاریخ سیستان ـ ابوالفضل بیهقی ـ قابوس نامه ـ مرزبان نامه ـ سیاست نامه ـ جامع التمثیل ـ گفتارهای منسوب

بانوشیروان ومرز ایران ورنگارنگ ....

اگر در ذکر ضرب المثلها و اندرزها رعایت حروف تهجی نشده و از این بابت نقصی در انتشار این اثر وجود دارد معلول دلایل خاصی است که در هرحال از آن پوزش میطلبم ورعایت آنرا بچاپهای احتمالی آینده موکول میکنم .

چون معتقد بانتقاد بوده و از شنیدن نظر همگان خرسند میشوم و از طرفی مسلماً این کار خالی از عیب ونقص نیست ، هر عیب منطقی را می‌پذیرم و از آن در چاپهای احتمالی آینده بهره خواهم برد . بنابراین کسانی که باینجانب دسترسی ندارند میتوانند نظرات خود یا اندرزها و ضرب‌المثلهائی که ذکرآن در این مجله بمیان نیامده‌است رابمؤسسه انتشارات خورشید بنشانی تهران خیابان صوراسرافیل (آذر) مقابل کاخ دادگستری بفرستند و از این راه تماس خود را با اینجانب برقرار سازند .

امیر مسعود خدایار

تهران ـ بتاریخ شهریور ۱۳۶۳

جلد اول

امثال و حکم

حرف «الف»

آئینه دست زنگی افتاده است

یعنی خودش‌را می‌بیند و کنایه از کسی است که وقوف کامل بحال خود دارد.

آئینه اش صاف نیست

منظور کسی است که ازظاهر او پیداست که شخص قابل اعتماد نمیباشد .

آئینه‌اش را گُم کرده

مقصود آنست که ازوضع خوداطلاعی ندارد وبراو وضعش بدلیل کبروغرور روشن نیست .

آئینه عیبش اینه‌که بآدم حقیقتو میگه

کمتر کسی پیدامیشود که ازاعتماد مردم خوشنودگردد وبرای اوقابل تحمل باشد که از دیگران عیب خودرا بشنود .

آب آبادانی همراه داره

منظور آنست که اساس کارآبست وهرجا که آب باشد آباد میگردد .

آبادانی ظلم بیك باد بسته

مقصود آنست که اگر ظلمی برای آبادانی محلی بکار رفته باشد دیری نپاید و بمختصر تغییری ازبین‌برود

آب ازسرچشمه گل است

یعنی اساس کار خراب شده است .

آب از دریا می بخشد

کنایه از کسی‌است که بسیار متمول است و بخشندگی او تأثیری در ثروت او ندارد .

آب از دستش نمی‌چکد

مقصود کسی است که بسیار خسیس وفرومایه است .

آب ازاون گرم نمیشه

منظور آنست که زحمت زیادی دربدست آوردن نتیجه وفریفتن او بی حاصل است

آب ازآسیا افتاد

یعنی آرامش برقرار شد وازحرکت بازایستاد .

آب بالاخره راشو وا میکنه

یعنی هر قدر هم ممانعت بعمل میآید از آن باکی ندارد و راه حلی برای مشکل خود پیدا میکند .

آب با غربال می‌پیماید

یعنی کار عبث وبدون نتیجه انجام میدهد .

آب بآب برمیخوره زورشم زیادتر میشه

منظور ازحسن اتحاد واتفاق است .

آب با سمون می‌پاشد

مقصود ازکار بدون فایده وبی‌ثمر است .

آب بروی کارآوردن

منظور برملا ساختن وآشکار کردن است .

آب تو سوراخ مورچه‌فریزهمشون بیرون میآن

منظور آنست که اگر برای کسی اشکالی تولید نمائی برایت اشکال جدیدی فراهم میشود .

آب پارسال نان پیرار سال

کنایه ازآنست که بسیار قدیمی و کهنه است .

آب تا تورودخونه است اینهمه صدا داره وقتی بدریا برسه ساکت‌میشه

مصداق کسی است که تا زمانی بزرگتر از خود در فهم و کیاست را ندیده

است لاف بزرگی میزند .

آب حیوان درون تاریکی است

قدیمیها معتقد بودند که آب حیات و حیوان در غاری پنهانست و رسیدن بآن مشکل

آب خوش بی تشنگی ناخوش بود

این بیان اقتصادی مطلوبیت میباشد که هر قدر جنسی مرغوب باشد چون زیاده ازحد گردد نامطلوبست .

آب داند که آبادانی کجاست

زیرا جریان هر آبی از آبادی و روستائی میگذرد و بنابراین بهتر از هر کسی ازمحل آن اطلاع دارد .

آب درشیر مبند اگر دلت میخواد همیشه شیر داشته باشی

یعنی از کار ناشایست و غیر معقول خودداری نما اگر طالب آنی که همیشه برکتی نصیب تو گردد .

آب در دست داری نخور بذار زمین

مقصود آنست که بشتاب خودرا بمن برسان .

آب در درهنش اومد (۱)

یعنی خیلی حرف زد یا زیاده ازحد ترسید .

آب درغربال دارد

یعنی ببهانه‌ای ازاجرای این کارسر باز می‌زند .

آب درگوشش رفته

منظور آنست که کر شده وصدائی را نمیشنود .

آب دریا بکیل نتوان شمرد

مقصود آنست که برای هرکار وسیله متناسب بایددرنظر گرفت و وقت ومدت را بحساب آورد .

---

۱ ـ خشك شد

آب دهن هر کسی بدهن خودش مزه داره

منظور آنست که هر کاری بنظر خود انسان خوش بنماید وقابل قبولست .

آب درهاون کوبیدن

استعارتاً یعنی کار بیفایده کردن وازقبل نتیجه را دانستن است .

آبو که آب نمیکشن

منظور آنست که وقتی نتیجه را میدانی کار بیهوده انجام مده که فایده‌ای دربر ندارد .

آب راکد بالاخره بو میگیرد (۱)

کنایه از آنست که سفر کارخوبی است و از زیاد ماندن درجائی انسان بعقب وقهقرا میرود .

آب را گل آلودکرده بعدماهی میگیرند

یعنی اوضاع‌را خراب ومشوش میکنند واز آن بدون آنکه دیده شوند بنفع خود استفاده میکنند .

آب رفته بجوی بازنگردد

یعنی غصه آنچه راکه از دست رفته یا کاری راکه شده است نباید خورد که قابل جبران نیست وهمیشه بسادگی امکان ندارد که شرایط مساعدی پیش آید .

آب روشن داشتن

منظور آسوده خیال بودن از آنچیزی است که دراختیار دارند .

آب ریختن علامت روشنائی است

اینرا هنگامی میگویند که‌ظرف آب توسط کسی واژگون شده واز عمل‌خود شرمگین است .

آب دهنش راه افتاده

منظور آنست که بدیدن کسی دل از کف داده یا اشتهای او تحریك شده است .

---

۱ — خزه می بندد

آبستنی نهان بود و زائیدن آشکار

یعنی مقدمه بعضی از کارها مجهول است وحال آنکه نتیجه آن معلوم

آبشون با هم یك جوب نمیره

یعنی توافقی باهم ندارند وهم عقیده نیستند وبهمین سبب ناسازگارند .

آب شد وبزمین فرورفت

یعنی بیکباره ناپدید شد وپیدایش نگردید .

آب شیرین ومشك گنده

یعنی تمام وسائل دراختیار اوست وحداکثر استفاده را ازموقعیت میکنند .

آب که ازسر گذشت چه یك نی وچه صد نی

مقصود آنست که دربعضی موارد کمیت مطرح نیست و مختصر چیزی که باعث بدبختی شود بحساب میآید .

آب که سربالا برود قورباغه ابوعطا میخواند

یعنی هنگامی که اوضاع بروفق مراد کسی است از آن دلشاد میگردد وغمی ندارد

آبکش بکفگیر میگه هفت تا سوراخ داری

بعضی اشخاص بدون آنکه توجهی بعیب خود داشته باشند از دیگران عیب جوئی نموده و دیگرانرا مورد انتقاد میدانند .

آب که اومد دیگه تیمم لازم نیست

منظور آنست که وقتی اصل موجوداست دنبال فرع رفتن یا جایگزین کردن آن خطاست .

آب گرمابه سرگین را نشاید

مقصود آنست که هرچیز را محلی لازمست که برای آن معین شده و استفاده دیگری از آن مجاز نیست .

آب نایافته گران باشد چون بیابد رایگان

اینهم مصداق دیگری ازبیان اصل مطلوبیت وعرضه وتقاضاست .

آب نمی بینه والا شناگر قابلی است

موقعیتی بدست نمیآید که از آن استفاده کند و هر زمان که موقع را مناسب تشخیص داد هنگام خودنمائی اوست .

آب و روغنو هر کار شون بکنی ازهم جدا وامیایستن

یعنی هنگامیکه دو چیز همگن نباشند بهرطریق قابل جداکردن و تشخیص میباشند و زحمت زیادی برخود هموار کردن که آنها را باهم‌متصل کنیم بهرطریق بیفایده است .

آب و گاوشان یکی است

کنایه ازآنست که منافع مشترك دارند وبرهر کاری توافق .

آب هم ازآب تکان نمیخوره

یعنی عملی که تومیکنی باعث هیچگونه تغییری نخواهد شد و وضع بهمین منوال باقی میماند .

آبی که آبرو بریزد درگلو مریز

و این اندرز بکسانی است که برای گذشتن کار خود از کشیدن هیچگونه منتی امتناع نمیورزند .

آبی که ریخت هرگز جمع نمیشود .

منظور آنست که برگذشته افسوس خوردن خطاست بلکه از آن باید برای آینده وکارهای نظیر پند بیاموزیم وبکار بندیم .

آبی که زچشم رفت کی آید باز

یعنی اگر بدلیل غصه‌ای گریه کرده‌ایم بایدبدانیم که آن گریه واشك ریختن بچشم بازنگردد واندوه ماکاری ازپیش نبرد .

آتش ازآتش گل میکند

منظور آنست که اگر آفت هرچیزی از خود اوست برای بوجودآمدن هرچیزی نیز وجودآن که همجنس اوست لازمست .

آتش از باد تیز تر میشود

مقصود آنست که اگرچه باهم درظاهراختلاف دارند ولی درباطن بیکدیگر نیازمندند .

آتش ازچنار پوسیده بلندمیشه(۱)

منظور نشان دادن وسیله‌ایست که برای هر کار لازم است واطلاع از آن برهمگان واجب .

آتش از خیار نجهد

بمثل فوق رجوع شود .

آتش اگر اندکست حقیر نتوان شمرد

کنایه ازحقارت مخالف ونشان دادن تأثیر او در زندگی است .

آتش بدست خویش بر ریش میزند

منظور آنست که بدست خود و دانسته برای خود تولید اشکال و زحمت میکند .

آتش در زمستان ازگل سوری به

یعنی آنچه درنظر نامطلوب است هنگام نیاز ارزش آن پیدا میشود وحتی از آنچه که مطلوبتراست بهتر مینماید .

آتش بگرمی عرق خجالت نیست

مقصود نشان دادن درجه شرمساری ومقایسه‌آن با آتش است .

آتش جای خودرا باز میکند

منظور نشان دادن درجه سرایت اشیاء هنگام تأثیر آنهاست .

آتش خوار است

این مثل را در دوهنگام مورد استفاده قرار میدهند که یکی خوار بمعنی ذلیل است و دیگری نشان دهنده میزان تحمل گرما .

---

۱ ــ چنار از چنار

آتش دوست و دشمن نمیشناسد

یعنی هنگام آتش سوزی مراعات طرفدار یا مخالف آتش مطرح نیست بلکه او بوظیفه خود که سوزانیدنست عمل میکند .

آتش را با آتش خاموش نمیکنند

منظور آنست که برای انجام هرکاری آگاهی کامل و داشتن وسیله شرط اصلی است .

آتش وقتی که خاموش شد با خاکستر بازی میکنند

کنایه از آنست هنگامی که از هرنوع شرارت خلاص شدیم با نتیجه‌ای که از آن عاید ما شده است خود را سرگرم میکنیم .

آتش کند پدید که عود است یا حطب

همان‌گونه که حین آتش گرفتن و تصاعد بو معلوم میشود که چه چیز سوخته شده است هنگامی معلوم میگردد کار صحیحی انجام پذیرفته که نتیجه آن مطلوب باشد .

آتش کند هر آینه صافی عیار زر

تعریف انتخاب صحیح وسیله است برای شناختن اشیاء یا انسانها .

آتش که گرفت خشك و تر میسوزد

منظور آنست که اگر بلائی نازل شد برای همه یکسان است وخوب وبد هردواز آن نصیب میبرند .

آخر پیری و داغ اسیری (۱)

کنایه از کسی است که بعاقبت بدی دچار شده است .

آخر سر مزد تو میده

یعنی هنگامیکه برسد ولازم باشد اینهمه زحمت را که برخود هموار کرده‌ای جبران می نماید .

آخر مهتری کاه فروشی است

کنایه ازنشان دادن عاقبت کاراست وغره نشدن اشخاص بوضعی که دارند .

---

۱ - امیری

آخر شاعری اول گدائی است (۱)

بمثل قبلی رجوع گردد .

آخر شاه منشی کوت کشی است

بمثل بالا رجوع گردد .

آخر این نه تغاری است که آنقدر لوسه

معمولا بچه آخر خیلی مورد توجه پدر و مادر قرار میگیرد که همین باعث بی تربیت شدن وبیموقع لوس شدن اومیگردد .

آتش بجان گرفته (۲)

این ناسزا هم نفرین است که درحق دیگران میشود .

آدم با بزرگتر ازخودش شوخی نمیکند

بعضی رااین عادت زشت هست ونصیحت بآنان اینست که راه خطائی می پیمایند.

آخر اون ازعقدیه وما ازصیغه

یعنی بین ما تفاوت بسیار وبدون سبب قائلند .

آتش هرچه تند باشد از دور وبرش بیشتر نمیسوزاند

کنایه ازآنست که برهرکاری هرقدر هم توانا باشیم باز ازحدود خودتجاوز نباید بکنیم .

آخر ما سرش دستمونه

اینهم عذری است برای اشتباه وتوجیهی است برای کارغلط .

آتیش بپنبه افتاد سگ بشکمبه افتاد

یعنی نتیجه کار معلوم گردید.

آبرو واعتبار را بکسی مفتکی نمیدهند

تا شخصی نتواند اعتماد مردم را جلب کند و دراین راه تحمل سختی ننماید ازبدست آوردن هردومحروم است .

۱- ملا و باسواد شدن ۲- افتاده

آدم باکسیکه یا علی گفت یا عمر نمی گوید

کنایه ازشخصی است که با کسی رفاقت میکندو بعد بدشمن اومی پیوندد .

آدم بایدگذشت داشته باشد

اگربخواهی مورد علاقه همگان واقع شوی باید ازخطاهای مردم وبخصوص خطاهای کوچك درگذری .

آدم بد حساب دو دفعه میدهد

این اندرز بکسانی است که پول مردم ووامی را که از آنها میگیرند بموقع پرداخت نمیکنند .

آدم باید بکیسه‌اش نگاه کندآنوقت خرج کند

منظورآنست که بلند پروازی بدون تعمق باعث نابودیست خاصه در خرج کردن واندازه نگهنداشتن .

آدم بی اولاد پادشاه بی غم است .

زیرا غصه مریضی وتربیت بچه خود را ندارد وخیالش از این بابت آسوده است .

آدم تا کوچکی نکند بزرگ نشود

اندرزبکسانی است که بیکباره میخواهند بمقام یاجاه برسند وازپیمودن راه آن آگاهی ندارند .

آدم خودش بمیره بهتره تا هوادارش

چون با از دست دادن هواخواه در این دنیا تنها مانده و گذراندن عمر بسی برایش مشکل میشود .

آدم عاقل بنیشتر نزند مشت

وقتی نتیجه کار معلوم است و روشن نباید خود را بخطرآشنا سازیم .

آدم دست و پاچه دو دفعه کار انجام میده

منظورآنست که بعلت عدم دقت دراثر عجله مجبوربتکرارآنست .

آدم که دوبار باین دنیا نمیاد

مقصود آنست که حد و اندازه‌ای برای زنده ماندن واز دنیانصیب بردن وجود دارد بنابراین باید حداکثر استفاده را نمود.

آدم خسته اگر بنشیند خسته‌تر میشود

کنایه از کسی است که هنوز شاهد مقصود را در آغوش نگرفته کار را رها میکند وخبر ندارد که دوباره بدست آوردن آن کاری مشکل است.

آدم بیسواد مثل کورهاست

کنایه از آنست که بیسوادان آنچه را می بینند بخوبی درك ننموده و در باره آن سؤال میکنند همانطور که کوران ازتجسم بعضی اشیاء عاجزند.

آدم خوبیست اما حیف که اهل لفت ولیس است

واین شناساندن عیب بزرگ کس دیگری است که صفات خوب او بربدی میچربد.

آدم پشت تاپو است (۱)

کنایه ازکسی است که بعلت عدم معاشرت زیاد دارای تربیت صحیح نیست و از آداب و رسوم زندگی بی بهره است.

آدم خوب نیست متکلم وحده باشد

یعنی این صحیح نیست که انسان درجمعی اجازه صحبت کردن بکسی ندهد وبا پرحرف زدن همه را بیازارد.

آدم خوش معامله شریك مال مردم است

اعتماد وجلب محبت مردم پایه واساس کسب است زیرا بدون سرمایه‌گذاری حقیقی ازمال وثروت مردم استفاده میکند.

آدم دهن گیوه گشاد یا منجم میشه یا ستاره شناس

کنایه ازآنست که هنگامیکه بدین خوی بد متصف گردید درهر حالت تناسب

۱ـ دختر

شغل وداشتن شرایط را کاملا حفظ نموده است .

آدم دست و دل بازی است وسفره رنگین دارد

یعنی از مهمانان خود باگشاده روئی پذیرائی میکند و با سفره پروغذائی گوناگون آنرا میآراید .

آدم عاقل با شاخ گاو درنمی‌افتد .

گوئی که عده‌ای از این راه تحصیل روزی و موفقیت و افتخار میکنند ولی درهرحال خودرا بیجهت بمخاطره انداختن صحیح نیست .

آدم بکثافتش هم نگاه میکند .

کنایه ازتوجه بیمورد باشخاص یا کارآنهاست که مورد اعتراض قرار گرفته است .

آدمای کور وچلاق ازنظر دراماننـد

منظور آنست که مصونیت این نوع اشخاص که باعتقادآنان چیزی برای جلب توجه ندارند تضمین شده است .

آدم زرنگ همیشه دو پا پس است

منظور البته زرنگی زیاد بخرج دادن درکار است و شخص زرنگ از قافله عقبتر میماند چون بچیز کم قانع نیست .

آدم سیاهوو اینهمه ادا

البته ادا واطوار ربطی برنگ پوست ندارد وبهرحال ادا واطوار پسندیده نیست ولی این کنایه ازآنست که اساس کار را موجود نداری که اینهمه بدان متکی هستی .

آدم هرچی کمتر بدونه بهتره

زیرا هنگام لزوم لا اقل بایستی شهادت بدهد که قضیه ازچه قراراست وعدم آگاهی ازمسائل بهترین وسیله برای دور شدن ازمعرکه است .

آدم یکدفعه دنیا میاد و یك دفعه هم میره پس چرا آنقدر بخودش

سخت میگیره

و این اشاره بکسانی است که توجهی بپایدار نبودن دنیا و پا بعرصه وجود گذاردن خود ندارند .

آدم نادون آخر من و تورا کجا میبرند

منظور آنست که ارتباطی بین این کار وما وجودندارد و بیخود خودرا داخل آن میکنیم .

آدم عاقل هرگز رازش را بکسی نمیگوید

بسیار دیده شده است رازهای فاش شده نتیجه خوشبینی افراد بیکدیگر است و چه بساکه‌دوستیها بدشمنی مبدل شده‌اند آنوقت است که بتو ابقا نکرده و رازت آشکار میشود .

آدم عوضی است

مقصود کسی‌است که دارای صفات لازم برای معاشرت نمیباشد .

آدم هرجاکه درش واز بود سرشو نمیندازه پائین و تو بِرِه

این کنایه ازکسانی است که بیجهت خودرا عزیز می‌پندارند و مجاز وبدون اینکه علت کاری را بپرسند بعنوان صاحب اختیار و صاحب نظر در آن مداخله می کنند.

آدم غیرتی فقط سرشو بباد میده

البته منظور آن نیست که‌غیرت‌داشتن وحمیت کاربدی است بلکه نتیجه‌گیری گوینده آنست که بدلیل‌همین غیرت ومردانگی‌است که انسان دچارمخاطره‌میگردد.

آی خدا مردم ازخوشی

این جمله را هنگام راحتی وخوشی زیاده ازحد بر زبان میآورند .

آدم زنده وکیل وصی لازم نداره

منظور آنست که باوجود زنده بودن‌احتیاجی‌بوکیل وصی که‌سفارشهای مرده را انجام میدهد نمی‌باشد .

آدم زنده زندگی میخواد

مقصود آنست که تا نفس باقی است لزوم داشتن یك زندگی کامل و راحت ضروری است .

آدم فقیر را از شهر بیرون نمی کنند .

کسی را بسبب نداری از جامعه طرد نمیکنند و از شهر اخراج نمی‌نمایند .

آدم که از زیر بُته بعمل نیامده .

یعنی هر کس بسهم خود دارای اقوام و خویشاوندانیست که با آنها مراوده دارد .

آدم گدا رو نه عروسی راه میدهند نه عزا

البته این کار صحیحی نیست که بصرف ندار بودن مانع کسی گشتن ولی بهرحال چون درعروسی وجود او را بعلت گدائی مزاحم میدانند و درعزا ازچشم داشت بیحد او درعذابند ازحضور اوممانعت میکنند .

آدم گرسنه که دین وایمون نداره

منظور آنست که شخص گرسنه بهر دری میزند و هرچه اصول است زیر پا میگذارد تا شکمش سیر شود .

آدم که گرسنه باشه سنگ رو هم میخوره

البته در این ضرب‌المثل راه اغراق پیموده شده است ولی بهرحال منظور آنست که خوبی وبدی ، سختی ونرمی ماکولات موردتوجه گرسنه قرار نمی گیرد .

آدم گرسنه خواب پلو می بیند

منظور بیان آرزو وهدف اشخاص است که فکر آنها را بخود مشغول میدارد تا خوابشان در رباید وبدست آوردن مقصود را درخواب ببینند.

آدم لخت کرباس پهنادار خواب می بیند

بمثل فوق رجوع گردد .

آدم نترس سرسلامت بگور نمیبره

منظور آنست که دراثربی باکی هرنوع مخاطره‌ای را استقبال میکند تابالاخره

روزی سرخودرا نیز برباد میدهد .

آدم ندار را که سر نمیبرن

همانطور که فوقاً گفته شد بسبب نداری کسی را سرنمیبرند .

آدم نفهم هزارمن زور دارد

زیرا قبول حرف صحیح برایش ممکن نیست ومنطق‌خودرامیخواهدبزور وجبر بطرف تحمیل کند .

آدم هزار پیشه کم مایه

منظور آنست که اگرهزارکار را بخواهیم انجام دهیم ازعهده هیچیك از آن برنخواهیم آمد .

آدم یکبار پایش بچاله میرود

یعنی کسی دراثر عدم تجربه یا ناآگاهی یك بار بیشتر اشتباه نمیکند .

آدمیان گم شدند ملك خدا خر گرفت

کنایه ازآنست که اشخاص متصف بصفات خوب و تخصص جای خود را بجهال سپرده‌اند .

آدمی از زبان خود ببلاست

منظور آنست که‌دراثر سخن‌گفتن خاصه که نامربوط باشد برای خود دردسر ایجاد میکند .

آدمی ازسودا خالی نباشد

یعنی خیالبافی همیشه همراه انسان است .

آدمی بعیب خود نابینا بود

منظور آنست کمتر کسی‌ازعیب خودمطلع است ودرهرحال آگاهی‌بدان اورا ازکارهای ناپسند باز میدارد .

آدمی بی‌خرد ستور بود

مقصودآنست که بین انسان وحیوان تنها سخن‌گفتن وجه تمایز نیست بلکه

عقل وخرد ازاصول این تفاوت فاحش بشمار میرود .

آدمی ازچهارچیز ناگزیر بوداول نانی دوم خلقانی سوم ویرانی چهارم جانانی

منظور بیان نیاز انسان بچهارچیزاست که عبارتند از شکم ـ دوست ـ خانه وهمسری مناسب .

آدمی را ازمرگ چاره نیست

مقصود بیان عدم ونداشتن اختیار ما برای ادامه حیات است .

آدمی را عقل باید نه زور

هرکس که تصور نماید با زور داشتن میتواند برمشکلات فائق آید سخت دراشتباه است زیرا برای چاره‌جوئی عقل لازم است .

آدمی را تهنیت بهنر باید نه بپدر

چون بالاخره پدر فنا پذیر است ولی شخص تا عمر دارد از هنر خود بهره میبرد پس تهنیت بآنهم اولی است .

آدمیزاد اگر بی ادب است آدم نیست

واین قدر ادب را میرساند تا حدیکه اشخاص بی ادب را ازصف انسانهای واقعی خارج میسازد .

آدمیزاد با همه دك وپوزش بیك تب بنده

وقتی با یك تب تغییر حالت و شکل میدهیم دلیل ندارد قدرت ظاهری فریبمان دهد و از راه راست منحرف سازد .

آدمیزاد شیر خام خورده است

کنایه از آنست که انسان اصولا جائز الخطا متولد شده است وبزندگانی ادامه میدهد وبنابراین بنحوی گول میخورد .

آدمی فربه شود از راه گوش

یعنی فربه شدن حقیقی موقعی است که بسخنان دیگران گوش فرا دهیم یا از

این راه تحصیل علم و دانش نمائیم .

آدمی خیال میکند فردایش هم مثل امروز است

واقعاً اگر بکنه مطلب وارد شویم بیادخواهیم داشت که قیاس امروزوفردای نیامده صحیح نیست وامروز دلیل فردا برای آدمی نمیشود .

آدمی که برای هزکار منم میزند هیچکاره است

کسیکه ادعا دارد برهمه‌امور واقف‌است ویا ازکاری سررشته داردوتخصص را بهیچ می‌شمارد اهل عمل ندانید وبگفته او وقعی ننهید .

آدمی را ازهرچه منع کنند بآن حریصتر میشود

این خوی آدمی است که اصولا کنجکاو بدنیا آمده است وآنچه راکه مانع ازانجام آن میشوند خود تجربه میکند .

آرد را بیختم و الك را آویختم

مقصودآنست که در موقع خود همه‌کار کرده‌ام وحالا دیگر برای من‌مناسب نیست وازمن گذشته است .

آدم زبان نفهم بدترازحیوان زبان بسته است

منظورنشان‌دادن میزان نفهمی‌وعدم درك مسائل‌ومقایسه‌آن با حیوانات‌است.

آب خوش ازگلو‌یم پائین نرفته

مقصود بیان سختی است که دراین مدت مجبور بتحمل آن بوده و رنجهائی که کشیده است .

آدمی بدلخوشی زنده است

هرکس در زندگی امید و آرزوئی دارد و برای رسیدن بآن تلاش میکند و دل خوشی بزرگترین مایه تسلای انسان ومحرك اواست .

آرزوی انسان تمام شدنی نیست

اصولا عده‌ای‌ازفلاسفه معتقدند که بهترین وسیله پیشرفت بشرهمین است که آرزویش تمام شدنی نیست وبهرآرزوئی میرسدبحکم خصلت زیاده طلبی آرزوی

جدیدی میکند .

آزموده را آزمودن خطاست

یعنی کسی که امتحان خودرا داده احتیاجی بآزمایش مجدد برای جلب اعتماد یا اعتماد نکردن ندارد .

آسمون و ریسمون را بهم بافتم تا قانع شد

یعنی جمع اضداد نمودیم تا مقصود حاصل گشت وبدین ترتیب قانع گردید که برطبق نظر ما عمل کند .

آرزو برجوانان عیب نیست

با زمانیکه در پیش دارند و فرصتهائی که بدست میآورند نیل بهرآرزوئی برایشان متصور است وانتقادی برایشان وارد نمیباشد .

آسمان که بزمین نمیاد

مرادآنست که دراثرمخالفت کارغیرطبیعی وقابل توجهی صورت نمی‌پذیرد.

آسوده‌کسی که خر نداره از کاه وجوش خبر نداره

واضح است داشتن هرچیز مشکلات تازه‌ای بوجود میآورد که برای نادار این مسائل اصلا مطرح نیست .

آش ابو دردا لازم داره

اینهم تجویزی است که قدیمیان برای مریضان میکرده‌اند .

آشتی بین ما مثل صلح سگ وگربه است

یعنی اختلاف بین ما آنقدر عمیق است که رفع شدنی نیست و ناپایداری صلح بین ما واضح است .

آش خودش رامیخوره وحلیم دیگری را هم میزنه

مصداق کسی است که بدون‌اجر ومزدی کاری‌را انجام میدهد وازآنچه‌درآمد شخصی خودش است ارتزاق میکند .

آش کشك خالته بخوری پاته نخوری پاته

یعنی دراجرای این عمل ترا اختیاری نیست ودرهرحال مجبوربپیروی از آنی .

آش شلم شوربا درست کردی

یعنی کار درهم وبرهم انجام داده‌ای .

آفتاب که بزردی افتاد کدبانو بجلدی افتاد

زیرا درموقع خودبیادکارها نبوده وبیادش نبوده‌است که شوهرش وقتی بخانه آمد شام مهیا میخواهد واین نشانه‌ایست ازاتلاف‌وقت گذشته وکمی وقت باقیمانده .

آفتاب لب بوم‌بودکه خدا منو بننم داد

منظور تعیین هنگامی است که شخص پا بعرصه وجودگذاشته است .

آفتابو که نمیشه با گِل اندودکرد

مقصودآنست که حقیقت آشکار را پنهان نتوان کرد .

آفتابه دزد بالاخره شتر دزد ازآب درمیاد

یعنی هرقدر انحراف کوچك باشد باعث انحرافات بعدی است که ابعاد بزرگتری دارند وغیرقابل اجتناب میباشند .

آفتابه خرج لحیم است

یعنی مرمت آن بیش از بهای شیئی نو تمام میشود و بصلاح نیست که آنرا تعمیر کنند .

آش همان آش است وکاسه همان کاسه .

یعنی دوباره وضع بحال اولیه برگشته و تغییر قابل ملاحظه‌ای نکرده است.

آفتابه لگن هفت دست شام و نهار هیچی

یعنی تمام هم خود را مصروف بظاهر سازی کرده و از اصل موضوع غافل مانده است ونمیداند که آیا اساس‌کار محکم وپا برجاست یا نه .

اشك تمساح میریزد

منظورآنست که‌بیهوده بانجام این کار تظاهر میکند .

آفتابه و لولهنگ هر دو یك كار میكنند ولی وقت گرو گذاشتن ارزش هر كدام معلوم میشه

بظاهر هرچیز قضاوت کردن درست نیست زیرا هر چیز ارزش خودرا دارد که درهنگام استفاده معلوم نمیگردد اگرچه رفع نیاز آنی را بکنند .

آقابالاسر نمیخوام (۱)

مصداق کسانی است که بعلت تسلط ظاهری هنری جز فرمان دادن ندارند .

آقای کمر باریك کوچه روشن وخونه تاریك

منظور این مثل بداخلاقی درخانه وخوش خلقی دربیرون خانه است و کنایه از کسی است که در درون وبیرون شخصیتهای مختلفی دارد .

آن ممه را لولو برد

مقصود آنست که وضع تغییر کرده وهمه چیز عوض شده است .

آلوچه سگك هم خودرا داخل میوه‌ها كرد

مقصود آنست که با شباهت ظاهری نباید خودرا گم کرد و بجائی که مستحق رسیدن بآن نیست چشم داشت .

آنچه آسان بدست آید قدرش معلوم نمیشود

در زندگی دیده‌ایم هرچیز که سهل و آسان و بدون مشقت تحصیل گردد ولو آنکه ذیقیمت هم باشد درنزد ما بی ارزش است و زود از دست میرود .

آنچه البته بجایی نرسد فریاد است

یعنی کسی بداد خواهی انسان ولو بصدای بلند توجهی ندارد بلکه دسته جمعی در راهی باید قدم گذاشت .

آنچه برخود نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار

در این اندرز بانسان گوشزد مینماید آنچه بنظر یا نزد تو قابل قبول نیست برای دیگران هم اجرا نشدنی است وتوقع تواز دیگران بیمورد است .

۱- لازم ندارم

آنچه را مار ومور میخورند بده شیخعلی کور بخوره

یعنی چیزیکه بعد از مرگ تو نصیب دیگران میشود در زنده بودن بمستحق آن واگذار نما .

آن ذره که درحساب ناید مائیم .

منظور موقعی است که دیگران ما را هیچ می‌انگارند و بحساب نمیآورند .

آنچه را قی کردم دوباره نمیخورم

مقصود آنست که هرچه را ولو بسیار در اول مطبوع طبع واقع شده است هنگامیکه‌رد کردم دوباره قبول نخواهم کرد

آنرا که عقل دادی چه ندادی و آنرا که ندادی چه‌دادی

یعنی اصل واساس داشتن عقل واندیشه صحیح است ودیگر چیزها درمقابل عقل ارزشی ندارند .

آن سبو بشکست وآن پیمانه ریخت

یعنی آن وضع بکلی تغییر نموده‌است وانتظار رجعت آن بیمورداست .

آن کار راکه خانه بابات باید یاد میگرفتی اینجا تمرین میکنی وآنرا که اینجا برای دفعه اول باید میکردی خانه بابات کردی

مقصود آنست که محل کار و زمان آنرا وارونه اختیار کردی و این غیر قابل قبول است .

آنکه با مادر خود زنا کند با دیگران چه‌ها کند

مقصود آنست هنگامیکه محرم ونامحرم را تمیز ندهد دیگر براو حرجی نیست وتوقع ازاو بیمورد است زیرا هیچ حدی را قائل نیست وازآن تجاوز میکند .

آن را که حساب پاکست ازمحاسبه چه باك است

یعنی اطمینان بخود وبیگناهی باعث میشود که از هرگونه اتهامی خود را مبرا دانسته وهراسی بخود ازسؤال وجواب راه نداد .

آبقدر بپز که بتوانی بخوری

مقصوداز این ضرب المثل آنست که ابتدا ظرفیت هر کاری راکه میتوانی انجام

دهی تعیین کن بعد شروع بآن کار کن .

آنقدر بد و تلخ حرف میزنه که اگر حقیقت روهم بگه دررو نداره

یعنی حرف او بدون تأثیر است وشنونده را متاذی وناراضی میکند .

آنقدر چریدی پس کو دنبه‌ات

منظور آنست که اگرتمام عوامل بنفع تو بودواز آن استفاده برده‌ای پس چرا نتیجه اینهمه تلاش را بدست نیاوردی .

آنقدر چوب لای چرخ نگذار

یعنی با پیش آوردن موانع مصنوعی مانع حرکت و پیشرفت دیگران مشو.

آنقدر پا پیش نشو (۱)

یعنی اوراآسوده بگذارو بکار او کنجکاو مباش .

آنقدرخوش‌جنسه که پستان مادرش را نیز گاز گرفته

یعنی عادت دارد که حتی‌هنگام نیاز نیز آزارش بدیگران برسد و در ذات‌او بدی نهفته است .

آنقدر دوره‌اش کردن تا ازچنگش بیرون آوردن

یعنی با استدلال ناصحیح برای کسی مزاحمت فراهم آورد تا برای خلاصی راضی شد ازحقوق خودصرفنظر کند وبهرطریق ممکن موافقت خودرا اعلام‌نماید

آنقدر زرنگ است که از آب هم کره میگیرد

مقصود بیان وتعیین زرنگی کسی است که ازمحال ممکن میسازد .

آنقدر زرنگ است که بزمین‌آسمان را می‌چسپاند

بمثل بالا رجوع شود .

آنقدر شلوغ بودکه سگ صاحبش را نمی‌شناخت

منظوربیان میزان ازدحامی‌است که‌بوجود آمده بود وبیانگروضع نامتعارف است که محل بخودگرفته بود .

۱- پاپی این قضیه نشو .

آنقدر شور بود که بدهن خان هم رسید

کنایه از کسانی است که بسببی دیرتر ازسایرین مسئله را درك میکنند یا بعلتی از آنها وضعی پنهان میماند .

آنقدر صنم هست که یاسمن توش گُمه (۱)

یعنی آنقدر انسان چیز فهم یا قابل توجه زیاد است که تو بحساب نمیائی .

آنقدر صورتش کثیفه که چهل تا گربه هم بلیسند پاك نمیشه

مقصود ازاین اغراق گوئی نشان دادن میزان کثافت است و استعارتاً کسی را گویند که بسی خطاکار و گناهکار است .

آنقدر قیافه حق بجانب بخود نگیر

مصداق کسانی است که بظاهر حق و حقیقت متوجه آنهاست وظاهرالصلاح میباشند درحالیکه ناظر بیطرف خوب میداند حق باکیست .

آنقدر لاغر و زردنبوست مثل اینکه رو قالیچه ابریشمی راه میره (۲)

کنایه از آنست که از اطاق خارج نشده و از آفتاب وحرارت آن استفاده‌ای نمیبرد واین امر علت اصلی ناراحتی و زردی اوست .

آنقدر کتك خورد که رَبّ و رُبّش را یادکرد

یعنی بیش از ظرفیت وتوانائی اورا تنبیه کردند که نیازمند بکمك گرفتن از سایرین گردید .

آنقدر گیس گرو گذاشتم تا ازخر شیطون پائین اومد

یعنی بسیار زحمت کشیدم تا توانستم بهرنحوی هست اورا منصرف نمایم.

آنقدر با دستمال ابریشمی منو دستمال کرد تا باینجا رسید

یعنی تملق مرا با قبیح ترین اعمال گفت که این مقام را بدست آورد .

۱- سمن .

۲- میچره .

آواز خر درچمن (۱)

منظور آنست که بسیار ناهنجار از خود صدا درآورد و همه را ناراحت کرد.

آواز دهل شنیدن از دور خوش است

کنایه از آنست که درباره این امر بسیار تبلیغ کرده و حقیقت را آنطور که هست بیان نداشته‌اند.

آنوقت میفهمد یك من ماست چقدر کره داره

مقصود آنست در دراز مدت و با کسب تجربه بیشتر میتواند نتیجه أعمال خود را ببیند و بفهمد که کار بچه قیمتی برای او تمام شده است.

آنکه از آزمایش بیرون آمده نفس راحت میکشد

یعنی نتیجه بدست آمده را در صورتیکه مطابق میل اوست مثبت می بیند آنوقت است که شاهد موفقیت را در آغوش گرفته است.

آه دربساط نمانده که با ناله سودا کند

کنایه از تنگ دستی کسی است که دیگر برای او هیچ نمانده است.

آهسته برو همیشه برو (۲)

تند روندگان ولو آنکه برای مدتی جلو باشند خسته میشوند و از پای درمیآیند و حال آنکه آهسته روندگان دیرتر خسته میشوند و بمقصد میرسند.

آهسته دل کی پشیمان شود

کنایه از کسی است که با تفکر و طمانینه کاری را انجام میدهد و نتیجه مطلوب اورا خشنود میسازد.

آهسته میاد و آهسته میره

مقصود آنست که بکار خود آنچنانکه باید مشغول و سرگرم است و برای دیگران بعلت عدم دخالت درکارهای آنان تولید زحمت نمی کند

۱- الاغ در یونجه زار.

۲- سالم.

آه ازنهاد او بر آمد

یعنی افسوس خورد و درد کشید .

آه سرد از دل بر آوردن

کنایه از کسانی است که پشیمان و پریشان میگردند .

آهن سرد میکوبد

کنایه از کسی است که از کار خود نتیجه‌ای بدست نمیآورد .

آهن را با آهن ازکوره بیرون میآورند

یعنی استفاده ازهمجنس درموقع نیاز وضرورت میکنند .

آهنگری کاری نیست آهنو که پهن کنن میشه بیل درازش که‌کردن میشه میل

کنایه از کسانی است که بدون تخصص هر کاری را قابل اجرا میداند و راه حل غیرمنطقی پیدا میکنند وبزبان هرکاری را آسان می‌پندارند .

آهن هرچه محکمتر باشد بیشتر تو سرش میزنند .

مراداین‌مثل که‌امروزه ودرشرایط فعلی صادق‌نیست آنست که هرقدر درعقیده خود راسخ‌تر باشیم بیشتر تحت فشار قرارخواهیم گرفت .

آهن هرقدرکه سفت باشد بالاخره موریانه میخوردش

یعنی هرقدرهم مقاوم باشی‌بالاخره دچار آفت‌میشوی وازپای درخواهی‌آمد.

آه ونالتو واسه من‌آوردی وخوشیت مال دیگرونه

منظورآنست که فقط هنگام سختی ما را میشناسی ولی‌هنگام رفاه یادی ازما نمیکنی وبدیگران مشغولی .

آنچنان را آنچنان تر میکند

یعنی تأثیر این مسئله در اوازدیاد چیزیست که‌طالب آنست یا برانسان تحمیل میگردد .

آزاده زیر بار ستم نمیرود

کسی که قدرآزادی را دانست برای نگهداری آن کوشش میکنند و تحمل

ظلم ومشقت برای اومشکل است .

آزاده را میازار

زیرا سببی برای اذیت و آزار کسی که قدر آزادی را میداند موجود نیست وشایسته نمیباشد .

آنجا که شتر بود بیك غاز خر قیمت واقعی ندارد

کنایه از آنست که هنگامی که ببزرگتر وقعی نگذارند و برای او احترامی قائل نشوند تکلیف کوچکتر معلوم است و اندازه حرمت او هم روشن .

آرزو سرمایه مفلس است

کسی که دراثر ناملایم یا ندانم کاری بدرجه افلاس برسد برهمه‌چیز آرزومند است .

آزادی آبادی است

اگر بخواهیم که نصیب همگان راحتی باشد باید سعی کنیم که آزادی بجای ظلم حکمفرما شود .

آزمندهمیشه نیازمند است

چون طمع ما را بدیگران محتاج می کند واز آن گزیری نیست .

آستینا تو بالا بزن واسه من زن بگیر

منظور آنست که تصمیم بگیر وهمت کن واینکار را برای من انجام بده .

آسیا باش درشت بستان ونرم باز ده

یعنی درهرمورد بخود زحمت ده وبرای دیگران رفاه فراهم نما .

آسیا بخون نمیگرده بآب میگرده

یعنی برای خود مشکل ایجاد نکن و راه چاره را پیدا کن

آسیا بنوبت

در هرکاری رعایت نوبت وتقدم واجب ولازم است .

آسیا را چه ذخیره است برای تك ودو

کنایه از کسی است که برای فعالیت اندوخته کافی از دانش ندارد و بآن کار

خود را مشغول میدارد که درحد او نیست .

آسید عباس هم بمن کمك کرد

یعنی دراجرای این عمل تنها نبودم و اگر موفقیتی کسب شده است بدلیل کمك دیگران بوده است .

آش را بدلخواه نمیپزند .

مقصودآنست که مطابق پیش بینی ما امورواقع نمیشوند .

آش رشته بخوریم یا خجالت

این معمولا تعارفیست که درمقابل هرهدیه‌ای نشان میدهند وابراز میکنند .

آش سرخه‌حصار

کنایه ازآنست که چیزهای مختلفی بعنوان اعضاء اصلی متشکل این شده‌اند تا بوجودآمده است .

آش مردان دیر پز ازآب درمیاد

کنایه ازآنست که هرکس را بهرکاری ساختند وکس دیگر از عهده آن برنمیآید .

آشنا داند زبان آشنا

منظورآنست که اشخاص یکدل بهترحرف یکدیگررامی‌فهمند و درك‌میکنند.

آشنا کن باز راکه خود همی داند شکار

مقصودآنست هنگامیکه ازهنرشخص آگاهی یافتن سعی نما بـاو در هنگام ضرورت مراجعه کنی .

آستین سرخود است

یعنی با کسی مشورت نمیکند وخود تصمیم گرفته عمل مینماید .

آشنائی روشنائی است

منظورآنست که اگر وقوف کامل‌بحال کسی یافتی درمورداومجهولی برایت باقی نمی‌ماند .

آش نخورده و دهن سوخته

یعنی بدون جهت مورد اتهام واقع شده‌ای و خلافی مرتکب نگردیده‌ای .

آسودن امروزین رنج فردائین است

یعنی اگر امروز غافل بمانی فردا در محنت و زحمت بسرخواهی برد .

آفتاب پهن شده است دیگر پا نمیشی بری سرکار

یعنی ازطلوع آفتاب خیلی گذشته و همه جا را گرفته است بنابراین بسیار دیر شده است .

آفتاب را تا سایه نگذار

یعنی شتاب بخرج بده ومعطل نشو که جائز نیست .

آفتاب درملکش غروب نمیکند

منظورآنست که ملک وسیعی دارد که سروته‌آن معلوم نیست .

آفرین بشیری که ترا خورد

در موقع مزاح گفته میشودواز شیر در مورد انسان تجلیل میگردد و بهرحال منظورآنست که مادرت در کودکی بتو شیر حلال داده است .

آفرین باد براین همت مردانه تو

سپاسی‌است که درمورد کارخارق‌العاده‌ای که انجام پذیرفته است بیان میشود

آقا دیگر تو بره گم نمیکنه

یعنی دیگر صاحب تجربه کافی شده است و از اشتباهات مبراست .

آقا شکسته نفسی میفرمایند

یعنی بمجادله و تعارف برگزار میکنندوخود را کمتراز آنچه که هستندعرضه میدارند .

آقا گفت هفت انداز بپزید

این مثل که دراثر فراموشی نام غذا که شش انداز است بوجود آمد کنایه ازآنست که دستور بالاتر را چگونه بپائینتر میرسانند .

آکنده یال شده است

منظور آنست که بچشم فربه می آید و درحقیقت چاق شده است .

آلوچه بالو نگرد رنگ گیرد

یعنی دراثر مجالست ویادگرفتن براثر دیدن وتمرین کارها بهترانجام میشود .

آمد بسرم از آنچه میترسیدم

منظور آنست که با وجود احتیاط آنچه راکه نمیخواستم اکنون شاهدوقوع آن میباشم .

آمدن بارادت و رفتن باجازت

یعنی آمدنت بمیل واراده شخصی خودبوده ولی رفتنت موافقت مرا لازم دارد.

آن آتش فرو نشست

یعنی وضع نابسامان تغییر پیدا نمود .

آن به که پیر نوبت خود بجوان دهد

هنگام ضرورت بهتراست از قدرت جوانها استفاده نموده و جای خود را بآنان واگذار نمود .

آنجا روکه خوانند نه آنجا که برانند

یعنی بدون دعوت بجائی نرو وحدخودرا بشناس واحترام خود را محفوظ بدار

آنجاکه تشریف وهنرباهم نباشند دشمن بدانجا تازد

واضح است که همیشه دشمن منتظر است تا نقطه ضعفی بیابد واز آنجا حمله خود را آغاز کند و در صورتی این دو باهم مجتمع شوند هیچگاه این فرصت دست ندهد .

آنجا که دوستی است تکلف چه حاجت است

همانطور که گفته‌اند «بین الاحباب تسقط الاداب» وبنابراین تعارف لازم‌نیست

آنجا که رشک نیست محبت چه میکند .

وقتی حسادت وجود ندارد بدوستی و محبت نیازی نیست .

آنجا که رنگ و بوی بود گفتگو بود

مقصود آنست که سخن آنجا شروع میشود که مخاطبی وجود داشته باشد و مستمعی که بخوبی مقصود مارا درك كند .

آنجا که عادت است عبارت سودی ندارد .

با حمله پردازی صحیح نمیتوان جلوی حقیقت را گرفت .

آنجا که یوسف است که گوید ز پیرهن

منظور آنست که تیمم باطل است آنجا که آبست .

آنچت که مخارد مخار

کنایه از آنست که درمورد خود هم بحداقل اکتفا کن و زیاده‌روی را درهیچ کار ضروری ندان .

آنچه در زمانه بدل آن نتوان یافت علقه برادری است

بیهوده‌نیست که یاران موافق و دوستان یکدل را برادر میخوانند زیرا بسبب برادری بهم نزدیکتر وعلاقمندتر میشوند .

آفت مردمی پشیمانی است

منظور آنست که اگر از مروت و انصاف پشیمان گردی بلائی‌است که بجان مردم داری میافتد و آنرا بخوبی حس میکنی .

آنچه بشمشیر نتوان برید عقده خویشی است

مقصود آنست که خویشاوندی‌ونسبت‌را بهیچ چیز نمیتوان از بین برد و آنرا نادیده گرفت .

آنچه خصم از خصم برحسب خوشامد گوید اعتماد را نشاید

یعنی‌خوش آمدن ازحرف کس واتکاء بآن که مطمئن بدشمنی او هستی اشتباه محض است واعتماد واطمینان بدان صحیح نیست .

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

یعنی جامع جمیع کمالات میباشی واز یکا یك آنها برخوردار .

KASHR... ...ERSITY

آنچه در دلت هست برزبان میاور

منظور آنست که اگر درمورد چیزی بحدس وگمان یافته‌ای و در دل پنهان نموده‌ای برزبان جاری مساز .

آنچه در دیگ است بکمچه میآید

بهترین مصداق این اندرز مصرع معروف « از کوزه همان برون تراود که دراوست » میباشد .

آنچه را دیده بیند نتوان کرد انکار

مقصود آنست بهرچه یقین کرده‌ای آنرا راست پندار ودر صحیح بودن آن اصرار بورز .

آنچه نپاید دلبستگی را نشاید

منظور عدم اعتنا بآنچه که گذراست و قابل دوام نمیباشد وتوجه بآن‌است .

آنچه ننهاده‌ای باز مگیر

مقصود آنست هرچیزی را که برای بدست آوردن‌آن زحمتی نکشیده‌ای از خود ندان وازآن استفاده نکن .

آن دیگ پخته برجایش است

منظور آنست که آن چیز هنوز حاضر وآماده است

آنچه بحیلت توان کرد بقوت ممکن نباشد

مقصود این ضرب‌المثل نشان دادن وبالابردن ارزش تفکر است و قدرت‌را تنها عامل موفقیت نمیداند .

آن دکان برچیده شد

منظور تغییر اوضاع وجایگزین شدن‌آن با وضعی دیگر است .

آنرا چه زنی که روزگارش زده است

کنایه ازکسی‌است که‌گردش چرخ با اوسرناسازگاری داشته و مصاف با او نهی شده است .

آنرا که جای نیست همه‌جا جای اوست

منظور عدم توجه بمحل خاصی است که درویشان طرفدار این عقیده هستند و بنابراین همه جا میتوانند بآسودگی بگذارنند .

آنرا که‌چنان کنند چنین آید پیش

واین بیشتر درمورد کودکانی صادق است که والدین آنها از تربیتشان غافلند وباید منتظر عواقب بد آن نیز باشند .

آنرا که داده‌اند همین جاش داده‌اند

منظور قناعت واکتفا بآنچه برای او درنظر گرفته شده میباشد که البته انزوا باعث عقب ماندگی بشر است .

آنرا که دوست نیست آرامش نیست

کسی که تنها وبدون یاوراست چون نقطه اتکائی ندارد‌هیچگاه روی آسودگی نخواهد دید .

آنرا که سخاوتست بشجاعت حاجت نیست

زیرا درموقع ضرورت کسانی که ازاوبهره‌مند شده‌اند بیاری او می‌شتابند .

آنرا که کردار نیست مکافات نیست

و این عمل است که بعلت اشتباه احتمالی عقوبت وگرفتاری دارد وهمیشه پاداش یا مکافات متناسب‌با کاری است که انجام می‌پذیرد .

آنرا که نه بینی ای صنم چند زنی

کسیکه بر تو بعلت غیبت مجهول است نمیتواند مورد عتاب و خطاب تو واقع شود .

آن روزکه بگذشت کجا آید باز

منظور آنست که برگذشته افسوس نباید خورد زیرا هرگز بروز قبل رجوع نخواهیم کرد .

آن روی ورق را نخوانده است

مقصود آنست که‌از آنچه‌پیش آید جزبا استفاده ازتجارب‌بدست آمده قضاوت

صحیح ممکن نیست وخبر ندارد که امکان وقوع حادثه‌ای دیگر همیشه وجود دارد .

آن سرش ناپیداست (۱)

مقصود بزرگی وعظمت چیزی را نشان دادن است که متناسب بحث و وقت برزبان جاری میشود .

آن عیب که از یك دروغ گفتن بنشیند بهزار راست برنخیزد .

باسخن گفتن صریح وبی‌پروائی نمیتوان عیب کسی‌را آشکار نمود یاپنهان کرد.

آستین بیهوده می‌افشاند

یعنی بدون جهت شادی میکند واظهار شوق مینماید .

آرد تو دهنش خیسوندن

منظور آنست که سکوت را حفظ نموده است .

آنقدر بارکُن که بکِشد نه آنقدرکه بکُشد

مقصود از رعایت حد متعادلست و رعایت آن .

آنقدر خدا خدا کردم تا ابره را قبا کردم

کنایه از آنست که با توکل زیاد این عمل را بآنجام رساندم .

آنقدر خر هست چرا ما پیاده راه میریم

کنایه از زیادی کسانی است که از درك مسائل عاجزند وازعقل وخرد بی‌بهره ونصیب مانده‌اند .

آنقدر نبود که کور بگه شفا و بیمار بگه دوا

منظور آنست که چیز رسیده بسیار کم بوده است .

آن کاروان کوچ کرد

یعنی اوضاع دگرگون شد .

آنکس اهل اشارتست که اشارت داند

منظور عدم اعتماد بکسانی است که وقوف کامل ازجریانی ندارند ونمیتوان

۱- صحرا .

با مختصر سخن آنها را درجریان قرار داد .

آنکس که سایه نشین بود هرگز سایه ندارد

زیرا سایه بآفتاب بستگی دارد و دراینجا مقصود آنست که از کسی که وسیله‌ای دراختیار ندارد انتظار بیهوده‌ای نمیتوان داشت .

آنکس که بیك حال بماند و تغییر نکند فقط خداست

بنابراین نباید انتظار داشت که محیط برروی اشخاص تأثیرنکند یا بمنطقی قویتر ازمنطق موجود دسترسی نداشته باشند .

آنکس که چو ما نیست دراین شهر کدام است

مقصود آنست که همه مرتکب یك گناهیم ومثل هم بایدعقوبت آنرا تحمل کنیم .

آنکس که نیافت درد نایافت بس است

کنایه از کسی است که بدنبال چیزی میرود و برای بدست آوردن آن تلاش میکند وموفق نمیشود وازاین راه دچار درد سرخوردگی میشود .

آن کند هرکس که ازاصلش سزاست

منظور آنست که عمل هرکسی مطابق با اصل اوست و انتظار بیشتر از آن بیمورد است .

آنکه برخود برآید دشمن براو نیاید

منظور آنست که اگر کسی برنفس خود غلبه کند و او را از کار زشت دور نماید هرگز دچار دشمن نخواهد گردید .

آنکه بدروغگوئی منسوب گشت اگر راست گوید ازاو باور ندارند

بهترین شاهد این امر شعریست که :

« اگر نامور شد بناراستی دگر راست باور ندارند ازاو »

سروده شده است .

آنکه بدریا رسد کی طلبد پارگین

منظور آنست که توقع شخص بستگی بموقعیت و خاصیت هر شیء دارد وخلاف آن بوقوع نمی‌پیوندد .

آنکه خرسند است اگرچه گرسنه و برهنه است توانگراست و آنکه زیادت جوست اگر همه عالم ازاوست درویش است

مقصود قناعت و رضای ما بداده است و زیاده طلبی جز ازدیاد طمع ثمری نخواهد داشت .

آنها که رفته‌اند خراب همین دمند

مقصود غصه‌دار بودن اشخاصی است که درگذشته‌اند که چرا در جهان فانی آنطور که باید بدیگران وخود خدمت نکرده‌اند .

آن که خوابش بهتر از بیداریست آنچنان بزندگانی مرده به

کنایه ازکسی است که جز هنگام خوابیدن بمردم ستم میکند .

آنکه خورده خورده دونش درد میکند

منظور آنست که طعم هرچیزی‌راکه خورده است درك میکند و آنرا دردهان خود حس مینماید .

آنوقت‌که دست داشتم نیامدی

اینکه اصطلاح قماربازهاست افسوس بزمانی است که دارای دست محکمی بوده‌اند .

آنها که تو دیدی همه رفتند حالا کو ـ کو

یعنی سراغ هرکس را که میگیری جان سپرده است .

آنقدر هوا گرمه‌که خر تب میکنه

منظور نشان دادن زیادی گرماست که مقاوم‌ترین افرادراهم‌در مقابل آن یارای مقاومت نیست .

آنقدر گرون میگه مثل اینکه پول خون باباشو میخواد

یعنی بیش ازحد واندازه قیمت جنس را بالا میگوید .

آنقدر زیاد حرف نزن مگه کله‌گنجشك خوردی

همانطور که‌ازضرب‌المثل‌پیداست‌بعلت‌حرف زدن‌متهم بخوردن کله‌گنجشك است‌که حرف میاورد .

آدم چه میدونه گربه کجا تخم میذاره

منظور آنست که از کم و کیف قضیه بطور صحیح اطلاعی کسب ننموده است.

آواز سگ دلیل آبادانی است

زیرا سگ در روستاها بیشتر بصدا کردن میافتد .

آواز سگ کم نکند رزق گدارا

زیرا بهرحال گدا بروزی خود میرسد وصدای سگ تأثیری دراین کار ندارد ولو آنکه ازبیم جان ازجائی رد شود .

آوازه خوان ماهی قورباغه است

منظور تجانسی است که بین هر کس ودیگران وجود دارد ولازم وملزوم همند

آه تو جگرش بند نمیشود

یعنی خیلی تهی دست وبی مایه است .

آسه برو آسه بیا که گربه شاخت نزنه   سر بسوراخت نزنه قایم باش

اینهم شعری است که کودکان بهنگام بازی میخوانند .

آنجا سگ صاروُنه

یعنی جمعیت زیادی بدون هدف جمع شده‌اند .

آنقدر توگوشش خوندم که اینکارو کرد

یعنی زیاده ازحد اصرار کردم واورا راضی بانجام اینکار نمودم .

آنکه فیل میخرید رفت

منظور آنست که دیگر طالبی وجودندارد که جنس ترا بخرد یا بدام توافتد.

آنقدر وایساکه زیر پات علف سبز بشه

منظور آنست که درحال انتظار زیاد باقی بمان

آخه اینم شد شهر که خر سی شاهی وپالون دوزار

مقصود آنست که ارزش مهمتر دراین شهر کمتر از کم اهمیت تر است واین غیر عادی است .

آهو گردانی میکند

یعنی همه امررا بنفع خود وغرض شخصی خود میکند و از آن ابائی ندارد.

ابتدا محکم کاری کن پیش قاضی هم نرو

اگر قبول داشته باشیم که اختلافات ریشه‌اش در اعتماد است آنوقت بیاد میاوریم که هنگام معامله ازهر حیث حواسمان جمع باشد ومحکم کاری کنیم .

آنقدر ولنگ و وازه که بمیدون مشق میگه انگشتونه

منظور نشان دادن مقدار تنبلی است .

ابر را بانگ سگ زیان نکند

مراد آنست که عدم تأثیر بعضی عوامل دربعضی کارها سبب عدم وجود آن نمیشود .

ابر کن ومبار

مقصود دلخوشی یا سایه افکندن ابریست که باران ندارد و در حقیقت منظور کسی است که حداقل بچیزی قادراست وتقاضای اجرای آنرا میکند .

ابله بابله خوش است

منظور هم جنسی ومجالست اشخاص با یکدیگر بقدر فهم آنهاست .

ابله آنکس کو بخواری جنگ باخارا کند

عدم تمیز هدف وطرف مقابل اشکالاتی‌را تولید میکند که سرچشه آن حماقت است .

ابله را درسخن توان دانست

زیرا « تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد » و باین دلیل است که نشانه بلاهت سخنان بی پایه واساس است .

ابله گفت و کاهل باور کرد

زیرا گرچه ممکنست از روی حماقت اشتباهی رخ دهد ولی تنبلی مانع از تفکر صحیح یا تحقیق دربارهٔ صحت چیزی‌است که توسط احمقی بیان گردیده‌است .

ابله مادرزاد را داروئی نباید .

یعنی شخص ابله که احمق بدنیا آمده و دارای استعداد و هوش کافی نیست همچنان احمق باقی خواهد ماند

ابلیس چون شد ده‌کیا آتش زند بر روستا

البته لازم نیست خود شیطان همه‌کاره روستائی شود ولی بزرگتر ده میتواند با کارهای ناصواب خود باعث ازهم پاشیدگی امور شود .

اثبات شیء نفی ما عدا نمیکند

یعنی اثبات وجود هرچیز دلیل برعدم وجود چیز دیگری نیست .

اجل در خانه‌اش را میکوبد

منظور آنست که مردن انتظار اورا میکشد .

اجل دور سرش پرپر میکند

یعنی خودنمیداند بچه مخاطره‌ای افتاده است .

اجل بُرده میرد نه بیمار سخت

کنایه از کسی‌است که مرگ اوفرارسیده ولی ظاهراً سالم است .

اجلش رسیده

یعنی مرگ او نزدیك است واورا تهدید میکند .

اجل سگ چو رسد نان چوپان خورد

یعنی دراز دستی بآنچه که مورد نیاز دیگران است بسیارگران تمام میشود وبنابراین ناگوار است .

اجاره نشینی خوش نشینی است

زیرااجاره‌نشین پای‌بندبمحلی‌نیست‌وهرزمان‌ممکنست‌جای‌خودراخالی کند.

احتیاط بایدکرد نویسندگانرا درهرچه نویسند که ازگفتار باز توان ایستاد و ازنوشتن نتوان

البته جانب احتیاط رعایت کردن در هرکاری واجب است خاصه در امر

نویسندگی که اثری جاودانه دارد.

احول یکی را دو بیند

اینهم عقیده قدیمیانست که چپ‌چشم هرچیزرا دوتا می‌بیند که بطور مصنوعی صحیح وبطور طبیعی آن همیشه صحیح نیست وبستگی بمرضی دارد که بدان دچار میشوند.

اختلاف بین دشمنان پیروزی دیگراست

زیرا اختلاف باعث تفرقه میشود و ناخواسته برای ما پیروزی جدیدی را بدنبال دارد.

اخ و تفش را پیش مرغ هم نمیاندازه که ورداره

مقصود زیادی خست ونفعی بدیگران رساندن است.

ادب مرد به ز دولت اوست

مقایسه‌ایست بین دولت وادب ونشان دادن میزان‌ارزش و رجحان ادب.

ادب بزرگترین سرمایه است

زیرا کسب احترام مردم همیشه شخص را از سرمایه‌گذاری زیاد یا جلب اعتماد دیگران برای سرمایه‌گذاری درامری بی نیاز میکند.

ارزان خری انبان خری

یعنی اگر بقیمت نازلی چیزی بدست آوری اغلب اوقات بیم آن میرود که کار اصولی ومنطبق با اقتصاد صحیح انجام نداده باشی.

ارزان نما و ریگ پیما

مقصود بیان علت ارزانی کالائی است.

ارزش هرچیز بستگی بقیمت آن ندارد بلکه بکیفیت آن بستگی دارد

این اندزر بکسانی است که همیشه بدنبال زیادی وبزرگی میروند و توجهی بچگونگی احوال ندارند.

احتیاج ما دراختراع است

یعنی نیازمارا وادار میسازد دنبال چیزی بگردیم که تااین زمان موجودنیست

وبنابراین پایه واساس همان احتیاج بشمار میرود .

آدم یك لائی وفکسنی است

یعنی بسیار لاغر وآسیب پذیراست .

ارمغان مور پای ملخ است

منظور آنست که هدیه همیشه‌متناسب باتوانائی هدیه دهنده است وازاوتوقع وانتظار بیشتر بی‌مورد وبیجاست .

ازآب دیدهٔ کسی آسیا گرداندن

مقصود استفاده ناصحیح از دیگران وظلم وستم بآنانست .

ازآسمان کلاه میبارد اما برسراونکه سرشو پائین میآوره

یعنی درهرحال لازمست که تلاشی ازطرف تو دیده شود تا منفعتی ببار آید.

ازآسمان هرچه بارد زمین برداشت کند

منظور آنست که هنگام بخشش هرچیزی قابل‌قبول‌است ولو آنکه اندك‌باشد.

ازآسیا بانك است

یعنی توقع بیجا بیمورد است وباید بدانیم هرکاری با خود زحمت ومشکلی را همراه میاورد که غیرقابل اجتناب وپیش بینی است .

ازآسیا که بیرون میروی ترا باسنگ وپاسنگ چکار

یعنی دخالت بیمورد درکاریکه مربوط بما نیست صحیح نمیباشد .

ازآسیا بیرون میام تو میگوئی پستا نیست

منظور ازکلمه پستا بمعنی نوبت آنست که من درآنجا حضور داشتم وتو که نبودی اظهار اطلاع میکنی .

ازآن گناه که نفعی رسد بغیر چه باك

درهرحال گناه کردن بخشودنی نیست ولی بارآن درصورتیکه ازارتکاب بآن دیگری منفعت ببرد سبکترمیشود .

ازآن‌مترس که های وهو داره   از آن بترس که سر بتو داره

یعنی ترس ازسروصدای زیاد بیجهت است بلکه‌باید مواظب آن کسی‌بودکه

سکوت را پیشه کرده ومنتظر بدست آوردن فرصتی مناسب است .

از آنچه ایزد خواست نتوان گریختن

یعنی باعتقاد کسانیکه اراده شخص‌را بر اعمالش قبول ندارند یا قابل توجه نمیدانند فرار ازمشیت خداوند بی مورد است .

از اژدهای هفت سر نترس ازمردم نمام بترس

زیرا توجه بسخن چین ونشان دادن علاقه بسخنان او باعث دردسر وزحمت است .

ازبام خواندن واز در راندن

بمعنی دعوت‌وعذرخواستن‌است که بهیچوجه قابل‌قبول‌وصحیح‌نیست‌ومنافق بودن را میرساند .

ازبد ونیك کس کسی را چه

البته این اندرز درحدی صحیح است که از وجود دیگران برای ما آسیبی متصور نباشد درغیراینصورت دخالت درکار آنها مربوط بکسی نیست .

ازبسیار اندکی واز هزاران یکی

یعنی دانش ما هرقدر وسیع و زیاد باشد در مقابل نادانیهای بیشماری که در مقابل چیزهای مختلف داریم بسیار ناچیز است .

ازبیخ گوشت پرید (۱)

مقصود آنست که بلای بخصوص کم مانده بود متوجه گردد و آسیب‌رساند.

ازبرای یك شکم منت دوکس را نمیتوان کشید

تملق گفتن برای بدست آوردن لقمه نانی صحیح نیست وگناهی غیرقابل بخشایش است .

از بز برند و بپای بز برند

منظور آنست که هربدی ازما بخود ما برمیگردد .

۱- پرکلاه - بن دندان .

از برهنه پوستین چون بر کنی

مقصود کار لغو انجام دادنست که بهره‌ای از آن مترتب نگردد .

از بدی دور بودن سر همه کارهاست

اگر سعی نمائیم درهر کاری جنبه خوب آنرا رعایت کنیم و از بد آن اجتناب نمائیم بهتر موفق میشویم .

از بهشت آدم را بیك تقصیر بیرون کردند

یعنی انحراف چشم گیر بهیچوجه قابل چشم پوشی نیست و ارتکاب آن قابل قبول نمیباشد .

از اون خرهاست که مرگ خود شو میخواد که ضرر صاحبش بشه

یعنی فکر نمیکند که دراین میان بازنده اصلی کیست وزیان بیننده بالمآل چه کسی خواهد بود .

از اون چیزی نگو که حسابش باکرام الکاتبین است

کنایهٔ از کسی است که تکلیف او روشن وبرهمه وضع او آشکارشده است .

از الکی خوشهاست .

یعنی بدون هیچ مناسبتی دنیارا بکام خود می‌پندارد .

از الدرم بلدرم وهارت وهورتش نباید ترسید (۱)

مقصود آنست که صدای بلند او وظاهر قوی او نمیتواند و نباید مانع انجام کار گردد .

از اون آب زیر کاههاست

یعنی این شخص قابل اعتماد نیست زیرا مکار وحیله گر است .

از اون بازیهاست که همیشه برد دارد

بازی مثل سکه دو رو دارد و این اشاره ببازی است که باخت در آن نیست واستعارتاً کاری است که بنتیجه آن اطمینان قطعی وجود دارد .

۱ـ شارت وشورت .

از اون روباههاست که تل کثافت نزده باقی نگذاشته .

یعنی برداشتن خاك ازهیچ تپه‌ای وجود ندارد و این کنایه بکسانی است که همه‌کار کرده وبدلیل خرابکاری موفقیتی بدست نیاورده‌اند .

از اون زبون بازهاست که‌کسی از پس‌زبون او برنمیاد

کنایه از کسی‌است که درحرف مغلوب کسی‌نمیشود وهرحقیقتی‌را قادراست کتمان‌کند .

از اون کله خرهاست

یعنی‌گردن‌کلفت بدون عقل وخرد است وکسی حریف اونمیشود .

از اون زبون نفهماست

یعنی با استدلال نمیشود او را قانع ساخت وحرف ابتدای خودرا میزند .

از اون دم کلفتهاست

منظور آنست که مقامی بلند دراجتماع داراست .

از اون آدمهاست‌که با همه زینها آشنائی دارند

یعنی بسیار با تجربه است ومیتواند با همه‌کس کنارآید وآشنا شود .

از اون مرغاست‌که هم درعروسی وهم درعزا سرشو میبرن

منظور آنست که‌بهرحال‌قرعه انهدام بنام اوافتاده است وبرای اوفرقی‌نمیکند بخاطر چه چیز ازبین میرود .

از اسب افتاده ازاصل‌که نیفتاده

کنایه از کسی‌است که بعلت یا جهتی تهی دست‌شده یا مقام خودرا از دست داده وحال‌آنکه اصل وتبار خود را حفظ نموده است .

ازاین‌گوش بشنو واز اون گوش درکن

یعنی بحرف اعتنا و توجهی نداشته باش وگفته دیگران را جز نصیحت‌آنان نپذیـر .

از این ستون باون ستون فرجه

مقصود آنست که زمان بهترین حلال مشکلات است و گذشت‌آن بسیار بما

کمك مؤثری می‌نماید .

از این فرداها بسیار شنیدیم

یعنی ازاین قولهای بی عمل و وعده‌های پوچ بسیار داده‌ای .

ازاینجا رونده و از اونجا مونده

تردید و دو دلی باعث میشود که هیچکاری صورت‌نپذیردوبا‌ینطریق ازمنافع احتمالی باید چشم پوشید .

از اون گوشتهای گاو است‌که با‌ین آسانی پخته نمیشود

کنایه ازاشخاصی است‌که حرف در آنها کمتر مؤثراست و فقط تسلیم منطق بالاتر وقویتر ازخود میشوند .

از اوقات تلخی کارد بزنی خونش درنمیاد

یعنی از زور درماندگی خون بتنش‌چنان منجمدگردیده که باکارد هم جاری نمیشود .

از بی‌کفنی زنده است

کنایه ازناداری وتهیدستی بیحد کسی است .

از بیم مار دهن اژدها رفتن

که همان‌نسنجیده‌کار کردن وبمشکلی بزرگتر برخورد کردنست .

از بیم مشت خنجر وسنان ساختند

یعنی برای جوابگوئی بهرعملی‌بسوی کاربزرگتری رفته‌اند تا بتوانند بمقابله با آن برخیزند .

از پادشاه هرچه دورتر ایمن‌تر

البته هنگام گفتن‌این‌ضرب‌المثلها دموکراسی وجودنداشته وشاه مطلق‌العنان بوده است وبهرحال دوری ازاوموجب دوری‌ازخطاها ولغزشهاست بنابراین بهتر میتوان در راحتی زیست .

ازپدرش چه خیر دیدیم که ازپسرش ببینیم

البته تعمیم این مسئله صحیح نیست ولی بهرحال اگرخصلتهای ناپسند پدری بارث بپسری رسیده باشد این مثل دارای مصداق واقعی است .

از پس مرده بد نباید گفت

اصولا غیبت کردن کار بسیار بدی است خاصه درخصوص مرده که نمیتواند ازخود دفاع کند وحقیقت راآشکار سازد .

از پس ادرار میکند

کنایه از کسی است که برخلاف دیگران عملی را انجام میدهد .

از پس هر بوسه کناریست

مقصود بیان وتشریح انحراف وعدم کفایت وضع موجود وزیاده طلبی است.

از پی دشمن گریخته نباید رفت

بعضی را عقیده برآنست که چون کسی گریخت علامت شکست وضعف اوست و دراین هنگام شایسته نیست بسرکوبی او ادامه داد .

از پوست درآمدن

بمعنی آشکار شدن و روشن شدن حقیقت است .

از اسب فرودآمد و برخر نشست (۱)

یعنی ازجای بلند بمرتبه‌ای بس پائین افتاد وتحمل کرد .

از الف تا یا دانستن

یعنی باندازه کافی وارد مسئله‌ای بودن وازآن آگاهی داشتن .

از بای بسم‌الله تا تای تمت

منظور تجربه کافی داشتن و وارد کار بودن است .

از این امامزاده کسی معجزه ندیده

یعنی ازاو کسی عملی را که بدیگران نفعی برساند ندیده است .

۱- سوار شد .

از بام ببام رفتن

منظور بمقصود رسیدن از راه غیر عادی است .

از پیش قاضی دو نفر خصم راضی بیرون نیایند

بحقیقت میتوان گفت که چون وجدان راهنمای ما نیست فقط نفع خود را میخواهیم وقضاوت درباره محق بودن خودرا قبول داریم .

از این حرف تو لب رفت

کنایه از کسی است که باشنیدن سخن سکوت اختیار نموده وبفکر فرو رفته باشد.

از اسب دو وازصاحبش جو

کنایه از آنست که هر کسی وظیفه‌ای دارد و از آنچه بدو محول است نباید غافل بماند .

از تاریکی چشم چشمو نمی‌دید

درحقیقت این ضرب المثل نشان‌دادن میزان تاریکی وآشنائی مخاطب باوضعی است که گوینده بآن دچار بوده است .

از ترازوداری مشتکشو یادگرفته

کنایه از آنست که ازهر کاری فقط عمل بد وتقلب در آنرا آموخته وبکارمیبرد.

از ترس تیغ است که او مسلمان است

یعنی باراده خود کاری نمیکند و بدلیل قوت دیگری است که اجباراً آنرا انجام میدهد .

از ترس هفت سوراخ قایم شده

یعنی بسیار ترسیده واز این راه مجبور بمخفی شدن گردیده است .

از ترس مردن خودکشی کردن صحیح نیست

بعضی‌ها هستند که از ترس‌مردن بجای‌مرگ طبیعی مصنوعی آنرا اختیارمیکنند و در هرحال برای اجتناب از مواجه شدن با خطری خطر دیگر را استقبال کردن صحیح نیست .

از تهش درمیاره میذاره دهنش که گشنش نشه

منظور میزان خست یا کمی درآمد کسی است .

از تخم گلین جوزه نزاید

همانطور که برای زائیده‌شدن وپا بعرصه وجودنهادن‌جوجه تخم‌مرغ‌نطفه‌دار لازمست برای هرکاری هم وسیله‌ای مناسب آن ضرورت دارد .

از تعجب دو تا شاخ روی سر آدم سبز میشه

کنایه از زیادی شگفتی است که‌کاری یا شنیدن حرفی باعث آنست .

از تهمت زده دور شو

زیرا برای تلافی کردن همیشه حاضر وآماده است وبهمین سبب خطرناك .

از تو نازی از ما نیازی

چون « هر کسی را از بهر کاری ساختند» تکلیف هر کسی دراین دنیای پهناور نیز روشن است .

از جان گذشته را بمدد احتیاج نیست

البته هر کس احتیاج بکمك دیگران برای گذران زندگی دارد ولی کسیکه ازجان خود بتواند بگذرد ازهمه چیزها نیز بهتر میتواند صرفنظر نماید .

ازجوانی تا پیری واز پیری تا وقتی بمیری

مقصود آنست که فرصت‌زیادی‌داری یابهدر داده‌ای‌درهردو حال زمان درازی است وقابل توجه .

از تفنگ خالی دو نفر میترسند

اسلحه خالی اگر چه دست ماست ولی هم ما را میترساند که دیگری این مسئله را بداند وهم دیگری میترسد که هدف قرار گیرد .

از ترس مثل تخم حلاجها میلرزید

کنایه ازترس زیاد ولرزش آنست که برانسان مادام که این ترس وجود دارد مستولی میگردد .

از تو حرکت ازخدا برکت

صحیح که روزی هر کس برای او تعیین شده است‌ولی درهر کاری تلاش ما لازمست که مورد عنایت قرار گیریم .

ازچاله دراومده بچاه افتاده

خطر کوچکتری را رد کرده وخطربزرگتری را بجان خریده است که او را تهدید میکند .

از چراغی چراغها بتوان افروخت

منظور آنست که در اثر تربیت میتوان از دانشمندی برای استفاده شاگردان وتبدیل آنها بدانشمندان دیگر سود برد

از چشم گفتن چشم کسی درد نمیاد

مقصود قبول واطاعت ازبزرگترهاست بدون‌آنکه اراده شخصی در آن بکار رود یا تأثیری بر آن‌گذرد .

از چل چلیش خیلی گذشته وخودش خبر نداره

منظور آنست که‌کارهائی ازاو سرمیزند که تناسبی با سن وموقعیت اوندارد .

از چشمم بدی دیدم واز اون نه

واین تعریف کسی است که ازاوصحبت میشود .

از بهرخود بهرچه کنی راضی مباش تا مردمت دشمن نگیرند

مقصودآنست که دربرابر دیگران بخوبی‌هائی که میکنی یا کارهای خوبی که انجام میدهی غره مشو وآنها را برخ دیگران نکش .

ازحدیث حدیث شکافد

یعنی برای آنکه‌گفتاری معنی شود گفتار تازه‌ای از بزرگی نقل میشودکه او خود نیز داری اهمیت است .

از حنظل شکر نمیتوان ساخت

هندوانه‌ای که بتلخی معروف‌است چگونه میتواند حتی با مواظبت و دائم بستانکار شیرین گردد واین کنایه ازعدم تأثیر تربیت است .

از حمام میآئی بروخانه شوهر از رختشوئی برمیگردی بروخانه مادر و دراینصورت است که دیدن‌روی تو برای آنکه بزیبائی تومینگر دیا خانه‌داری تو برایش مهم است خوش‌آیند میباشد .

از حسودی داره میترکه

کنایه اززیادی حسودی است که شخصی بدان مبتلاست ودر اثر دیدن‌چیزی ناراحت است .

ازخاك برداشتن

یعنی افتاده‌ای را بلند کردن و ترقی دادن .

از خانه سوخته هرچه بگیری سود است

منظور آنست که اگر کل‌مالی از دست‌رفت وبجزء آن بتوان رسید نبایداز آن صرفنظر کرد .

از خدا پنهان نیست از بنده خدا چه پنهان

البته همه‌کس نبایدرازخودرا برهمه آشکارسازد واین‌جمله‌را هنگام بازگوئی حقیقتی برزبان میآورند .

ازخر افتاده خرما پیداکرده

منظور آنست که بمصیبتی‌دچارشده ودرعوض موهبتی‌یافته است‌واین‌بهترین تصادف ممکنه در روزگار بشمار میآید .

از خر صدائی شنیده شد وکرایه باطل گردید

یعنی شرط ما عملی نشد وباین‌ترتیب برتو فائق آمدم .

از خواب قیاس مرگ باید کرد

بعضی‌ها خواب را مرگ سفید نام نهاده‌اند زیرا در موقع خوابست که از دنیای محیط خود بی خبریم .

از خودت‌که گذشته خدا عقلی بیچه‌ات بدهد

کنایه ازآنست که در اثر بی خردی حرفی زده یا کاری کرده‌ای که صحیح

نبوده است ودرسن تو قابل جبران نمیباشد امیدواریم که از بابت بی خردی ارث تو ببچه‌ات نرسد .

از خمی صد رنگ بیرون آید

منظور آنست که اتفاقات متعددی ممکنست رخ دهد که قابل انتظار نمیباشد.

از خوشحالی با دمش گردو میشکند

منظور آنست که خوشی زیاد باو روی آورده که احیاناً مسبب کارهای غیر عادیست .

از خر شیطون پیاده شو

کنایه از آنست که از لجاجت وسماجت بیهوده چشم پوشی کن واز درمدارا وارد شو .

از خستگی له ولورده شدم

منظور بیان خستگی زیاد است که دراثر کار زیاد یا راه‌پیمائی بیش ازاندازه بدان دچار شده است .

از خود تعریف کردن غلط کردن است

بمصداق این ضرب المثل آنانکه از خود تعریف وتمجید میکنند واجازه نمیدهند دیگران با تحقیق درباره آنها قضاوت نمایند سخت در اشتباهند و مردم را بیهوده فریب میدهند .

ازخوشحالی قند تو دلش آب کردن

یعنی بسیار خوشحالست که حتی بجای شیرین کامی اندرونش هم شیرین شده است .

از خوشحالی کبکش خروس میخواند

تعریف خوشحالی زیاد کسی است که واقعه‌ای اورا خوشنود ساخته است .

از خوشحالی درپوست خود نمی گنجد

یعنی ظرفیت شنیدن اینهمه خبر خوش یا بدست آوردن نتیجه خوب را دارا نیست .

از جون من چی میخوای که اینجور بسرم میآری

منظور آنست که از من چه توقع وانتظارداری که برایت انجام‌دهم که اینگونه سزاوار رفتار توام .

از خورشید نبیند جز گرما مرد نابینا

مقصود آنست که از هر شیئ‌ء متناسب نیاز یا آگاهی که داریم میتوانیم استفاده نمائیم .

از دام چرا آزاد شد اندر قفس افتاد

نظیر ازچاله درآمد وبچاه افتاد میباشد .

از درد ناعلاجی بگربه میگه خانم باجی

منظور کسی است که چاره‌ای ندارد که برخلاف دیده وشنیده واعتقاد خود درباره کسی سخن گوید .

از درویشان برگ سبزی از رندان قاب گرگی

مقصود انتظاری است که ازهدیه هر کس متناسب توانائی وموقعیت اومیتوان داشت .

ازدشمن روی دوست نما حذرکن

یعنی آنکه بظاهر از در دوستی با تو درآید و درباطن دشمن تو باشدبترس وازاو تا میتوانی دوری گزین .

از دل برود هر آنکه از دیده برفت

این اندرزبکسانی است که مطمئن باشند در اثر دیده نشدن وغیبت طولانی ازنظرها می‌افتند وفراموش میشوند .

از دل شکسته تدبیر درست درنیاید

زیرا مانع اصلی دل شکستگی اوست وبهمین‌سبب فکر او درست کارنمیکند

از دلهره دلم تو مشتمه

یعنی بسیار درترس ولرز بسرمیبرم

از ماچه خر هم نمیگذره

این تعریف کسی است که در زن بارگی وشهوت‌رانی راه افراط رامی‌پیماید

از دو برد قبائی نداندکرد

بخصوص که رنگ پارچه‌ها مختلف یا اندازه آنها کوتاه باشد نمیتوان‌برای قامت کسی که‌آورنده آنست لباسی دوخت .

از دور شیون سور نماید

یعنی قضاوت صحیح با دیدن عملی نیست بلکه تحقیق در باره هرامری از واجباتست .

از دور دل میبرد واز نزدیك زهره

بمثل فوق رجوع گردد .

از دیوارشکسته و زن سلیطه وسگ هار باید ترسید

این اندرز بکسانی است که بدون هوشیاری بااین سه چیز نزدیك میشوند و از آن ضرر می‌بینند .

از دهنت زیادتر حرف میزنی (۱)

مقصود آنست که حدخودرا رعایت نمیکنی وبیش از آنچه ظرفیت بجا آوردن آنرا داری ادعا میکنی .

از دوست چه دشنام وچه نفرین چه دعا

یعنی از دوست هر چه میرسد نیکوست .

از تو بیك اشارت از ما بسر دویدن

وقتی اعتماد کسی جلب گردید برای انجام هر کاری آماده است واشاره‌ای برای او کافیست .

از دو شش یك چار بدست نیاید

منظور آنست که باوجودداشتن بزرگتر نیاز بکمك کوچکترهم گاهی وجود دارد

۱- بزرگتر .

از دهان گاو بیرون آمده است .

کنایه از آنست که دراثر لیسیدن زیاد لاغر شده است .

از دیدن ماه بهره بر نتوان داشت .

مقصود آنست که حظ بصرجلوی چیزهای ضروری منجمله خوردن رانمیگیرد.

از دیده و دندان کس کشیدن

بمعنی بزور وبجبر چیزی را از کسی گرفتن است .

از دیگ چوبین کسی حلوا نخورده

مقصود آنست که وسیله واسباب هرچیزی مخصوص بآنست وجز بابکاربردن آن موفقیتی کسب نخواهیم کرد .

از دیوار راست میره بالا

کنایه از زیادی زرنگی وشیطان صفتی کسی است .

از روی هرچیز دستش بدن کش میره

یعنی بسیار متقلب است وازچیزی نمیگذرد

ازران خود کباب میخورد

منظور آنست که درهلاك خود کوشش فراوان دارد .

از راهب طماع تر است

مقصود نشان میزان حرص و آز کسی است .

از رود خشك ماهی میگیرد

یعنی بنظر کار بیهوده انجام میدهد که نتیجه‌ای دربرندارد .

از ریگ خمیر بر نیاید

منظور آنست که کار محال نشدنی است وتوقع وانتظار از آن بیمورد است .

از ریگ روغن کشیدن

بمثل فوق رجوع گردد .

از زرنگی استاد شیطانست

مقصود آنست که فوق‌العاده زرنگ بوده وماهرانه هرکاری را انجام میدهد.

از زرنگی سرعزرائیل را کلاه گذاشته وهی اورا می پیچاند

یعنی عزرائیل که میگویند مامور گرفتن جان آدمی در زمان معینی است حریف اونیست وبنحوی ازچنگ اومیگریزد وبرطول عمر خود میافزاید .

از زور پسی شده عین سگ قلی

مقصود آنست که تا جوان بود همه کار میکیرد وهنگامی که پیری بر اوغالب گردیده وقادر بانجام هیچ کاری نیست ازعمل دیگران لذت میبرد .

از زمین بآسمون میباره یا ازآسمون بزمین

طبیعی است جواب این سؤال چیست ولی مقصود آنست که بزرگتربکوچکتر و داراتر به نادارتر باید کمك ومساعدت کند نه بعکس .

از درون تهی بانگ میزند خشخاش

آدمهای بیمایه وتو خالی بیشترادعا دارند و روی همین اصل صدای رساتری دارا میباشند که عقلا بآن واقفند .

از دور دستی بر آتش داری

مقصود آنست که قضاوت تو صحیح نیست بدلیل آنکه درجریان وارد نیستی وبشدت آن آگاهی نداری .

از ریش میکنی وبسبیل می چسبانی

کنایه ازآنست که برای تکمیل کارخود توجه نداری کار دیگری را خراب میکنی .

از زیاد دویدن کفش پاره میشه

مصداق کسانی است که بحق خود قانع نبوده و در اثر زیاده طلبی دچار خسران جدیدی میگردند .

از دبه کسی ضرر ندیده

وقتی معامله تمام شد تازه قیمت جدیدی ازطرف فروشنده اعلام میگردد که اگر مورد قبول واقع نشد تازه اغلب وضع بهمان منوال گذشته است وقیمت سابق مورد قبول خریدار است .

از زرنگی روی هوا پشه رو نعل میزند

که البته از محالات است ولی نشانه زرنگی بیحد کسی‌است که‌ازاونام برده میشود .

از زرنگی دو پا پسه

یعنی دراین مورد مغبون است واین در اثر زرنگی بخرج دادن زیاده از حد حاصل میشود .

ازدست بوس میل بپا بوس کرده‌ای خاکت بسر ترقی معکوس‌کرده‌ای

منظور آنست که‌گذشت زمان در تو تأثیر منفی داشته وتنزل مقام و رتبه پیدا کرده‌ای .

از سایه خودش هم میترسه (۱)

بدلیل خیانت یا ترس زیاد ازسایه‌اش که روزها بدنبال او در حرکت است و شبها نیز بااوست وحشت دارد .

ازستارگان ننگ داشتن

یعنی مانند پلنگ بسیار متکبر وخود خواه است وبرخود میبالد

از سر راه بری کلاه پاره میشه از پا کفش

مقصود آنست که درهرحال در این کار مایه بایدگذاشت که هر نوع آن باعث درد سر تازه‌ای است .

از سرگین ترنج نتوان ساخت

اینهم بیان‌کننده این حقیقت است که دنبال کارمحال نباید رفت .

از سر ما هم زیاد است

این جمله درمقابل بزرگ شمردن هدیه‌ایست که عرضه میگردد .

از سر نو دام دام

یعنی مجدداً کار را ازسرگرفته‌ام .

---

۱ ـ رم میکند .

از سستی آدمیزاد گرگ خونخوار پیدا میشه

نتیجه کاهلی و ندانم کاری تقویت حریف است بخصوص که ازاو آسیبی متوجه ما باشد.

از سفیدی گچ تا سیاهی زغال جهاز داشت

یعنی ازهمه چیز برخوردار بود ونقصی در آن مشاهده نمیشد که قابل ذکر باشد

از سوزنگر آهن نتوان خرید

گرچه سوزن را با آهن میسازند ولی مقدار آن بحدی نیست که آهن را ازسازنده او طلب کنیم.

از سیه سر هر کاری ساخته است (۱)

منظور آنست که انسان قادر بانجام هر کاری هر قدر هم که دشوار باشد خواهد بود.

از سماجت دست گداهای سامره را ازپشت بسته است

چون گداهای سامره درگدائی ید طولائی دارند و تا چیزی بدست نیاورند ما را رها نخواهند کرد منظور این ضرب المثل نشان دادن میزان پشت کار کسی است.

از شب مرکب ساختن

یعنی ازتاریکی زیاد استفاده بردن.

ازش خوب زهر چشم گرفتی

یعنی درمقابل منطق تو جرات دم زدن و خود نمائی ندارد و بیمناك است که هرلحظه مقهور ومنکوب این منطق قوی گردد.

از سرما سنگ روی سنگ بند نمیشه

اینهم تعریف سرمای زیاد است وشدت آنرا میرساند.

از دادن واز ندادنت داد فلك

یعنی درهرحال چه با نصیب باشی وچه بی نصیب ازگردش چرخ رضایت نداریم وفریادمان بآسمان بلند است.

۱- موجود دوپا.

از شنیدن حرف درست آدم نمیرنجه

سخن هرقدر تلخ هم باشد چون با حقیقت برزبان جاری میشود جائی برِ گِله باقی نمیگذارد .

از اون چل منها ودست وپا شلفتیهاست (۱)

مقصود زیادی بی عرضگی وبی لیاقتی است که کسی بدان دچار میباشد .

از اون آبی گرم نمیشه

کنایه از آنست که انتظاری از لطف ومحبت او نمیتوان داشت .

از ادرار سگ دریا نجس نمیشه

منظور آنست که یك مقدار کم تأثیری برمقدار بسیار زیاد نخواهد داشت .

از سیر تا پیاز قضایا را تعریف کرده

یعنی آنچه را میدانسته است از بزرگ وکوچك جزئیات مسئله را بطرف گفته است .

از سر گذشتن راحت تر از مال گذشتن است

نزد بعضیها توجه بثروت بیش ازچیزهای دیگر و مانع بزرگی در سر راه اعتقاداتست و بهرحال ثروت بیش از دیگر چیزها برایشان مهم است .

از شنیدن این خبر قاپ ماتحتم جیك شد

منظور نشان دادن زیادی‌تعجبی است که باو دست داده است .

از شیر مادر حلال ترت باشد

اینجمله‌رادرموقع بخشش یا پاداش‌میگویند واصل آن‌نشانه سپاس وخشنودی است که ازکار انجام شده دارند .

ازدواج عشق را از بین میبرد

در زندگی بسیار دیده‌ایم اشخاصی را که حقیقة عاشق دیگری بوده‌اند ولی پس از ازدواج وبمقصود رسیدن چون همه چیز را در نیافته بودند بنای ناساگاری

۱- بی دست وپا .

راگذاشته و دیگر یادشان میرود روزی هم عاشق بوده‌اند وانتظار وصال معشوق را داشته‌اند.

از شکر تلختر بکسی نگفتن

کنایه از آنست که بکسی حرف بدی نزده‌اند که باعث رنجش اوشود.

از شکسته خود مومیائی دریغ نمی باید داشت

مقصود آنست که برای هرکسی گرفتاری بظهور می‌پیوندد و درحالیکه چاره آنرا بدست داریم دیگر تردید ودودلی جائز نیست.

از شل یکی درمیاد ازسفت دو تا

منظور آنست که توقع ما همیشه درست از آب درنمیاید و حساب ما هم غلط میشود.

از شوره زمین سمن بر نیاید

عدم وجودمقتضیات باعث میشود که توجه بآن‌ازنظر دورنگردد واز هر کس وهرچیز آنکاری را که قادر است باید چشم داشت و توقع داشت.

از شیخعلی خان‌که میترسیم باید ازسگش هم بترسیم

کنایه از آنست که بدلیلی از کسی واهمه داریم تعمیم این واهمه بواسطه‌ها وارتباطات اوبیمورد است.

از شیر حمله خوش بود و از غزال رم

منظور آنست که هرچیز بجای خویش نیکوست.

از صد دینار دوم محرومم

نوشتن نامه وخواندن‌آن‌اجرتی‌داردواین کنایه از کسی‌است که حتی‌خودش هم خط خودش را نمیتواند بخواند.

از صد زبان خموشی رساتر است

گاهی اتفاق میافتد که سکوت بیانگر چیزی است که اثر آن بیش از صدای زیاد یا مباحثه دراطراف آن میباشد.

از صد گل یك گلش هم هنوز نشکفته

یعنی بسیار جوانست و آتیه زیادی در پیش دارد .

آدم تخمدار دیگه پیدا نمیشه

یعنی از کسی که بتواند از عهده انجام این کار بر آید یا اگر از اوضاعی ناراضی است دیگران را بدور خود جمع کند خبری نیست .

از شوق دیدن یار سر از پا نمی‌شناخت و گریه را سر داد

یعنی اینکه بسیار مشتاق دیدار دوست بود این احساسات باعث گریه کردن او شد که اشگ همیشه نمایان‌گر درد وغم نیست و علامت خوشی‌ها نیز میباشد .

از شیر مرغ وجون آدمیزاد هرچه بخواهی برات فراهم میکنم

واین کنایه از آنست که مخاطب برای او بسیار عزیز و گرامی است که میتواند محالات را بممکن تبدیل نماید .

از شما عباسی و از مارقاصی

مقصود آنست که هر کس وظیفه‌ای دارد وباید بآن آشنا باشد .

از عرعر خر کسی نرنجد

چون ضرر آن متوجه کسی نمیشود وازاو توقعی نمیرود .

از عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است

یعنی کسی که عاشق شد دیگر نمیتواند صابر باشد وفاصله بین ایندو زیاد است. و قابل اندازه‌گیری نیست .

از عشق لیلی بمجنون تجاوز میکند

کنایه از آنست که وقتی بچیزی دست نمی‌یابند بچیز دیگری که دسترسی بآن امکان دارد وسهل تراست قانع میشوند .

از علف باشند این انعام خوش

مقصود آنست که اگر شکم آنها سیر باشد بهمان قانعند و راضی و بفکر چیزهای دیگری که هست نمیافتند که البته این عمومیت ندارد .

از عنوان کتاب پدید آید

بعضی اوقات میتوان ازعنوان کتاب پی بمحتویات آن برد واز روی حدس وگمان میتوان فهمید که چه نوشته‌اند .

از فتح وپیروزی ضرر باشد

گاهی پیروزی باعث تکبر زیاد ازاین فتح وظفری میشود که بدست آمده واین خود باعث ضرر وخسران میگردد .

ازقلندرهوئی از خرس موئی واز گل بوئی

هرچیز که بوجود میآید معرفی دارد که اجتناب از آن جائز نیست ولزوم پیدا میکند که اگر شعرگفتی قافیه‌اش را نیز بخاطر داشته باشی .

از قیافه خودش متشکره

یعنی چنین می‌پندارد که دارای صفات عالی وحمیده‌ای است و از آن راضی میباشد .

از قیامت چیزی میشنویم

هرقدر که مسموعات صحیح هم باشد بقدر اطمینان شخص نمیتواند واقعیت داشته باشد بنابراین اثر آن کمتر است .

از کار بی زحمت خوشش میاد اینست که گدائی پیشه‌کرده

چون‌گدائی بهرقیمت که باشد جز ازدست دادن حیثیت مایه‌ای نداردوگردن کج کردن واستغاثه بنزد دیگران زحمتی تولید نمیکند .

از کدام دنده بلند شده‌که آنقدر بداخلاقی میکنه (١)

کنایه ازکسی‌است که بدون‌جهت بایرادگیری وبداخلاقی میپردازد یا بآزار دیگران مشغول میشود .

از کشته پشته می‌سازد

یعنی بسیار جنگجوست و دلیری او باعث نابودی دشمن بسیار میگردد .

١ـ دست .

ازکف دستی که مو نداره چیزی نمیتوان کند

مصداق کسانی است که ازکسی که قادر بانجام کاری نیست یا بضاعتی ندارد بیهوده انتظار مساعدت دارند .

ازکور دیده‌بانی نیاید

زیرا از داشتن وسیله اصلی محروم است ومقصود انتظار بیهوده‌ای است که ازهرکسی دارند ونگاهی بمشکلات او نمی‌اندازند .

ازکور نشانی میپرسد

بمثل فوق رجوع شود .

ازکوزه همان برون تراودکه در اوست

منظور اصل و جنس هرفردی است که گوینده معتقد بتغییر آن بهر ترتیب نمیباشد وآنرا لایتغیر می‌داند .

ازکفچه مار حلوا نتوان خورد

مقصود این ضرب المثل هم نشان دادن لازمه هرچیزی است ببروز جنس خـود .

ازکیسه خلیفه می بخشد

منظورآنست که از زحمت دیگران بذل وبخشش میکند درصورتیکه بذات او ممکنست بذل وبخششی وجود نداشته باشد .

ازگدا چه یك نون بگیرن چه یك نون بهش بدن

مقصود بعضی کارهاست که تفاوتی ندارد بآن افزود یا ازآن کسرنمود زیرا بحال صاحبش فرقی نمیکند .

از گرانان گران بود همه چیز

یعنی اصل سنگینی درهرکاریست وتفاوت نمیکند که آن کارسبك باشد یاسنگین وآن عمل بزرگ باشد یا کوچك .

ازگرسنگی چاشت ازخواب برمیخزد

مقصود نشان دادن میزان ناداری است .

ازگرسنگی مردن به‌که‌بنان فرومایگان سیر شدن

منظور نگهداری عزت نفس است درمقابل دیگران و بار منتی که باید کشید بنابراین بهرناکسی نباید روانداخت .

ازگشنگی روده بزرگه روده‌کوچکه را خورد

مقصود بیان گرسنگی زیادی است که بانسان دست میدهد .

ازگرگ شبانی نیاید

کنایه ازکسی‌است که‌ازهرحیث آزمایش خودرا داده وغیر قابل اعتماداست.

ازگفتن لاحول گریزد شیطان

مقصود مقابله باکسی است که ازچیزی وحشت دارد وما از آن آگاهیم .

ازگل بهش نازکتر نگفتم ولی بهش برخورد

کنایه از نازك بینی و زود رنجی شخصی است که نمیتوان اندك ناملایمی درحق او روا داشت .

ازگل خار بهره داشتن

یعنی منظور ما درست عکس آنچه فکر میکردیم عملی شده است .

ازگله نصیب‌گرد داشتن

یعنی ازتمام مواهب دنیا آنچه بما رسید قابل توجه نبود .

ازگوشه بامی که پریدند پریدند

یعنی ازمحسناتی که قرار بود ببینند چیزی ندیدند وجای خالی کردند .

ازگیر دزد دراومد گیر رمال افتاد

درست مصداق از چاله درآمد بچاه افتاد میباشد .

از لگدهیچ خری خر دیگه دردش نمیاد

یعنی هم جنسی وهم خوئی باعث عادت وتحمل میشود

ازکیسه‌ات رفت‌که او نو ندیدی

یعنی این اتفاق را که بزحمت دوباره می‌افتد از دست دادی و باین ترتیب مغبون هستی .

از گیس سفید من لااقل خجالت بکش

مراداز کسی‌است که پاس‌احترام بزرگتررا نگاه نمیدارد وبهرزه درائی خود ادامه میدهد .

ازما اصرار وازاو انکار

یعنی درمقابل‌اصرار وابرام ما اوپاك منکرقضیه شدواصرارما را بیفایده نمود.

ازما بِدَر بجوال کاه

و این حد خود خواهی است که انسان بخواهد از چیزی ضرر نبیند ولو آنکه دیگری را از آن فایده‌ای مترتب نباشد واز آن خسران یابد .

ازما چیزی واست نمی‌ماسه

مقصود آنست که چشم‌داشتی‌نداشته باشی‌زیرا ازطرف ما مطمئناً سودی‌عاید نخواهد شد وبیهوده درانتظار منفعت یا بهره‌ای میباشی .

از مار نزاید جز بچه مار

اینهم کنایه از آنست که از کوزه همان برون تراود که در اوست .

از مال پسه و از جون عاصی

یعنی تمام عوامل را دراختیار دارد که ازچیزی صرفنظر نماید وخودرا باین ترتیب برای هرخطری آماده ساخته است

از مخ راحته

بکسی گویند که دیوانه شده وبا مغز سر آشنائی ندارد .

از ما گفتن از تو نشنیدن

این‌اندرزمخصوص کسانی‌است که بحرف صحیح دیگری گوش فرانمیدهند یا بدان عمل نمیکنند واین نشانه‌ای ازجهالت است .

از ماه تا بماهی

منظورتعیین‌فاصله‌ایست که برای دوچیز وجود دارد زیرا قدیمیها معتقدبودند که زمین روی شاخ گاوی که بماهی تکیه دارد درچرخش است .

از ماه تمامتر

مقصود آنست که نهایت گردی را داراست که ماه شب چهاردهم بطور اغراق آمیزی از آن گردتر نیست .

از مردار تغذیه کردن کار هر حیوانی نیست

بعضی حیوانات را عادت بر آنست که از گوشت حیوان مرده تغذیه میکنند ودراینجا کنایه‌از کسانی است که ازعایدی بیهوده صرفنظر مینمایند .

از ما که گذشت اما این رسم مهمانداری نبود

درهر حال وفرصت مناسب میتوان این ضرب‌المثل را بکار برد و مقصود آن ابراز عدم رضایت یا کم توجهی است که نسبت بکسی بعمل آمده است .

از مرگ بتر صحبت نااهل بود

بعضی‌ها تحمل هم نشینی با ناباب را ندارند که بعقیده گوینده بدتر از مرگ همنیشنی بدان واجبار بدانست .

از مرگ حذر چه سود چون وقت رسد

منظور آنست هنگام رسیدن اجل دیگر ترس و خودداری از مرگ فایده‌ای نـدارد .

ازمست سخن مگیر بر دست

یعنی بحرف مست چون پایه واساس ندارد که بر روی عقل نهاده شده باشد اعتنا نباید کرد .

از مشك بوی آید ازکاه دود

اینجا هم معنی این ضرب المثل آنست که از کوزه همان برون تراود که در اوست .

از من سنی ترسگ

واین نشانه خشم وغضبی‌است که‌نسبت‌دادن باو موردپسند قرار نگرفته‌است.

از نادان مغرور اجتناب نما

صرفنظر از مباحثه که با نادان انجام می‌پذیرد وکارغلطی است اگر که غرور

هم بدان افزوده شود غیرقابل تحمل است ودوری یگانه راه حل وچاره .

از نقیر تا قطمیر

کوچك وبزرگ ازکاریکه برعهده میگیرند و درمقابل آن احساس ناتوانی میکنند مغرور میباشند .

از نخورده بگیر بده بخورده که مزه‌اش را میدونه

منظور آنست که چون طبیعی است هرکس مزه چیزی را میداند که لااقل یکبارخورده یاچشیده‌باشد بنابراین برای‌نخورده تفاوتی‌نمیکندچه‌مزه‌ای داردو حال آنکه آنکس که خورده است اگر بازهم بخورد از آن لذت بیشتری میبرد که البته صحیح نیست که شخصی را مادام العمر ازلذتی محروم کنیم .

از نمیخوام ونمیام ونمیخورم باید ترسید

زیرا بهنگام نیاز هرسه این موضوعها فراموش میشود وبطور محسوسی‌تغییر جهت میدهد .

از نو کیسه قرض مکن اگر گرفتی خرج مکن

زیرا هر دم ممکنست ازکارخود پشیمان‌گردد و وام خود بطلبدکه‌اگربمصرف رسانده باشی درد سری برای خود فراهم آورده‌ای .

از نو کیسه قرض مکن‌که باعث رسوائی است

چه اگر قرض را دیر اداکنی برای منت گذاشتن وخود نمائی همه‌کس از آن مطلع میشود که خود باعث بی‌آبروئی و رسوائی میگردد .

از نی خشك کمر نتوان بست

زیرا حین‌بستن خواهدشکست و کنایه ازآنست که اطراف وجوانب هرکار یا بدرد خوردن چیزی باید کاملا درنظرگرفته شود .

از نیکوکاری کسی خجالت نبرد

شرمساری برای فاش شدن‌کار بد درنزد دیگرانست ونیکوکاری بهر صورت که باشد از این بلا مصون ومحفوظ است .

ازهرجا که ببری خون درمیآید

یعنی اگر کاربدی کنیم باید منتظر پاداش بد باشیم و درنظر داشته باشیم که هر عملی با واکنش مناسب آن مواجه است .

از وقتی که روباه شده بود همچه سوراخی گیر نکرده بود

یعنی هیچگاه باین مخمصه بزرگ وغیر قابل پیش بینی گرفتار نشده بود که راه چاره را نداند .

از هرچی که بَدَم میاومد سرم اومد

یعنی دچار چیزی شده‌ام که همیشه مخالف آن بوده و انتظارش را نداشتم .

از هرچی مردم را منع کردم بسرخودم اومد

یعنی بعلت داشتن نتیجه آنها را از قدم گذاشتن براهی که صحیح نبوده منع کردم غافل از آنکه خود از آن نصیب میبرم و در دام آن اسیر میشوم .

از هر دست بدهی از همان دست پس میگیری

منظور آنست که احساس کننده یا بدی کننده بایدمنتظر روزی باشد که پاداش خودرا درمقابل عملی که انجام داده است عیناً دریافت کند .

از هر کاری میخواد سر درآره

اخلاق بعضی‌ها اینست که دوست دارند وارد جزئیات کار دیگران که بآنان ارتباطی ندارد آگاه شوند که البته این صفت خوبی نیست و دارنده آن برای کتمان هرامری درعذابست .

از هر کس وناکس حرف شنیدن روا نیست

یعنی صبر وتحمل هم اندازه‌ای دارد و بالاخره باید روزی بآن پایان بخشید وبردباری دراین راه حدی دارد .

از هم پشتی دشمنان بترس نه از بسیاری ایشان

زیرا اتحاد واتفاق اگر برضد ما باشد قابل وحشت است نه سیاهی لشگر

از هضم رابع هم گذشته

یعنی دیگر خیلی وقتست ازحرف آن گذشته وقابل برگشت نیست .

از هنرهای دستم هرجا که پاره میشد گره می بستم

مقصود آنست که برای لحظه موقت چاره‌ای میاندیشیدم هرچند که فکر اساسی واصولی نبود .

از هول حلیم تو دیگ افتاد

یعنی ظرفیت انجام کاری را نداشت واز شوق چیزی گرفتار مهلکه‌ای گردید که هیچگاه پیش بینی آنرا هم نمیکرد .

از هوشنگ خانیت گذشته اسمت چیه

قدیمیان معتقد بودند اسم باید با شخص تطبیق کند وبعضی اسامی را فقط مختص زمان کودکی میانگاشتند وبرای سنین بزرگتر قابل قبول نمیدانستند و اگر کسی خود را بنامی که باسن او تطبیق نمیکرد نمی‌نامید باعث تعجب میگردید .

از یك گل بهار نمیشود

یعنی با یك استثناء یا یك اقلیت‌غیرقابل توجه امری‌را انجام شده نمیدانستند واکثریت را برای رد آن محق میشمردند .

از هیچ دلی نیست که راهی بخدا نیست

منظور آنست که اگر حقیقت باشد همه کس میتواند هر موهبتی را بدست آورد واین قانون استثنا پذیر نیست .

از ترس و دلهره مُردم

واین شرح وضعیت آدمی است درمقابل ترس و وحشتی که باو دست داده است .

ادرارش کف کرده جفت میخواد

منظور آن گفتن بعضی علائم است که دردآن با ازدواج چاره می‌پذیرد .

ارثیه را تقسیم کن ولی بذار اول برادرت سهم خود را برداره

واین بهتر نشان میدهد که در تقسیم هرچیز رعایت عدالت و مساوات شده است وبرای مقسم فرق‌نمیکنداولی‌است یا آخری که سهم خود را برمیدارد .

ارثیه خرس بکفتار میرسد

کنایه از آنست که هر کس بدانچه لیاقت داردمیرسد و نه بیشتر از آن بنابراین انتظار بیهوده بی ثمر است .

اجتهاد درمقابل نص صحیح نیست

یعنی اگر دستور صریحی دریافت کرده اید خود حق ندارید درباره آن اظهار نظر کنید وبمیل خود در آن دخل وتصرف نمائید

احترام امامزاده با متولی آنست

مقصود آنست که باید متولی از شخصیت کافی برخوردار باشد و احترام همگان را بخود جلب نماید درغیر اینصوت از دیگران انتظار نمیرود آنگونه که باید پاس احترام بدارند .

احساسات زیاد عقل را کم میکند

آنکه عادت دارد احساسات را در کوچکترین کارها بیش از منطق دخالت دهد قضاوت صحیح نمی نماید وبدین سبب عاقل نیست .

اختیاردار چه کسیه و کی رو باید دید

مقصود آنست برای آنکه منظور حاصل شود چه کسی باید تصمیم نهائی را اتخاذ کند که برای همه قابل قبول باشد .

از چه میترسی حیف بابام بود که مرد

منظور اهمیت ندادن ازبین رفتن چیزی است که کسی از دست زدن بآن امتناع واکراه دارد .

ازعهد باباآدم اینطوری بوده

یعنی مدت زمانی است که وضع بدینمنوال است وباید بدان عادت کرده باشی

از عهد دقیانوس سخن میگی

منظور آنست که از زمانهای بسیار دور سخن میگوئی که قابل قبول نیست وشرایط فعلی را درنظر نمیگیری .

آب توش نکن که آبش در میره

مقصود آنست که در کار تقلب نکن که رسوا میشوی .

آبرا زیر هفت طبقه زمین ورانداز میکنه

یعنی بسیار تیزبین وازهمه چیز آگاه است .

آب همیشه میل بجای پست داره

کنایه از آنست که هر قدر مفیدتر باشیم توجه ما بضعیفان بیشتر میشود واین درحالیست که انسانیت را فراموش نکنیم .

آب نطلبیده مراد است

قدیمیان‌را چنین عقیده بود که آب ناخواسته دلیل بر آنست که مراد ومقصود روا میشود .

از قمار هرچه بگیری شتلی حساب میشه

منظور آنست که برای گیرنده بردوباخت مطرح نیست وبهرحال دست‌خوش خودرا می‌گیرد و کنایه از آنست که دربی‌تفاوتی هرچه بدست میآید نیکوست .

ابله آن گرگی که او نخجیر با شیر افکند

مقصود آنست که قدرت مقابله اورا نداریم و بمبارزه با اوبرمیخیزیم وبدون تامل وتعمق وفرصت یابی بمبارزه علیه اومیپردازیم .

از ترس خورده شدن اینطور بلرزه افتاده

واینرا یکی ازبزرگان قوم هنگامی که برای او ژله‌ای آورده بودند گفته‌است.

از دست زنده‌اش بکشیم یا از دست مرده‌اش

منظورعذابی است که ازوجود یا عدم وجود کسی بعلت تأثیر زیادش متحمل میشویم راه چاره جز این نیست که زور وستم را نباید بهیچ عنوانی تحمل کرد .

از دیو دوسر هم نمیترسه

یعنی بسیار با شجاعت وبیباک‌است وشهامت اوباعث میشود ازچیزی هراس بدل راه ندهد .

از چشمات پیداست چه میخواهی

یعنی لازم بتوضیح نیست زیرا چشمان تو نشان میدهد طالب چه چیز هستی وخواسته دل ترا افشا میکند .

از دور بدیدم شکمی میآید بعداز دوسه روزصاحبش پیداشد

منظور از بیان چاقی وبزرگی شکم کسی است که ازاو صحبت میشود .

امتحانش مجانیه

یعنی اگر باور نداری براحتی میتوانی آنرا موردآزمایش قرار دهی

اسباب خونه میره بصاحب خونه

یعنی اگرچیزی با سلیقه خریداری شده ازطرف شخص با سلیقه‌ای انتخاب گردیده است .

اسب امانتی را یك لنگی باید سوار شد(۱)

زیرا با شکستن کمرکه دراثر فشار حاصل میشود امکان مرگ مرکب میرود ومقصودآنستکه درحفظ چیزی که بطورامانت گرفته ای کوشا باش .

اسب پیش کشی‌رو دندونشو نمیشمرن .

یعنی هنگامیکه هدیه‌ای دریافت میداری نبایدارزش آنرا بحساب آوری وبهر طریق هدیه را ازهرکس که بیم رشوه نرود باید پذیرفت و بارزش واقعی آن وقعی نگذاشت .

اسب تندرو خودش کاه وجو خودش را زیاد میکند

یعنی هرکس‌ترقی وتنزلش بدست خودش‌است واوست که‌با پشت‌کارداشتن ولیاقت موفق‌تر است .

اسباب حلوا ناتمام است

کنایه ازآنست که تمام وسائل‌دراختیاراونیست وموفقیت اوتضمین نمیگردد

۱- مردم .

اسب چوبین راه نمیرود

گرچه بظاهر شباهت زیادی‌هم وجود داشته باشد چون حقیقتی دربین‌نیست نتیجه‌ای نمیتوان‌گرفت .

اسب ران را می‌شناسه

یعنی همانطورکه تمیز سوارکار برای مرکبی دشوار نیست‌منهم بخوبی از میزان توانائی اوآگاهم .

اسب را هوارآنست‌که نه زیاد چاق باشد نه لاغر

اینهم توجه بکسانی است که ازاسب برای مسافرت خود استفاده میکنند .

اسب و استر بهم لگد نزنند

واین کنایه ازآنست‌که دراثر قرابت مخالفت با خویشان مشکل است گرچه این طرز تفکر ناصحیح است .

اسب وجامه را نیکودار تا جامه واسب ترا نیکو دارند

زیرا ازآنجائیکه هردوی‌این عوامل‌درجلب احترام‌مؤثرند نگهداری صحیح آنها مورد لزوم میباشد .

ازآب‌گذشته است میل بفرمائید

جمله‌ای است‌که درتعارف‌کردن چیزی که بعنوان سوغات‌آورده شده است بکار میرود .

اسب وخر را که یکجا ببندد اگرهم بو نشوند هم‌خو شوند

مقصود ازتأثیر یکی بردیگری است که بهرصورت عملی است .

اسب و زن وشمشیر وفا ندارند

که معتقدان بدان بسیار زیادند و عقیده بربیوفائی وعدم قبول صاحب دارند که البته همیشه مصداق ندارد .

استخاره دل‌آدمی است

واین کنایه از آنست‌که اگر تصمیم بکاری گرفتی‌آنرا عملی سازی ومطابق باخواست دل‌کار کنی .

اسب نجیب را یك تازیانه بس است

کافیست آنرا که اهل کار یافته‌ایم بتذکری ازجای برخیزانیم ولزومی ندارد با تکرار سخن آمرانه اورا وادار بانجام کاری کنیم .

استخوان ترکانده است

یعنی بمرحله بالاتری رسیده وتغییر ماهیت داده است .

استخوان خردکرده است

یعنی صاحب تجربه گردیده است که میتوان ازآن سود برد .

استخوان را جلوی خر میریزند وکاه را جلوی سگ

واضح است که غذای این دو حیوان را جلوی دیگری که‌عادت بخوردن‌آن ندارد ریخته‌اند که نتیجه‌آن ایجادگرسنگی برای هر دو است وکنایه ازآنست که تخصص اشخاص را درنظر نداشته وهرکسی را مامور انجام کاری میکنند که ازآن اطلاعی ندارد .

استخوان سگ را شایسته است وسگ استخوانرا

منظور بکار بردن صحیح اشیاء برای رفع نیاز کسی است و درغیراینصورت است که نتیجه مطلوب حاصل نمیشود .

استخوان لای زخم مگذار

کنایه ازآنست که کار را بنحواتم انجام ده وشرایط غیرعادی تحمیل نکن .

استخوانو تو کثافت زدن مشتلق دادن بخبرچین

مقصود استقبالی است که باید ازخبرچین و نمام بعمل آورد وبدترین وکم بهاترین چیزها را بدو مژدگانی دادکه سخن چینی را فراموش کند .

استشاره بهتر ازاستخاره است

مقصود آنست که درهرکاری مشورت با دیگران بهترین راه گشای هرکسی است .

اسرار نهان داشتن آئین کرام است

واین بیان اهمیت راز داری است .

اسراف حرام است مگر درکار خیر

زیاده روی در مصرف مورد قبول هیچکس نباید باشد و اندازه هرکار باید رعایت گردد .

اسب خوشرو نیز هنگامی خورد اسکندری

کنایه ازآنست که بفکر یا عمل صحیح بصرف صحت آن نمیتوان متکی‌بود وجلوی اتفاقات را گرفت یا آنرا نادیده انگاشت .

اسلحه زنها تو آستینشونه

وقتی زنها دریابند که حرفشان اثری ندارد فوراً گریه سر میدهند بلکه ازاین راه حس ترحم شنونده را برانگیزانند .

اسمشو نیار خودشو بیار

معروفست حاکمی ازحکیمباشی خود برای رفع شکم دردچاره خواست واو پاسخ دادکه اماله بهترین علاج امتلاء است این تجویز حکیم باشی که بمذاق حاکم خوش نیامده بود باعث غضب حاکم وصدور باز داشت حکیم گردید ولی چون درد شدت یافت دوباره حکیمباشی احضار شد حکیمباشی که بتجویز خود معتقد بود مجدداً همان تجویز را نمودحاکم که در وضع بسیار ناراحت کننده‌ای قرار داشت این ضرب المثل را بر زبان جاری ساخت و کنایه ازآنست که عده‌ای با جمله‌ای مخالفند نه با معنی آن .

اسمشوهیبت‌الله گذاشته‌که ما بترسیم

مقصودآنست که‌ظاهر وباطنش فرق‌دارد واین‌وسیله‌ای است که مارا بترساند وازمیدان بدر کنند

اسمی روش بذار تا من صداش کنم

منظور آنست که بدون‌شناسائی کامل وبیان‌حال و وضع اوازطرف توچگونه میتوانم اظهار عقیده‌ای درباره‌آن بنمایم .

اسب را هوار آلت فرار است واسب لنگ وسیله ثبات

مقصودآنست که برای انجام هر کاری وسیلهٔ بخصوصی لازم است که جز

با آن بنتیجـه مطلوب نخواهی رسید .

اشتر دل است

یعنی بسیار خونسرد وبی اعتناست .

اشتر را بکارد چوبین نبرند

اینهم ضرب المثلی است که در تأیید انتخاب صحیح وسیله برای پیشرفت مقصود بکار میرود .

اشتر که چهار دندان شود از بانگ جرس نترسد

منظور عادت کردن بچیزی در اثر ممارست وتمرین است .

اشتر که کاه میخواهد گردن دراز میکند .

مقصود آنست که بدون تلاش و کوشش کافی هیچگاه منظور خود را عملی نخواهیم دید .

اشتها زیر دندان است

منظور آنست موقعی بکاری علاقمند میشویم که سودمندی آنرا دریابیم.

اشك کباب باعث طغیان آتش است

واین بخوبی لازم وملزوم را بیانگری میکند .

اصل جواز وحقیقت ـ سلامت دراشیاء ـ بنابر طهارت ـ عدم تخصیص ـ عدم قرینه ـ نقل ولزوم عموم است

منظور ازذکر این جملات اصولی است که مقدم برهرچیز باید رعایت گردد.

اصلا چشم نداره منو ببینه سایمو با تیر میزنه

یعنی دشمنی را بحد امکان رسانده وسازش را غیر ممکن ساخته است .

اصلا تو خط نیستی که بفکر عقب افتادن باشی

مصداق کسانی است که از مرحله دورند و بمحاسبه غلط از دیگران خود را عقبتر می‌دانند وفاصله آنرا بیان میکنند .

اصل کار برو روئه کچلی زیر موئه

مقصود این ضرب المثل که همیشه صحیح نیست حفظ ظاهر میباشد که مانع

گفتن حقیقت یا صراحت لهجه است .

اطاقش درهم و برهمه رقص قجری هم میکنه

کنایه از کسی است که بحقیقت وقوف ندارد وخود را مشغول کار دیگری نموده است که تناسبی بین آن و حقیقت وجود ندارد .

افاده‌ها طبق طبق سگها بدورش وق و وق

منظور بیان تکبر کسی است که ازهیچ بچیزی رسیده یا ذاتاً متکبر است .

افسرده دل افسرده کند انجمنی را

این خاصیت دل مردگی و تأثیر آن در روحیه دیگرانست .

اصفهان جنتی است پر نعمت که دراو اصفهانی جماعت زیادی است .

واین تعریف شهر اصفهان میباشد .

اصفهانی است آخر کفر خودش را میگوید

بعقیده گوینده این خصلت مردم اصفهان وعدم اعتماد بسخنان ابتدای ایشان است .

اطلس کهنه شود اما پاتابه نشود

این عقیده گرچه صحیح بنظر نمیرسد ولی قابل توجه بودن اصل هر کس وجنس او را آشکارمیسازد.

اطلس کی باشد همتای بُرد

و دراین اختلاف بین اجناس مختلف را هرچند که مفید وگران بها باشند معین میسازد .

اعتراف بنادانی دانائی واقرار بناتوانی توانائی است

در هردو حال شهامت اخلاقی گوینده یا اعتراف کننده را نشان میدهد که این بسیار پسندیده است .

اعمال مؤمنین را حمل برصحت باید کرد

یعنی اگر اعتماد ما بکسی جلب شد باید کارهای اورا منطبق براصول وعقل

دانست .

افکنده خودرا باید برداشت

یعنی آنچه را رها کرده‌ایم باید خود برداریم ومنتظر نباشیم شخص دیگری اینکار را انجام دهد .

اقتصاد باخسّت زمین تاآسمون فرق داره

بعضی استنباط وبرداشت غلط از کلمه اقتصاد میکنند واختلاف فاحش آنرا باخست درك نمیکنند .

اقلا این یك شاهی را بگیر چند تا فحش بده

یعنی سکوت را بشکن و حرفی بزن که صدایت را بشنویم و کنایه از کسی است که با سکوت کردن از اظهار عقیده خودداری میکند حال بهر سببی که میخواهد باشد .

الو الو بعض پلو

یعنی هرچیز بجای خویش نیکوست و شرایط زمان و مکان را همیشه باید درنظر داشت .

اگر آزادی تو درآنست بندگی من نیز درآنست

کنایه از آنست که بهرقیمتی نباید طالب چیزی بود که فاقد آن میباشی زیرا امکان دارد که خواست تو با نفع دیگران مغایرت داشته باشد .

اگرآسمان بری واگر زمین بیای ببخود خودرا لخته لخته میکنی

چون دل او برحم نمیآید که ازآن سهمی برای تو منظور دارد وآنرا تعلیق بمحال کرده است وتصمیم خود را گرفته است .

اگر ازآب خوردن کسی گنده میشد باید قورباغه اندازه فیل باشد

البته این‌مثل صحیح‌نیست ولی بهرحال‌دفاع ازخوردن‌آب بسیار زیاد وعدم تأثیر آن در رشد بی تناسب بدنست .

اگر ازخودت مطمئن نیستی زن نگیر

یعنی اگر اورا ازهرجهت نمیتوانی اداره کنی و باعث ایراد سایرین میشود

هرگز بدینکار دست مزن وبهترین مصداق آن این شعر است که میگوید :

دختر منشان بخانه وشیون کن مردیت بیازمای وانگه زن کن

اگر ازسنگ صدا دراومد ازمنهم دراومد

یعنی در مقابل گفته‌ها و کرده‌های او سکوت اختیار کرده و اعتنائی بآنچه گذشت نکردم .

اگر با همه بعله بما نه بعله

یعنی کاریکه با دیگران کردی نزد ما بردی‌ندارد‌و بیهوده خودرا خسته میکنی وهیچ دلیلی وجود ندارد که بآنچه‌درحق دیگران روا داشته‌ای برما هم صادق‌باشد.

اگر بخواهند مستارو بگیرن باید همه‌رو بگیرن

مقصود آنست که هرکسی بنحوی گناهکار است و اگر قرار بتنبیه باشد استثنائی درکار نیست وهمه را شامل میگردد ولی البته هرچیز درجه‌ای دارد .

اگر بخواهی برای هرخری آخور ببندی باید تاپتر پورت آخور باشه

پترپورت همان لنین گراد است درهرحال زیادند کسانیکه باین صفت متصفند وشمار زیادی را دارا میباشند .

اگر بر آب خسی باشی واگر برهوا مگسی باشی دلی بدست آر تاکسی باشی

منظور آنست که اگر شخص حقیری هستی در دلجوئی دیگران بکوش .

اگر بگربه‌آب بپاشی دستت زگیل درمیاد

واین برای خودداری ازآزار حیواناتست وایجاد اعتقاد برای کسانیکه این عادت زشت را دارا میباشند .

اگر بنا بمردن بود که جگرشرا درمیاوردم

یعنی‌تصور نمیکردم تااین حدمجبور بتحمل آزار کسی گردم و دم در نیاورم والا بموقع خود تلافی میکردم .

اگر بنان شب هم محتاجند باز بذات مبارك دعا میکنند

این مصداق کسانی‌است که برای تأمین‌منافع خوداز‌خود گذشتگی وفداکاری

همه را زیادتر از حد لزوم بزرگ در نظر کسی جلوه‌گر میسازند و حقیقت امر را پنهان میسازند.

اگر پادرحناداری مشوی (۱)

یعنی شتاب کن وتامل ننماکه جائز نیست.

اگر پشیمان باشی ازنگفتن به‌که پشیمان باشی از گفتن

منظور آنست که سکوت را رعایت کنی بهتر است تا هرسخنی را برزبان آوری وبعداً ازگفتن آن پشیمان شوی.

اگر پشیمانی شاخ بود فلانی شاخش بآسمان میرسد.

این کنایه ازکسی است که درحد اعلای پشیمانی قرار دارد.

اگر پول شخصیت میآورد باید بانکها بیش از همه صاحب شخصیت بودند

مراد این ضرب‌المثل مذمت ثروت ونشان دادن آنکه شخصیت وهنر هرکس بثروت او بستگی ندارد.

اگر پیراهن ازقرآن بپوشی دیگر حرف ترا کسی باور ندارد

و اینرا بکسی گویند که در اثر دروغگوئی اعتماد مردم را از دست داده وبوعده‌های او دیگر توجهی ندارند.

اگر پیر خر بار نکشد راه برود

یعنی درهرحال فایده‌ای ازکسیکه براو زمانی گذشته است میرود.

اگر پیرم ومیلرزم بصد تا جوون میارزم

زیرا هنوز از قدرت کافی برخوردارم و رجحان من بجوانان اینست که از تجربه کافی برخوردارم.

اگر برای هوس بود همان یکدفعه هم بس بود

مصداق کسانی است که برای آزمایش دست بکاری میزنند ونتیجه خوب و دلچسبی بدست نمیاورند وآنرا برخلاف انتظار خود می‌یابند.

۱- گل در دست داری.

اگر ترا زر باشد عالمیت برادر باشد

البته این اندرز عمومیت ندارد ومخصوص کسانی است که بعلت ثروت کسی بدوستی او رغبت نشان میدهند .

اگر تو عمه‌ای من مادرهستم

منظور آنست که باین قضیه نزدیکتر و دلسوزتر ازتو میباشیم .

اگر تو کمی ازعقل من ومن کمی از ثروت تو داشتم هیچکدام چیزی کم نداشتیم

مقصود جمع نشدن ثروت وعقل دریکجاست ونشان دادن مضیقه‌ای است که از این بابت گریبانگیر آنان میباشد .

اگر تو مرا عاق کنی منهم ترا عوق کنم

واین تهدید پسری است که میخواهد با کارهای بد خودآبروی پدر را ببرد.

اگرچه گوشوارت زیباست ولی گوش از آن زیباتر است

مقصود مقایسه بین آنچه که ظاهراً قشنگتراست و آنچه که باطناً زیباتراست میباشد و معلوم است که هیچ عاقلی باطنی را بظاهر عوض نمیکند .

اگرخاك هم بسر میکنی پای تپه بلند بکن

منظور آنست که در بدترین حالات ممکن هم دست از بلند پروازی و زیاده طلبی برندار که اینهم اندرز درستی نیست .

اگر خدا بخواهد از نرینه هم بچه میدهد

یعنی اراده خداوند را ما فوق همه چیز میدانند حتی کارهای غیرعادی وغیر طبیعی را برای او ممکن میدانند .

اگر بدونی شب تا سحر میخونی

یعنی این بقدری برایت جالب توجه است که علم بآن باعث میشود شب تا صبح آواز سر دهی .

اگر خر خاك یابد غلطیدن بلد است

مقصود آنست که اگراصل موضوع را دراختیارداشته باشیم آنوقت است که

اثرات ناشیه از آن هویدا میگردد وغیرقابل اجتناب اسب .

اگر خر نمی بود قاضی نمیشد

واین اشاره بدین شعر است وقسمتی از آن :

زگلپایگان رفت شخصی باردو   که قاضی شود صدر راضی نمیشد
برشوت خری داد و بستد قضارا   اگر خر نمیبود قاضی نمیشد

بهرحال این ضرب المثل دوپهلو و دو معنی استواشاره بشخص معین نمیباشد .

اگر خر نیاید بنزدیك بار   تو بار گران را بنزدش بیار

موفقیت در کارها منظور اصلی است وتفاوتی ندارد که بین آنچه پیش بینی میشود وآنچه عملی میگردد فرقی حاصل شود وبهرحال راه چاره رابابد پیدا نمود.

اگر خواهی از پشیمانی دراز ایمن گردی بهوای دل کار مکن

بهوای دل کارکردنوبآنچه آرزوی دلاست فکر کردن باعث میشودبهرطریق ممکن دست بکار شدکه امکان پشیمانی وانحراف ازاصل میرود .

اگرخواهی از رنجیدگی دورباشی آنچه نرودمران

یعنیاگربرایانجامهرکاری فقط بزور و قدرت متکی باشی هنگامیکه اثری درآن نیابی رنجیده خاطر میشوی

اگر خواهی از زیرکان باشی درآئینه کس مبین

زیرادرآئینه دیگران نگاه کردن واشتباه کردن ازهشیاری بدوراست .

اگر خواهی ازآزاد مردان باشی طمع را در دل خویش جای مده

اصولاجمع بیناضدادصحیح نیستوهمین گونه است آزادگیوحرص وآز.

اگر خواهی از شمار دادگران باشی زیر دستان را بطاقت خویش نکودار

منظورآنست که اگرطالب عدالت هستی زیردستانرا فراموش نکن و درحد توانائی خود با آنها رفتارکن .

اگرخواهی ازنکوهش عامه دورباشی اشترهایایشان راستاینده باش

نسبت مستقیمی بین جلب محبت وسرزنش عموم وجود داردکه اگرطالب

یکی هستی باید دیگری را مراقبت نمائی .

اگر خواهی اندوهگین نباشی حسود نباش

زیرا حسادت باعث غم وغصه است بخصوص که اگر توانائی کافی موجود نباشد .

اگر خواهی با آبرو باشی آزرم را پیشه کن

واین وسیله‌ایست برای حفظ آبرو وحیثیت

اگرخواهی برتر ازمردمان باشی فراخ نان ونمك باش

گشاده روئی وبذل وبخشش بهرحال باعث جلب محبت و ازدیاد طرفدار میگردد .

اگرخواهی بردلت جراحتی نرسد که بهیچ مرهم به نشود باهیچ نادان مناظره مکن

اختیار زبان نادان دراختیار اونیست وچه بساگفتن چیزی بسیار دردناك وغیر قابل تحمل میشود .

اگر خواهی برقول تو کارکنند برقول خویش کارکن

واین روشی است که دیگران را وادار بانجام کاری که تومیخواهی میکنند .

اگر خواهی بهترین خلق باشی چیزی ازخلق دریغ مدار

وقتی‌اعتماد مردم جلب شود که همه چیزرا درطبق اخلاص نهاده ومضایقه‌ای ازعرضه‌آن بدیگران نداری باین‌ترتیب درانجام‌کارهابهترموفق خواهی گردید

اگر خواهی بی رنج توانگر باشی بسنده کارباش

و اگر قبول داشته باشیم که گنج بی رنج بدست نمیآید بهتر است بهرچه داریم قانع باشیم و برای خود ایجاد درد سر نکنیم که البته این در صورتیست که زیاده طلب وبلند پرواز نباشیم .

اگر خواهی پرده تو دریده نشود پرده کسی مدر

افشای راز وآشکار شدن آنچه از دیگران مخفی است مورد علاقه همگان میباشد واین درصورتی بدست میآید که اسرار دیگران را درصوت آگاهی بدان

حفظ نمائی .

اگر خواهی تمام مرد باشی آنچه برخود نمی‌پسندی بر دیگران روامدار

وعدالت در مورد کارخود آنست که اگر متقابلا آنچه با دیگران رفتار میشود یا خواسته میشود برای تو بخواهند رنجیده خاطر نگردی و آنرا قابل قبول بدانی .

اگر خواهی ترا دیوانه سار نشمرند آنچه نایافتنی است مجوی

و این برای کسانی است که دنبال حل مشکلات نمیروندو نمیخواهند قضاوت دیگران درباره آنها این باشد که ازعقل سلیم برخوردارند .

اگر خواهی دراز زبان باشی کوتاه دست مباش

اگر مطلوب تو آنست که حرفت در دیگران مؤثر باشد باید سخاوت را پیشه کنی .

اگر خواهی درقفای تو نخندند زیر دستان را گرامی دار

یعنی اگر برای هر کس مهم آن باشد که دیگران پشت سر او بدگوئی نکنند با زیردستان و کوچکان بخوبی رفتار میکند .

اگر خواهی درهر دلی محبوب باشی و مردمان از تو متنفر نگردند برمراد مردمان گوی

رمز موفقیت و تسخیر دلها در اینست که با آنها موافق باشی و جز درجهت منافع دیگران که مشروع باشد سخنی برزبان نرانی

اگر خواهی راز تو دشمن نداند بدوست مگوی

یعنی بینهایت رازدار باش وبکسی حتی دوست خود اعتماد نکن

اگر خواهی رنج تو برای مردمان ضایع نشودبجای خویش ضایع مکن

یعنی درحق خودسختی روامدار که رنجی را که بابت دیگران متحمل شده‌ای از نظرها دور بداری .

اگر خواهی ستوده تر مردمان باشی با آنکه خرد از او نهان باشد نهان خویش آشکار مکن

رازداری سر اصلی موفقیت است .

اگر خواهی شوی تغل انداز هی پر کن و هی بنداز

تمرین و ممارست در پیشرفت بشر بهرحال مؤثر است .

اگر خواهی شوی خوشنویس بنویس و بنویس و بنویس

باندرز فوق رجوع شود .

اگر خواهی فریفته نباشی آنچه ننهاده ای بر ندار

چشم داشت بمال یادسترنج دیگران جز آنکه حرص و آز را برانگیزدفایدهٔ دیگری ندارد .

از نمدمالی فقط پف نم آنرا بلد است

یعنی کاری را جز قسمت جزئی آن بلد نیست وقادر بانجام آن نمیباشد .

اگر خواهی که کم دوست و کم یار نباشی کینه دار نباش

زیرا با این عادت هرچه دوست داری از دورت پراکنده میشوند .

اگر خواهی که ترا قدر شناسند قدر مردمان نیکو شناس

از ستایش دیگران و بحقیقت آنانرا ستودن غافل نباش تا دیگران قدر ترا بدانند .

اگر خواهی مردمان ترا نیکو دانند نیکوگوی مردمان باش

باندرز بالا توجه نمائید که سر موفقیت وکامیابی است .

اگر خودرا قیمه قیمه کنی دیگر فایده ای ندارد

زیرا کار ازکار گذشته وثمری نداردکه بخود زحمت روا داری .

اگر خون ناحق بخوابد فلانی نمیخوابد

واین بیانگر بیداریست که کسی بدان دچار است .

اگر خیر داشت که اسمشو خیر الله میذاشتن

مقصود آنست که خیرش بکسی نمیرسد و کسی از او کار خوبی بیاد ندارد

اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب کن

با استفاده بموقع ثروت حین دارا بودن وزیاده طلبی یا از بین بردن‌ناداری میتوان از زندگی حد اکثر بهره را برد .

اگر درخواب بینی مرغ وماهی بدولت میرسی یا پادشاهی

این هم تعبیری است از خوابی که دیده اند .

اگر دعای کودکان را اثر بودی یك معلم زنده نماندی

زیرا هر کودکی باشتباه مرگ معلم خود را میخواهد که کلاس درس تعطیل شود .

اگر دو بُزداشته باشد یکیش را یدك میکشد

و این کنایه از کسی است که بسیار خودنماست وظاهر سازی میکند .

اگر دو بُزداشته باشم یکیش را جلوش نمیاندازم

یعنی بهیچوجه حاضر باحسانی درحق او نمیباشم .

اگر دیدند شوخی است وگرنه جدی

بعضی عادت بدست کجی دارند و در صورتیکه صاحب مال ببیند تعدی بمالش میکنند اظهار میدارند در این امر قصد شوخی داشته‌اند و اگر ندیدند و ملتفت نگشتند بطور جدی آنرا از دست داده‌اند .

اگر دیر اومدم عوضش شیر اومدم

یعنی در کار خود موفق گردیدم گرچه از وقت مقرر دیر تر آمدم و بد قولی کردم .

اگر راستی کارت را آراستی

درستی وراستی بهترین زینت برای هر کاری است و بنا براین بیشتر جلب توجه میکند .

اگر رنگ بدستت خوب آمد پایت را نیز رنگین کن (۱)

منظور آنست که اگر کاری را از روی مطالعه انجام داده‌ای باز آنراتکرار کن .

اگر راست میگی یکدفعه هم شکار ببر برو والاکفترزدن که هنر نمیشه

یعنی بکارمشکل بپرداز وبا قوی دست وپنجه نرم کن زیرا همه کس ازعهده کارآسان برمیآید ومیتواند با ضعیف تر ازخود بجنگد .

۱- دست دیگرت را هم رنگ بزن .

اگر زری بپوشی اگر اطلس بپوشی همان کنگر فروشی

یعنی تغییر ظاهری باعث تغییر جنسیت یا ماهیت تو نمیدهد .

از هر کسی میخوای بگیر از اون نگیر

و این اندرزی است بشنونده‌ای میدهند که شخص مورد نظر آدم تازه بدوران رسیده است و یا خسیس .

اگر سلطان دور است خدای او نزدیك است

یعنی تقلب پنهان نمی‌ماند و بهر حال اگر امروز بدلیلی از آن آگاه نمیشوند کسانی هستند که بر آن وقوف کامل دارند .

اگر سنگ هم از آسمان ببارد فلان جا خواهم رفت (۱)

مقصود آنست که از هیچ مانعی ترس ندارم و تغییری درعزم من پدید نخواهد آمد

اگر سوزن درزی گم نمیشد روزی یك قبا میدوخت (۲)

و این نشانه توانائی هر کس در مقابل کاری است بشرط آنکه مانع اساسی در راه آن پیدا نشود .

اگر شب است روز را و اگر روز است روشنی را بپای

مقصود آنست که بدلخوشی زودگذر پای بند مباش و اثر چیزهای دیگر را نادیده مپندار .

اگر شراب ندانی خورد زهر است و اگر دانی پادزهر

منظور دانستن یا ندانستن فوائد یا مضار چیزی است که ممکنست اثرات ضد ونقیضی در تو بوجود آورند .

اگر عذره که اینهم عذره

بعضی‌ها عادت دارند بدون سبب بهانه‌ای بتراشند خواه قابل قبول باشد یا نباشد .

۱ـ فلان کار را خواهم کرد .

۲ـ کج نمیشد .

اگر عیب داشت که پاش میلنگید

منظور بدون عیب و سالم بودن چیزی است که در هر حال ظاهر میشد و همه از آن آگاه میگردیدند

اگر غافل چری غافل خوری تیر

غفلت و بی‌خبری موجب پشیمانی‌هائی میشود که اغلب از آن بیخبرند.

اگر فلان طور نشد من اسممو عوض میکنم

مقصود اطمینانی‌است که بگفته خود دارند و آنرا ازجمله حتمیات میشمارند.

اگر کسی خود را از ظلم باز نتواند داشت چه ضرورت که دیگران را باز دارد

که البته این اندرز صحیح نیست واتحاد و اتفاق و شوریدن علیه ستم را فراموش کرده‌اند ونتایج خوب آنرا بهیچ انگاشته‌اند.

اگر گفتن سیم است خاموشی زر است

بعضی اوقات سکوت دربرابر سخن گفتن ارجحیت کامل دارد و هرشخص باید موقعیت زمانی ومکانی را بسنجد آنگاه بسکوت یا سخن گفتن بپردازد.

اگر گربه تو به کند گوشتهای دیزی سالم می‌ماند

این ضرب المثل شامل کسانی است که اقدام آنها ولو غیرعادی باشد باعث اطمینان خاطر و راحتی انسان میگردد ومشکلات را مرتفع میسازد.

اگر خواهی سلامت درکنار است

جز در موارد خاصی که صلاح در مخاطره افکندن حتی جان انسان میباشد بهترین راه برای احتراز ازخطر وسالم ماندن است.

اگر عرصه بهِم تنگ شد اینکارو میکنم

منظور آنست که‌چون چاره را منحصربفرد یافتم از دست زدن بآن‌خودداری نخواهم نمود.

اگر ریش علامت علم باشد بز از همه داناتر است

یعنی چون بز ازهنگام تولد دارای ریش است پس علامت ونشانه‌ای ازعلم

را با خود دارد واین کنایه بکسانی است که خودرا درزمره علما با شکل اهل علم وبدون بهره از آن می‌پندارند وبآن تظاهر میکنند

اگر بشمُری یکی کم میاد

اینهم‌عقیده‌ای است که قدما وسالخوردگان زمانهای دور بدان معتقدبوده‌اند که البته اساس صحیحی ندارد .

اگر ریگی بکفش نداری راستش را بگو

منظورآنست که اگر دراین مسئله وارد نیستی وازآن برای تو نفعی متصور نیست حقیقت را بیان کن که تکلیف همگان روشن شود .

اگر زیاد سؤال کنی وفکر نمائی عقب میمانی

یعنی معتقد است که مقداری زمان را جهت تصمیم گیری تلف میکنی و از دیگران عقب‌تر میمانی ودیرتر بنتیجه میرسی .

اگرشك داری تا خودت نه‌بینی هرچه‌گفتن باور نکن

مقصودآنست که اگر اصولا آدم شکاکی هستی بگفته دیگران‌گوش مدار تا زمانیکه بصحت‌آن وقوف یابی یاشاهد عینی آن باشی .

اگر صد من ارزن رو لباسش بریزی پائین نمیاد

و این بیان اغراق آمیز در باره کسی است‌که بعلت ناداری زیاد یا خست بی‌اندازه لباسش‌کهنه وپاره است .

اگر فحش هم میخوری دو تا پشت‌سرهم بخور

مقصودآنست که برای درك هرچیز یا مزه‌آن بهتراست دو بار مورد استفاده قرارگیرد تا ازاین راه تجربه بیشتری بدست‌آید .

اگر فضول نبود شاه چه میدانست پس قلعه کجاست

منظور ازبیان این حقیقت است‌که فضولی کار بسیار بدی است زیرا اغلب اخبار یا اطلاعات از راه فضولی اشخاص بدست میآید .

اگرقراربود انسان‌بهرچه‌آرزودارد برسد پس تکلیف‌عزرائیل‌چه‌میشد

چون‌آرزوتمامی ندارد وتابینهایت ادامه داردباعث زنده ماندن همگان میشد

وبنابراین دراین میان وجود عزرائیل محملی پیدا نمیکرد .

اگر کردار مطابق گفتار بود دنیا بهشت میشد

زیرا هیچ کس ادعای کار ناپسند نمیکرد وشعر :

گر آنها که میگفتمی کردمی نکو سیرت و پارسا بودمی

مصداق پیدا می‌نمود وبدی دیگر وجودپیدا نمیکرد .

اگر بشکار میروی سگ یادت نره

منظور برای مقابله با هرپیش آمدی باید آماده بود و وسیله لازم را همراه داشت .

اگر قرار بود فراموشی نباشد معلوم نبود تکلیف اینهمه اشکالات چه میشد

بسیاردیده‌ایم که فراموشی و از یاد بردن‌علاج سختی‌هائی است که درگذشته برده‌ایم واگر اینگونه نبود درآینده هم هیچگونه تصمیمی نمیتوانستیم گرفت .

اگر قمار بازی عاقبت داشت لیلاج بجائی میرسید

منظور ممانعت صحیح ازارتکاب این عمل ناپسند است و نشان دادن آنکه لیلاج قمارباز معروف آدم موفقی نبوده وهمه شب برسرتون حمام میخوابید .

اگر گفت شب است باور مکن اگر گفت روز هم هست باور مکن

کنایه از آنست که شخصی بدلیل‌دروغگوئی زیاده ازحد دیگر مورداطمینان نیست وبحرفهای او اعتمادی نمیباشد .

اگر گناه ازسوی خداست بنده را عذاب چراست

و این هم عقیده کسانی است که انسان را در اعمالیکه مرتکب آن میشود مسئول میدانند .

اگر گناه نبخشید شرمساری است

منظورآنست که خطای ما اگربخشیده‌نشود یا نادیده انگاشته نگردد خجالت بار میآورد .

اگر گوشت هم را می‌خورند استخوان هم را باقی میگذارند

یعنی گرچه باهم اختلاف دارند ولی این ظاهری است و بسببی تیشه بـریشه هم نمیزنند.

اگر لوطی نگوید بجهنم دلش پاك می‌گنده

بعضی برای دلخوشی یا اعتقاد بآنچه‌گذشت فکر نمیکنند وآنرا نادیده می‌گیرند ولی بهرحال ازگذشته برای آینده باید پند گرفت.

اگر ترس مردن نبود مردم همدیگرو پاره‌کرده میخوردن

بعضی‌ها معتقدند فقط بدلیل ترس‌ازمرگ است که تا حدی رعایت اشخاص دیگر می‌شودکه البته شخص با وجدان بحق دیگران تجاوز نمیکند

اگر مسجد خراب شده محرابش هنوز باقی است

کنایه ازآنست که اگربدلیلی‌فرصت و زمان ازدست رفته ولی هنوزموضوع منتفی نشده واوقادر است که‌کاررا همچنان دنبال کند.

اگر من بگویم ماست سفید است او میگوید سیاه است

یعنی اختلاف ما بقدری‌زیاد است که حتی دربدیهیات نیزاتفاق نظر نداریم.

اگر میخواهی‌ازشرکسی‌درامان باشی باوقرض بده یا از او وام‌بخواه

زیرا درهر دوصورت از مراجعه‌کسی که معاشرت بااو برایت مطلوب نیست راحت وآسوده میشوی.

اگر میخواهی استاد خوبی‌باشی شاگرد خوبی باش

یعنی اگرهدف توآنست که درهنری‌سرآمد اقران باشی باید تمام رموزآنرا ازکسی‌که وارد است بیاموزی.

اگر میخواهی زور نشنوی بکسی‌زورنگو

این اندرز بکسانی‌است‌که فراموش میکنند دیگران هم حقی دارند که نباید آنرا ضایع کرد.

اگر نخوردم نان گندم ولی دیدم دست مردم

مصداق کسانی‌است که‌بظاهر ازهنری‌عاری‌هستند ولی‌برآن‌وقوف‌کامل‌دارند

اگر نخوری بسِته

کنایه از کمی چیزیست که باو داده اند یا خود تهیه کرده است و بهر حال دراختیار دارد .

اگر نوبتی بود و دکون نونوائی باشه بالاخره بما هم میرسه

کنایه از کسی است که کنار گذاشتن او وتوجه بموقع باو خودداری شده وهمین امر موجب گله وتعجب او شده است

اگرهزارتا چوبیشو داشتم یکیشم نمیدادم واسه خلال دندونت

یعنی ازمن بیهوده انتظار نداشته باش واز این بابت بخود دلخوشی نده که بیفایده است .

اگر هفتا جونم داشتم یکیشو از دست اون بدر نمیبردم

یعنی بسیارمقتدراست تا حدی که سالم ودست نخورده قادر بترك اونبودم .

اگر همه شب قدر بودی شب قدر بی قدر بودی

منظور زیادی عرضه بر تقاضاست که ازارزش میکاهد .

اگر همه عالم راباد گیرد چراغ مقبل کشته نشود و اگر همه عالم را آب گیرد داغ مدبر شسته نشود

مقصود عدم تأثیر عوامل مختلف بر روی چیزی است که برپایه و اساس صحیحی استوار میباشد .

اگر یار اهل است همه چیز سهل است

چون برای رسیدن بمقصود هیچ وسیله ای بهتر از دوست موافق و صمیمی پیدا نمیشود ازآنجهت آسوده خاطر باید بود .

اگر یار شاطر نیستی بار خاطر هم مباش

منظور آنست که اگرهنگامی دریافتی که نمیتوانی کمك ومساعدتی را مبذول داری سعی کن که با ملامت وشماتت بیجا غم کسی را زیاد نکنی .

اگه این زبونم نداشتی کلاغه جفت چشمانو ازکاسه بیرون میآورد

یعنی اسلحه‌ای که دراختیار داری وبرایت بجای مانده همان زبان تست .

اگه باباشو ندیده بود ادعای سلطنت میکرد

یعنی موفقیتهای زیاد باعث ادعای زیاد او گردیده است ولی این ضرب‌المثل امروزه مصداقی ندارد درگذشته هم اغلب سلسله‌ها بدست اشخاص عادی منقرض شده‌اند .

اگه پنج انگشتتو تو عسل بگذاری و تو دهنش بذاری بازم‌دستتو گاز میگیره

مصداق کسانی است که در اثر نهاد بد بهرحال جنس خود را بروز میدهند وخوبی را ببدی پاداش میدهند .

اگه پشت گوشتو دیدی منو هم می‌بینی

یعنی دیگر دیدار ما غیرممکن است که تلاش در راه‌آن بیمورد میباشد .

اگه چیز بدرد خوری بود که بدست ما نمی‌سپرد

منظور گله ونشانه عدم‌اطمینانی‌است که بهر کسی دارند وچیز قیمتی یامهم را بدست او نمی‌سپارند .

اگه تو‌تون تند میفروشی بند تنبون یادت نره

منظور جور بودن جنس ونیاز مردم باجناس مختلف است و درهرحال باید بدانی هرعملی بتناسب واقتضای‌خود پاداش وجزا دارد .

اگه خاله هم مذکر بود خالو میشد

مقصود آنست که تفاوت مختصر باعث تغییر حالت است و بنابراین زندگی کردن بر روی فرضیات صحیح نیست .

اگه راست میگی تو خونه‌ات نماز بخون اونو که از دستت نگرفتن

مقصود عدم تظاهر وخود نمائی است که دیگران بنحوی مطلع گردند وآنرا بآگاهی دیگری نیز برسانند .

اگه علی ساربونه میدونه شترو کجا بخوابونه

مقصود آنست که‌کاردانی بهترین راه حل است واز نتیجه‌آن اطمینان حاصل میشود .

اگه من حریف او نشم برای لای جرز خوبم

اینهم اطمینان زیادی است که شخصی بخود دارد و مطمئن است در مبارزه از عهده او برخواهد آمد .

اگه ازخار بترسی دستت بگل نمیرسد

منظور استقبال ازمخاطرات و رسیدن بنتیجه خوب و هدف‌نهائی است که درهر امری موجود میباشد .

اگه یکیشو جواب ندی خناق میگیری یا تو دلت‌میمونه

مقصود دعوت‌بسکوت و بلاجواب‌گذاشتن حرفهاست که باو میزنند که باید ولو بطور موقت بدون واکنش باقی بماند .

اگه میدونستم اینجور زنی گیرم میادکه هفت‌تا زن میگرفتم

منظور تعریف ازکدبانوئی ودست‌پخت‌خوب زن میزبان یاآسانی‌نگهداری زنی است که بهمه چیزی قانع است .

اصلا اون گنجشگ روزی است

یعنی بسیارکم میخورد یا هنگامی که بمیهمانی‌میرودکه صاحب خانه دارای چیزقابل توجهی نیست .

اگه حیله بکار نرفت‌او نوقت با شمشیر بجون هم میافتند

یعنی تا میتوانندازطریق‌حیله یا صحبت داخل‌میشوند و وقتی بدانند ومطمئن شوند که این حربه کارگر نیست بزور متوسل میشوند .

اکنون‌که کار از دست رفت از پشیمانی چه حاصل

منظورآنست که رشته‌کار از دست ما بیرون نرود وقتی چاره‌ای نبود دیگر ازپشیمان شدن سودی عاید نمیگردد .

اکبر ندهد خدای اکبر بدهد

واین نشان توکل است که باعث دلگرمی است گرچه بحقیقت نه پیوندد .

اگه هزارتا پسر بیاری یکیش اکبرآقا نمیشه

مقصود تعریف ازکسی است .

اشکش تو مشکشه

منظور کسی است که برای گریه حاضر و آماده است و بمختصر ناملایمی گریه را سر میدهد .

اللهم بیر بیر

یعنی کارها را باید یکی یکی بپایان رسانید و اگر خواسته باشیم در آن واحد بچند کار دست بزنیم واضح است که همه نیمه‌کاره خواهند ماند .

المفلس فی امان الله

مفلسی آخرین مرحله ناداریست بشرط آنکه واقعیت داشته باشد و بثبوت رسیده است که مفلس را نمیتوان کاری داشت و دیگر حمله باو جائز نیست .

الهی هیچ تنابنده‌ای بی پدر نشود .

آنانکه درغم بی‌پدری میسوزند بهتر میتوانند معنی این دعا را درك کنند خاصه درسنین کودکی واوایل جوانی که نیاز براهنمای دلسوز دارند .

الهی فال زینب راست باشه

واین درموقعی است که فال آدمی نشان دهنده خوشی یا سعادتی است برای آنانکه معتقد باینگونه چیزها میباشند .

الهی مرگ مصیبت نباشه

وقتی مرگ درنابهنگام سراغ کسی را میگیرد مصیبت ببار میآورد واین دعا برای دور شدن هرگونه بلا از کودکان وجوانانست .

الاکرام بالاتمام

یعنی بخشش درموقعی بحد کمال میرسد که تمام خواهشهای شخص برآورده میشود .

امامزاده جل بندی است وهرگز زینت بردار نیست

یعنی نمیتوان آراستگی را در حد کمال درحق او رعایت نمود .

امان ازخانه‌داری یکی میخری دو تا کم داری

هیچوقت نیاز خانه دراثر خرید از بین نمیرود وهمیشه محتاج بچیز جدیدی است.

امان از دست دوغ لیلی   ماستش کم بود آبش خیلی

کنایه از آبکی بودن دوغیست که بدو داده‌اند .

امتحان را گربه نخورده است (۱)

یعنی همیشه آزمایش موجود است وازبین نرفته است .

امروز آفتاب ازکدام طرف سرزده (۲)

یعنی باستعاره از تو میپرسد چطور این غیر ممکن را ممکن ساخته و یاد دوستان و آشنایان افتاده‌ای .

امروز توانی وندانی فردا که دانی نتوانی

مقصود آنست که حال که قادر بانجام کاری هستی از آن بی بهره‌ای وفردا که بحدکافی درباره آن میدانی متاسفانه وضع جسمانی اجازه انجام آنرا نمیدهد .

امروز نقد فردا نسیه

این برای فروشندگان وکسانی است که عادت دارند معاملات خود را نقداً انجام دهند وبسود حتمی ولو کمتر قناعت میورزند .

امسال برای یکیمان زن بگیر سالِ دیگه واسه دادشم

این حکایت که ناشی ازحجب زیادبرادربزرگتر است درهرموقع ومتناسب خود مورد استعمال دارد .

امشب که تا دم صبح کمچه زدی پس کو حلوات

یعنی نتیجه کارت معلوم نیست و ثمری از اینهمه کوشش و تلاش بچشم نمیخورد .

امور نسبی است

هرکاری خوب یابد است که خوبتر یا بدتر از آن درنظرگرفته نشود .

امید به از پیش خورد

آرزو برای آینده و تحصیل چیز روشن بفایده وسود موقتی که درجلو چشم

۱- نبرده .

۲- بیرون آمده .

خودنمائی کند ارجحیت دارد .

امید را بزر نقد نتوان خرید

منظور آنست که امید و آرزو را با پول و مادیات نمیتوان تهیه کرد .

امید نیست که عمر گذشته باز آید

هرچیز که گذشت و هر اتفاقی که افتاد بسهولت بدست نمیآید خاصه عمر که حد معینی دارد و غیر قابل بازگشت است .

امیدها در ناامیدی است

بعضی‌ها که معتقدند با رسیدن حد اعلای هر اتفاقی عکس آن متصور است چنین پنداری دارند .

امیر ضعیف بکار نیاید (۱)

زیرا اگر قرار باشد کسی قادر مطلق باشد وضعف بـاو مستولی گردد همه کارها دچار آشفتگی خواهد شد .

الم شنگه براه انداخت که نگو ونپرس

یعنی عدم موافقت خودرا با جار وجنجال ابراز نمود و تصمیم مارا قبول نکرد

اصلا اون نمیتونه راحت بشینه

یعنی آدم ماجراجوئی است و دنبال دردسر میگردد و باینکار عادت دارد.

انار سمنان وشعر سلمان هیچ جای دیگر نیست

منظور منحصر بفرد بودن وتعریف ازاین دوچیز است

انبروکه ورمیدارن گربه دزده خبر میشه

زیرا میداند که باید منتظر نتیجه کار بدش باقی بماند در اجتماع هم همین طوراست آنانکه بنادرستی قدمی برمیدارند باید منتظر روزی باشند که جامعه از اعمال آنان باخبر گردد و تنبیه مناسبی برای آنان درنظر بگیرد .

انتظار ازمردن سخت تر است

البته این برای کسانی است که انتظار را دوست ندارند و تحمل آن برایشان

۱ـ حکمران .

مشکل است والا برای کسانی که بدان توجه وحساسیت ندارند بی تفاوتست .

انجام هر راه بدهی است

واین مرسوم است که از نظر اقتصادی انتخاب راهی ارجح است که از کنار روستائی بگذرد ولو آنکه مقداری راهمان دورتر شود .

انداختنی و در رفتنی

منظور آنست از بدی جنس و کلاهی که از بابت خرید آن بسر کسی رفته است زمان طولانی بگذرد وفروشنده از آنجا دور شده باشد .

اندازه نگهدار که اندازه نکوست

مصداق کسانی‌است که درزندگی‌راه افراط وتفریط را درپیش‌نمی گیرند‌بلکه ازروی حساب ومطالعه‌کاری را انجام میدهند خاصه که‌آن عمل خرج کردن باشد .

اندرجوال شدن

بمعنی کسی‌راگول زدنست که‌البته بهیچوجه صحیح‌نیست کسی‌را فریب‌داد.

اندر سَرِ آن رَوی که در سرداری

منظور آنست که با اتخاذ تصمیم قطعی فکر نهائی را کرده و در راه آن قدم برمیداری .

اندك بر بسیار دلیل باشد

اگر نمونه مطابق با اصل باشد دیگر از کم بودن‌آن مسئله‌ای پیش نمیآید .

اندك خود را به از بسیار دیگران دان

یعنی قناعت را پیشه کن واز زیاده طلبی‌بپرهیز .

اندك دان بسیار پر گواست

کسیکه کمی‌ازچیزی را میداند خیال میکند دیگران از دانستن‌آن بی‌بهره‌اند بنابراین زیاده از حد دراطراف چیزی که میداند سخن میراند .

اندکی جمال به از بسیاری قال

این عقیده کسانی است که حسن روی را باعث پیشرفت میدانند و از سخن

هرقدر هم که با معنی باشد لازمتر میشناسند .

اندوه از درهای بزرگتر بیشتر وارد میشود

اگر دربزرگ را علامت ثروت زیاد بدانیم بخوبی درمی‌یابیم که برای حفظ مال همیشه باید بفکر فرو رفت واین خود نوعی غم است .

اندوه چون روزی است نمیبایست درخوردن آن اسراف کرد

مناسبت غم و روزی‌را اگرقبول داشته باشیم آنوقت از زیاده روی درصرف آن بهتر وبیشتر خودداری خواهیم کرد .

اندوه چاشت دو دلم حب وبغض کس نگذاشت

یعنی نداری‌خودرا ازچشم دیگران نمی‌بینم وبآنها حسادت نمیورزم وغصه‌دار نمیشوم .

امروز کار خونه با فضه است

خانم خانه بخدمتکار خود کار را رجوع نموده در اینجا مقصود آنست که از کسی میپرسند آیا امروز باید تو این وظیفه را عهده دارگردی

اگر خر میخواهی فکر کاهش هم باش

یعنی اگرطالب چیزی هستی باید بدانی وقت بدست آوردن‌آن چه بکنی و تحمل‌چه‌را باید داشته باشی .

الهی دست دهنده ات زیر دست نشود

اینهم معمولا دعای‌گدایانی است که چیزی دریافت میدارند ولی درهرحال برای کسانی که احسان میکنند پاداش بهتری‌آرزو میشود .

انسان جائز الخطاست

آنکه‌کار میکند دچار اشتباه میگردد وبنابراین هرشخصی میتواند خطا نماید ولی بشرطی که عمدی نباشد .

انسان فاعل‌مختار است

اگر قبول مسئولیت کنیم بهتر درمی‌یابیم که انسان در اجرای هر چیزی که مانع آزادی دیگران نشود و یا ضرری متوجه آنان نسازد اختیارکامل دارد .

انشاء الله گربه است

کنایه از کسی‌است که خود را بتجاهل میزند وبرای‌عدم اجرای‌کاری‌حقیقت را پوشیده میدارد .

انصاف مافوق طاعت است

عده‌ای عدل را کافی‌نمیدانند و رعایت انصاف‌را واجب میشمرند و دراینجا مقایسه‌آن باطاعت وارجح بودن‌آنست .

انصاف نصف ایمان است

یعنی آدم منصف دارای مرتبه والائیست .

انجام کار غلط مشکلتر از کار صحیح است

برای کسی که راه غلط می‌پیماید پیمودن این راه دشوارتر از راه درست و سالم میباشد .

انقوزه درقند خوراندن

منظور فریب دادن کسی است بدون‌آنکه کوچکترین سوء ظنی از این عمل در او پدیدار گردد که البته اینکار در موقع خود صحیح نیست .

انکار پس ازاقرار مسموع نباشد

اگر کسی درشرایط عادی بچیزی اقرار نمود نمیتواند آنرا منکر گردد .

امام حسین کمه اما شمر زیاده

مقصود آنست که آدم خوب نادر الوجود است و اشخاص بد زیاد پیدا میشوند .

انگار جوع درآورده‌که اینطوری می‌لُمبونه

کنایه از کسی‌است که بی محاباوباسرعت زیاد لقمه‌بزرگ‌غذائی‌رانجویده فرو میدهد .

انگار دهنش آستر داره که نمی‌سوزه

کنایه از وقتی‌است که چیزی راکه بحدکافی ومتعارف‌سرد‌نشده است بمعده

سرازیر میکنند وخم بابرو نمی آورند .

انگار رو تخم مرغ نشسته

مقصود کسی است که ترك محل برایش مشکل وثابت برجای مانده است.

انگار که نوبر قندهار آورده

مقصود آنست که چیزی تازه نیاورده وعرضه دیگران ننموده است .

انگار میکنم که دور ریختم

وقتی از بدست آوردن چیزی بدلیلی منصرف میشویم یا تحصیل آنرا مشکل میدانیم این ضرب‌المثل را بکار میبریم .

انگار نه انگار که خونه قلی صابون میپزن

مقصود آنست که باتصور وخیال نمیتوان زندگی کرد واگر حقیقت بین باشیم باید آنرا نادیده وناشنیده بگیریم .

انگشت بدرکس مزن تا بدر تو مشت نکوبند

منظور آنست که دیگری را میازار تا ترا آزار ندهند .

انگشتری پاست

یعنی زینت پا بشمار میرود واز دیدگان پنهانست وبیهوده است

انگشت تو دماغ بکُنی همه خبردار میشن

یعنی از پیش پا افتاده‌ترین کارها آگاه میگردند که این آگاهی بوسیله نقل اشخاص یا چیز دیگری تامین میشود .

انگشت کوچکه فلانی هم نمیشود

یعنی درمقام مقایسه برای انجام کارها خیلی کوچکتر ازاو بشمار میرود .

انگشت نمای خاص وعام شده

یعنی کاری کرده که بواسطه آن تمام مردم اورا بیکدیگر نشان میدهند .

انگشت هنرور کلید روزی است و دست بیهنر کفچه دریوزه

یعنی با یك انگشت هنرمند قادر بتامین روزی خود میباشد وحال آنکه دست

بیهنر بدرد گدائی و دست دراز کردن والتماس نمودن میخورد .

انگور خوب نصیب شغال است

کنایه از آنست که شخص مورد نظر برای اینکار حیف بنظر میرسد و حرام شده است .

انگور را درچفته میخورد

کنایه ازآنست که کار را موقع شروع آن قبضه میکند و نمیگذارد بدست سایرین افتد .

او خوان نهاد و دیگری دعوت خورد

کنایه ازآنست که بکاری شروع کرد که دیگری از آن بهره برد .

اول بچش بعد بگو بی نمکه

عجله در قضاوت وبدون تحقیق صحیح نیست وبراساس حدسیات نمیتوان کسی را محکوم کرد .

اول برو بخانه سپس مهمان طلب

یعنی ابتدا ازآنچه هست آگاهی پیداکن سپس اظهارعقیده نما .

اول پا داران را خورم بی پایان که برجای خودشانند

مقصود تقدم و تأخر در کارهاست بسبب فوت وقت یا انصراف یا هر چیز دیگـر .

اول پند آنگه بند

منظورآنست که اگر نتوانستی با نصیحت کسی رابراه راست آوری آنوقت خشونت جایز است .

اول اندیشه وانگهی گفتار

یعنی با مطالعه و دقت اولیه باید بر زبان سخن جاری ساخت.

اول پیاله و بد مستی

نداشتن ظرفیت انجام کار ویااشغال کرسی ومقام هم مصیبتی است خاصه در آغاز

کار اگر باآن شروع شود .

اول دوست ودشمنت را بشناس بعد روی اون حساب کن

یعنی تشخیص دوستی و دشمنی پایه و اساس است وبعداً نوبت باعتماد و درجه آن میرسد .

اول ماخلق‌الله‌اش خرابه

بآدمی اطلاق میشود که ازمغز خود درکارها استعانت نمی‌جوید .

اول کفتر شکارکن بعد مهمون دعوت کن

این نشانه خوش‌بینی‌زیاد کسانی‌است که‌دیگران‌را ازهرچه بدست نیاورده‌اند شریك خود میکنند .

افسوس که‌جوانی در دست جوانهاست

این اندرز پیرانی است که قدر جوانی را بهتر ازجوانان میدانند .

الهی بداده‌ات شُکر و به نداده‌ات شُکر

یعنی درهرحال باید درمقابل نعمتهای داده ونداده شاکر بود .

امروز دیگه حرف‌اول و آخرشو زد وبا همه طی کرد

یعنی ضرب‌الاجلی برای همه تعیین کرد وهمگان ازمقصود او مطلع شدند .

السون و والسون‌یارو رو زود برسون

در قدیم عقیده داشتند که اگر این شعر را تکرار کنند شخص غائب بزودی حاضر میشود .

امیدبآ ینده آدم را پایدار میکند و زندگی‌را آرام وقابل تحمل‌میسازد

این اندرز بکسانی است که هنوز درکی از زندگی گذرا ندارند .

انگار که تخم دو زرده کرده

یعنی فکر میکند کار مهمی انجام پذیرفته واوست که قادر بانجام چنین‌کاری میباشد .

انگار خم رنگرزی است که آنقدر عجله میکند

بدی عجله وندانستن مقداروقتی است که برای هرکاری باید تلف‌گردد .

انگار که زخم شمشیر خورده آنقدر بی تابی میکنه

در زندگی باشخاصی برمیخوریم که دراثرناملایمی داد وهوارشان بآسمان بلند میشود وگله و شکایت را آغاز میکنند و هیچگونه در مقابل مشکلات یارای تحمل ندارند .

انگار نه انگار که آب از آب تکان خورده

کنایه از وضع تغییر ناپذیریست که دراثراتفاقات غیرمترقبه پیش آمده است.

اول برادریتو ثابت کن بعد ادعای ارث ومیراث کن

حتماً بکسانی در زندگانی برخورد کرده‌اید که بدون آنکه زحمتی متحمل شده باشند خود را درمنفعتی شریك وسهیم میدانند .

انگار از دماغ فیل افتاده که آنقدر فیس میکنه

کنایه ازکسی است که بدیگران بسببی فخر میفروشد .

اول طی کن وچانه بزن بعد شروع بسوا کردن کن

مقصود آنست که اگر از مقدمات کاری شروع نکرده‌ای بمؤخرات آن مپرداز که اختلافی بوجود نیاید .

افسوس که از دست رفت چون چشم وچراغ همه بود

هنگام از دست رفتن شخصی بیان میشود حال میخواهد حقیقت داشته باشد یا خیر .

اول حلالش میکنم بعد میخورم

هنگامیکه بیم آن میرفت مرداری را قبل از ذبح بخورند این ضرب‌المثل را آورده‌اند .

انگشت بدهن حیرون مونده

مصداق کسانی است که بدون مطالعه کاری را شروع میکنند ولی در وسط راه برای ادامه آن بمشکلی برمیخورند که راه چاره را نمیدانند .

اول صبحی دشتمو کور نکن

منظور از این ضرب‌المثل که دکاندارها میگویند اینست که با قیمت عرضه

شده مخالفت نورز .

اول ماه دشت کردیم از دست حلال زاده لعنت بر هرچی حرومزاده اس

اینهم مخصوص دکاندارهاست واعتقاد آنها می باشد ولی درهرحال تعمیم آن برای هرچیز نظیر قابل امکان میباشد .

اوساکه ابولی باشه شاگرد . . . . ش دوقلی میشه

یعنی وقتی تناسب رعایت نشود واستاد خود درفن خود مهارتی نداشته باشد تکلیف شاگرد معلوم است .

اوسا برسونش کن

یعنی مهارت خود بکار ببر هرچند که مواد اولیه کافی نباشد .

او خام طمع است

یعنی آدم بسیار حریص وطمعکاری است .

اورا ول کن که بند تنبانش شُل است

مقصود کسی است که بی اندازه شهوت رانست و نصیحت پذیر نیست که ازاین راه برگردد .

او دشمن شاد شده است

یعنی کاری کرده یا اتفاقی رخ داده است که نتیجه آن خوب نبوده و دشمن ازآن خشنود شده است وبرای او ازاین جریان لذتی متصور است .

او جون بعزرائیل هم نمیده

منظور بیان نهایت خست و لئامت کسی است .

او بالاخره سر سالم بگور نمیبرد

مصداق کسی است که یا ماجراجوست یا زیر بارجور وستم نمیرود و دراین راه سرخودرا بباد میدهد .

او برمرکب مراد سوار است وباکی ازخطر ندارد

کنایه از کسی است که تمام عوامل بروفق مراد اوست ودیگر ترسی ازخطرات احتمالی ندارد وهیچ چیز او را از رفتن باز نمیدارد .

اولش سخته بعدش عادت میشه

منظور آنست که هنگامی کاری جنبه عادت بخود گرفت از شدت سختی آن بنظر کاسته میشود .

او بنوائی رسید و ما بسوروساتش

مقصود اینست که اگر او بمنفعتی رسید ما هم از آن بی نصیب نمانده‌ایم .

او تو لب رفت و کمرش را درز گرفت

یعنی وقتی فهمید دیگران موضوع را درك کرده‌اند دیگر بایجاز و اختصار پرداخت .

اورا با صد من شکر هم نمیتوان خورد

منظور آنست که آنقدر قیافه تلخ و زننده‌ای دارد که صد من شکر هم او را شیرین ومأکول نمیکند .

اورا خوب سر کیسه کردم

یعنی توانستم بمقدار کافی از او دریافت کنم .

اورا میشناسم که از اون هفت خط تاست

یعنی ازهرجهت قابل اعتماد نبوده وهوش خودرا در راه رفاه مردم بکار نمیبرد وهمیشه طالب نفع شخصی است .

اوضاع خیلی خر تو خر است (۱)

مقصود درهم وبرهمی ونابسامانی وضع است .

اومد ابروهاشو درست کند چشماشو کور کرد

مصداق کسانی است که بدون تخصص و تبحر میخواهند کاری را بسامان برسانند ولی از روی نادانی کار را خرابتر از آنچه هست مینمایند .

اومدم ثواب کنم کباب شدم

یعنی بقصد خدمت و انجام کار خوب وارد شدم ولی نتیجه بدست آمده را

۱ــ شیر تو شیر .

مطلوب نیافته وخود دچار گرفتاری تازه‌ای شدم .

انقده خوابش سنگینه که توپ هم بیدارش نمیکنه

منظور کسی است که دچار غفلت شده و بهمین سبب چیزی قادر بهشیار ساختن او نیست .

اومدی و نسازی

مقصود آنست که با این سخن و رفتار مخالفت آغاز کرده‌ای .

اون از اون کله خرها و کله شق هاست

منظور آدم بسیار سمجی‌است که حرف حساب تأثیری دراو ندارد و بقوت خود متکی است .

اون همیشه کاراش یك جوره ومثل خر آسیا

کنایه از کسی است که همشیه کارهای شبیه میکند وبدان عادات دارد .

اون از اون دندون گرداست باهاش معامله ات نمیشه

یعنی درمعامله بسیار سودجواست ومعامله با او بسیار مشکل است .

انگار سُم قاطر خورده

منظور استفاده ازجادواست که توانائی اورا زیاد کرده است .

آبانماه را بارانکی ـ دیماه را برفکی،فروردین ماه شب ببار روز ببار

مقصود مطلوبیت بارش ازنظر دهقانان برای ازدیاد محصول آنانست .

اره واوره وشمسی کوره راه افتادن

یعنی آدمهای با دعوت وبی دعوت همگی آنجا بودندوسورچرانی میکردند

اول خویش سپس درویش

منظور آنست که ابتدا خود واقوامت را دریاب سپس گدارا انفاق کن .

اول طعام دوم کلام

مقصود آنست که بعدازغذا صحبت خواهیم کرد .

اول فکر آنگه عمل

یعنی مقدم برهرکاری فکرانجام آنست که باید صحیح صورت پذیرد .

اول کاسه بعد اشکنه

منظور آنست که تا مقدمه واسباب کاری فراهم نشده است اقدام بآن دو ر از عقل میباشد .

اول نظر است و دیگر بَر تُست

یعنی هنگامی که اورا پسندیدی شك نداشته باش بهمسری و مزاوجت با تو رضایت دارد .

اول نماز سپس نیاز

منظور آنست که اگر بموقع وظیفه خود را انجام ندادهای چه توقعی داری که منظورت را عملی ببینی .

اصلا جون بجونش کنی گدا صفته

مقصود آنست که خصلت گدائی خود را بهیچ قیمتی از دست نمیدهد .

انگار تو دهنش ماست بستن

یعنی حرفی نمیزند واظهار عقیدهای نمی‌نماید وهچنان ترجیح میدهدسکوت را حفظ کند .

انقدر سق نزن

کنایه از کسی‌است که درهر کاری پیش بینی بد میکند واشکال میتراشد .

اول وآخرت رو یکی میکنم .

یعنی ترا بباد ناسزا میگیرم وآنچه لازمست و دلخواه منست با تو میگویم .

اونا جیك وبیکشان یکی است

یعنی با هم موافقت کامل دارند وهمه‌کارشان با یکدیگر وشرکت هم است.

اونا سری ازهم جدا هستند

یعنی بسیار باهم‌موافقند و درهر کاری باهم هم عقیده میباشند .

اونا یك مشت برهنه خوشحالند

منظور آنست که بدون مسئولیت بوده وبا وجود تنگدستی هیچ‌نوعی‌شکایتی ندارند .

اون بچه‌اش دیگه یك لنگ دیوار شده

کنایه از آنست که بچه آنها بکمال رشد رسیده و می تواند بتنهائی خود را اداره کند .

اون روکه تو داری اگر من داشتم خیلی کارها باهاش میکردم

منظور استفاده بموقع هر کسی است که از روی زیاد وخجالت کم با بهره است .

اون از اون آدمهائی است که گنجشگ رنگ زده را جای قناری آب می کند .

کنایه از کسی است که در زرنگی و مردم فریبی استاد است و از ساده دلی دیگران سوء استفاده میکند .

او نصیحت پذیر نیست

یعنی تأثیر نصیحت وپند در او کم است .

اون حالا دو دستماله میرقصه

چون دنیا بروفق مرادکسی است اثرات آنرا نمیتواند پنهان کند .

اون خر شد وکلاه سرش رفت ما که خر نمیشیم

استعارتاً بکسی گویند که در اثر ساده دلی زود باور است و با دیگران فرق بسیار دارد .

اون عقلش بکار خودش نمیرسه حالا شده مشیرومشار همه

یعنی خود قادر بتصمیم گیری درمورد کارهای خود نیست ولی برای‌دیگران رأی صادر میکند ونظر میدهد

اون دهن دریده‌ایست که اون سرش ناپیداست

یعنی بسیار دشنام دهنده و ناسزا گوینده است و باید جانب احتیاط را از دست نداد .

اونکه کلانتر محله وشاهرو از اسب پیاده میکنه

یعنی با اعمال خود بزرگترین اشخاص را تحت‌تأثیر قرار میدهد.

اونکه شکم باآب زنه

مقصودکسی است که هیچگاه مراعات احتیاط را نمیکند .

اونو فلونیش میگن نه برگ چغندر

کنایه ازکسی است که دارای قدرتست ونباید او را دست کم گرفت .

اونو دیدی آبی زیر پوستش رفته

منظور آنست که بطور محسوسی فربه شده است .

اونکه آجیلش کوکه

یعنی دنیا بروفق مراد اوست وهرچه بخواهد برایش آماده است .

اونکه ازآب وگل بیرون آمده

کنایه ازکسی است که بحد کفایت رشد نموده است .

اومدی لب بام قالیچه تکوندی   قالیچه گرد نداشت خودتو نموندی

مقصودکسی است که برای منظور خاصی خود نمائی میکند

اون دفتر وگاو جوید وآن دکان برچیده شد

یعنی اوضاع بکلی فرق کرده وبا سابق قابل مقایسه نیست که بتوانی هرنوع بخواهی ازآن بهره برداری کنی .

اون از اون خود کاراست

منظورآنست که لزومی ندارد باو تذکری داد وبکار خود وارد است .

اون از اون قره نوکراست

یعنی مثل غلامی که ازصاحب خوداطاعت میکند مطیع فرمان دیگریاست .

اون داره نفس آخری رو میکشه

منظورکسی است که درحال موت است .

اونو خوب دست بسر کردی

منظورآنست که بهرترتیبی بوداو را قانع کردی که ازپیش تو رفت .

اونکه دست وردار نیست

یعنی اگر بظاهر وبصلاح خود موقتاً سکوت اختیارکرده است این امرقابل

دوام نمیباشد .

اونکه از اون دل گنده‌هاست

یعنی بسیار دیر تصمیم میگیرد واجرا میکند .

اونجا دیگه تیغش نمیبُره

منظور آنست که در آنجا و آنشخص تأثیری ندارد .

اونجا دیگه‌کسی خطشو نمی‌خونه

مقصود آنست که در آنجا تحت تأثیر ونفوذ اونمیروند .

اونو جزوقازورات هم حساب نمیکنم

یعنی درنظر من بسیار ناچیز وبی‌ارزش است

اونکه بول وقولش یکیه

یعنی بحرف وگفتار او اعتمادی وجود ندارد .

اونکه با خودش هم قهره

منظور آنست که پشت‌پا بهمه چیز وهمه‌کس‌زده و دیگران را بهیچ می‌انگارد حتی از خود هم حرف شنوائی ندارد .

اونکه همش جواب سربالا میده

مقصود آنست که حرف حسابی ومنطقی ازاونمیتوان شنید وبنا براین تکلیف انسان دربرابر او روشن نیست .

اونکه همه میشناسنش از کفر ابلیس هم مشهورتره

یعنی نزد همگان هویت او آشکار است ونیازی بمعرفی کردن ندارد .

اونکه سیرمونی نداره

کنایه از کسی است که بهیچوجه چیزی برای او کفایت نمیکند و بهمه چیز محتاج است .

اونکه پالونش کجه

یعنی عفیف نیست .

اونکه پسرخاله دسته دیزیمه

بطعنه معنی آنست که باهم نسبت دوری داریم

اونکه سرسیری حرف میزند

یعنی معامله برایش سودی ندارد و جالب نیست زیرا در مقابل آنچه که دارد حاضر بقبول مخاطره نیست .

اونو سکه‌ای یك پول کردم

منظور آنست که آبروی او را دراثر گفتن حقایق ویا دشنامی ازبین بردم .

اونو پشم فلانم هم حساب نمیکنم

مقصود آنست که درنزد من بسیار بی ارزش است .

اونکه ازمال پسه وازجون عاصی

یعنی بهیچ چیزدلخوشی ندارد وچون اتکائی بجائی و دلبستگی بچیزی ندارد حاضر بهمه‌گونه فداکاریست .

اونکه همش سنگ خودشو بسینه میزنه

یعنی فقط بفکر منفعت خود است و دیگران برای او اهمیتی ندارند .

اونوقت که حکم حاکم را نداشتی حریفت نبودیم وای بحالا که حکم هم گرفته‌ای

گربه نزاری بود که مایه دردسراهالی بودواورا بتلافی گناهی که مرتکب‌شده بود میزدند حاکم که ازجائی خبر نداشت دلش بحال گربه نزار سوخته بود وبگردن اوحکمی آویخت که هیچکس حق ندارد این گربه‌را بزند واین موضوع کنایه‌از آنست که تا بحال که زوری نداشتی یا ازتو حمایت نمیشد حریف تو نبودیم حالا که دیگر تکلیف معلوم است .

اونکه هفت کوروعصاست

کنایه از کسی است که درآن واحد میتواند راهنمای دیگران قرارگیرد و بنابراین نیازی براهنما ندارد وخوب میداند چه باید کرد .

اونکه شترو بالای بوم برده پائین هم بلده بیاره

کنایه ازآنست که اگرکسی قادر بانجام‌کار محالی است بالا بردن و پائین انداختن مجدد برای اویکسان است .

اونکه همش دست بدست میکنه

یعنی کسی است که تأمل روا میدارد و وقت را تلف مینماید .

اونکه باد میکاره باید منتظر باشه طوفان درو کنه

یعنی کسیکه ظالم است باید انتظار طغیان مردم را نیز داشته باشد .

اونکه خونه نئی داره با آتش بازی نمیکنه

یعنی عاقبت هرکاری با وضعی که انسان دارد تطبیق میکند وباید دانست‌نتیجه هرعملی ازقبل‌آشکار است .

اونوکه ختنه میکنن برای ما تیز میکنن

دختری که حین حضوربی‌تابی میکند چنین جمله ادا میکند و بخوبی‌ازنتیجه کار آگاه است و کنایه ازآنست که هرنفعی برای انسان برای دیگران ممکنست تولید زحمت‌کند .

اونو پاك سیاه کردم

یعنی بمردم شناساندم‌که درحقیقت او چه نوع آدمی است و رنگ اصلی‌او چه رنگی است .

اونو گربه‌شور کردم

یعنی مانندگربه‌ای که همیشه بشستشوی خود سرگرم استوبظاهرخود را تمیز میکند باشتاب وعجله اورا شستشو دادم .

اونکه دهنش چفت وبست نداره

یعنی زبانش در اختیارش نیست و رازدار نمیباشد بهمین سبب قابل اعتماد نیست که رازی باو سپرده شود چون با مختصر فشاری آنرا افشا میکند .

اونکه دنگ وفنگ زیاد داره

منظورکسی است‌که برای‌آماده شدن بانجام کاری نیازمند بتشریفات غیر

عادی است .

او نیکه زیادحرف میزنه اشتباه هم زیاد میکنه

یعنی معصوم دربین حرف زنندگان و کار کنندگان بمفهوم مطلق کلمه وجود ندارد بنا براین ازخبط واشتباه مصون نمیباشند .

او نیکه درقمار میبره درعشق میبازه

گفته اند کسی که درعشق موفق است درقمار ناموفق میشود که البته تعمیم آن برای سایر مسائل اشتباه است .

او نیکه تو خوندی من از بر کردم

مقصود اینست که دراین راه من ازتو بعلت دانائی وتجربه پیشی گرفته ام وتو نمیتوانی بمن برسی .

او نیکه نشست برود خونه دیگه نمیتونه بشینه کنج خونه

کنایه از کسی است که بوضع و زندگی خاصی عادت کرده است و خلاف آن برایش قابل تحمل نیست وبیکباره نمیتواند آنرا جایگزین سازد .

او نوقتی که شمشیر بدست داشتم کسی را نیازردم حالاکه عصا دارم

منظور آنست وقتی که جوان بودم وقدرتی داشتم ازدست من درامان بودند حالاکه پیر شدم .

اهل معنی همه جمعند

مقصود آنست که همه اهل قلم وشعر درمیان حضار دیده میشوند .

ای بسا آرزو که خاك شده است

یعنی نتوانستیم وفرصت نداشتیم یا از دسترس ما دور بود که آرزوی خودرا درحیات خویش عملا ببینیم .

ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست

مقصود نبودن درد وفراوانی طبیب است وخوشابحال مردمی که جامعه آنها چنین باشد .

ای دوست گل شکفته را بادی بس

اگر قبول داشته باشیم هرچیز را پایانی و آفتی‌است باین اندرز بیشتر توجه خواهیم داشت .

ای روشنی طبع تو برمن بلا شدی

آنچه برای دیگران مایه خوشبختی است امکان دارد برای کسی که چیز فهم است همان مصیبتی باشد .

ای فلك بهمه منگل دادی بما کلك

همه‌کس را نصیب از گردش روزگار چیزی است ونزد ما بدترین آن .

ای هنوز چرخ زندگیمون می‌چرخه

یعنی هنوز گذران زندگی برای ما قابل تحمل است ومیسر هرچند که مورد رضایت ما نباشد .

ای بسوزی شانس که بدریا میرسی خشك میشه

اینهم حربه وعذر کسانی‌است که همه چیزرا تحت‌تأثیر اتفاق میدانندوشانس را عامل اصلی موفقیت میشمارند درحالیکه ازسعی وپشت‌کار غافلند .

ای باد تو هم زورت بما میرسه هرچه خار کنده بودیم باخود بردی

کنایه ازآنست که هرکس بضعیفتر ازخود میرسد برسبیل عادت باو ستمی روا میدارد و با قوی کاری ندارد که البته عمومیت ندارد و همیشه این مثل صحیح نیست .

این آبهای مرده بدریا نمیرسد

کنایه ازکسی‌است که با بضاعت کم وحرکت اندك‌مقصود بزرگی را طالب است .

این بآن در

یعنی مقابله بمثل جای گله‌ای باقی نمی‌گذارد .

این پات را وردار حمال اون پات‌رو وردار حمال

منظور آن است که تعلیم کسی را بدون آنکه وارد کاری باشد برعهده من

گذارده‌اند .

این پنبه را از گوشت درآر

منظور آنست که بیهوده فکر وخیال ناپخته بخود راه مده که بدون تفکر وتامل قبول مسئولیتی بنمایم .

اینارو تحویل بقال سر کوچه بدی صنار سبزی بهت نمیدن

مصداق کسانی است که حرفها وسخنان نامربوط وبی‌ارزشی برزبان میآورند.

اینا گیر فلك نمیاد .

منظور آنست که اگر برای چیزی تحمل زحمت نکرده‌ای بدانکه برای همه میسر نیست از آن متمتع شوند .

اینا همش حرفه

یعنی چیزی که میگوئی جنبه‌عملی ندارد وبنابراین درشنونده اثری نخواهد داشت .

ایل قشه‌رشه راه افتادن

منظور آنست که همه اهل‌خانه را بهمراه آورده‌ام واز کثرت آنان نباید تعجبی بتو دست دهد .

این تو بمیری ازاون تو بمیری‌ها نیست

یعنی دربدمهلکه‌ای بدام افتاده‌ای وراه گریزی نداری .

این تخم واین زمین

منظور آنست که همه وسائل آماده است واکنون تو باید نشان دهی تا چه حد دراین کار واردی .

این تعلیمت دیو داده

یعنی از راه راست منحرف شده‌ای .

این بابارو هر کار کنی زینت ور نمیداره

مقصود آنست که خصلت او درپاره پوشیدن است وترك عادت برای اومرضی

است دشوار .

این بازی دیگر ریشش دراومده

یعنی این عمل را دیگران فهمیده‌اند وخریداری ندارد .

این آتشی است که ازگور تو پا میشه

مصداق کسانی است که مسبب اصلی واقعه‌ای هستند .

ای که درنسیه بری همچو گل خندانی

پس سبب چیست که دردادن آن گریانی

این شعر هم که ورد زبان فروشندگان است ازآنجهت قابل تأمل است که اگر قرار باشه بهمه نسیه بدهند وسرموقع بپول خود نرسند چون حسابشان غلط ازآب درمیاید وبموقع بسرمایه اصلی دست پیدا نمیکنند ورشکست خواهند شد وسرمایه خود را بباد خواهند داد .

این از اون حسابهاست که کوره واسه خودش میکرد

بعضی عادت دارند با خیالپردازی زندگی کنند و نتیجه مطلوب را بدست آورند واین طعنه بکسانی است که خیالبافی را ازحد قابل قبول میگذارنند .

این تخم لق روکی تو دهن تو کاشته

منظور آنست که این خبر ناصحیح را کی بتو داده است که روی آن برای خود انتظاراتی داری .

ایز بگر به گم کردن

یعنی راه وخبر صحیح را ازکسی دور داشتن واو را بجریان اصلی متوجه نکردنست .

ایراد بنی‌اسرائیلی میگیرد

یعنی ببهانه‌ها وعذرهائی متوسل میشود که منطقی بنظر نمیاید .

اینجا آهو سم میندازه

منظور بیان وشرح مکانی است که درآن قرار دهند .

این چاه و این ریسمان

منظور آنست که مقدمات امر همه تهیه شده وبقیه‌کارها بعهده تست .

این چهارده شاهی با اون هفت صنار خیلی تفاوت داره

مقصود آنست که اگر هر دو بظاهر یکی هستند ولی باطناً بین آن دو فرقی وجود دارد که باید بآن توجه نمود .

این جا حموم زنونه است یا کلاس

یعنی بسیار شلوغ وپرسروصداست .

این جا خاکش آدمو میگیره

منظور آنست که برای‌رفتن اراده آدم سست میشود وپیش‌بینی زمان مراجعت درست از آب درنمی آید .

این جا دیگر عوضی جا کرده

یعنی باشتباه موضوع‌را دراین‌مرحله فهمیده وبنابراین بمانعی برخوردنموده است .

این جا شتر را با نمد داغ میکنند (۱) .

منظور آنست که معلوماتی که داری اینجا صادق نیست و باید بدانی که هرتصمیمی دراینجا قابل اجرا نمیباشد .

این جا گره بباد میزنند

یعنی کار محال را دراین محل انجام پذیر میکنند .

اینجا موش با عصا راه میرود

کنایه ازآنست که این محل با همه محلها فرق‌دارد وخصوصیات مخصوص بخود دارد .

اینجا نشد جای دیگر   این خر نشد خر دیگر

مقصود آنست که اگر منظور ما دراین محل‌تأمین نشد وسیله دیگری خواهیم

۱ـ سر میبرند .

یافت .

اینجا یك بام و دو هواست

یعنی قضاوت درمورد اشخاص با داشتن شرایط متساوی متفاوتست .

این حرفها تو کَت من نمیره

یعنی این سخنان برای من قابل قبول نیست وپایه واساسی که مرا راضی کند دارا نمیباشد .

این جا کمال آباد است

کنایه از آنست که دراین محل حرفهای زشتی بین همه رد وبدل میشود .

این خاك تو ده خانه پاداش و کیفراست

کنایه از آنست که مکافات وجزای عده زیادی را بهمین وسیله میشود داد .

این خرابات مغان است در او رندانند

یعنی با نظر بی اعتنائی بآن توجه مکن وحرمت آنرا نگهدار .

این خمارش به از خمار شکن

مقصود بیرون آمدن ازحالتی‌است که تصور میرود با بیرون‌آمدن از آن‌وضع بهتر میشود .

این دست را بآن دست محتاج نکن

درحقیقت بی‌نیازی ازدیگران تا حد امکان وقابل‌توجیه خود نعمتی است که از آن نباید غافل بود .

این از اون دعاهاست که هیچوقت مستجاب نمیشود

یعنی توقع و انتظار تو ما فوق توانائی دیگری است و باید از آن چشم پوشی کنی .

این دهن را خوب نخواندی وازآن بوی بیوفائی بلند است

کنایه از آنست که تقاضای تو بیش از حد قدرت من است و نمیتوانم آنرا انجام دهم

این دیگر عصای پیری است

واین اشاره بفرزندی است که توقع میرود بزرگ شدن او مصادف با پیری و زمان نیاز واحتیاج دارنده او باشد .

اونا وصله تن همند واز پس یکدیگر برمیآیند

مقصود آنست که با یکدیگر نسبت نزدیك دارند و حریف هم هستند بیهوده بخود زحمت میدهی .

این را بکسی گو که ترا نشناسد

خود را برای کاری نامزد کردن در حالیکه طرف مقابل بخوبی از قدرت ما آگاه است کار صحیحی نیست .

این راهی است که باید طی کرد

برخی غافلند از اینکه بالاجبار باید دنیا را ترك گویند و بسرای دیگر رخت بربندند .

این رشته‌سر دراز دارد

یعنی این امر مفصل است وبحث دراطراف آن بزمان طولانی نیازمند است وباین آسانیها پایان پذیر نمیباشد .

این شاخ تو جیب من نمیرود

مصداق کسی است که کاملا وارد است بچه مناسبت از او بیش ازحد تعریف میکنند وباوصفاتی را که خود میداند بآن متصف نیست نسبت میدهند .

اینشو دیگر نخونده بودم

منظور آنست که مواجهه با این امر غیرمترقبه با پیش بینی من مطابقت نداشته است .

این عجوزه عروس هزار داماد است

کنایه از دنیاست که بکسی وفا ندارد وبمراد کسی نمیچرخد .

این قبا برای تن من دوخته نشده

بدلیل عدم تخصص وتجربه‌کافی شخصی ازقبول‌مسئولیت شانه خالی میکند

وبا حال خود آنرا مناسب نمیداند .

این قضیه واست کلی آب میخوره

یعنی اگر تصمیم داری این کار عملی شود بدانکه هزینه زیادی دربردارد .

این قصه تمام شدنی نیست

هرچیز را پایانی است و دراینجا کنایه از آنست که این مسئله وجریان بس طولانی است .

اونو چیز خورکردن

یعنی که از عقل سلیم برخوردار نیست و سخنانش را اعتباری و ارزشی نباید داد .

اینجا بدیوان بلخ شبیه است

یعنی رای عادلانه صادر نمیشود وقاضی بدفاع متهمین گوش فرا نمیدهد بلکه احساسات وعلاقه شخصی را درآن دخالت میدهد .

اینجا مگر کاشونه که کپه هم با فعله است

یعنی دراینجا هیچکس تعهداتی برعهده ندارد ومانند شهرکاشان دیگران باید خود وسیله‌ای برای کاربرد دراختیار داشته باشند .

این شتری است که درخونه همه‌کس میخوابه

وتنها مرگ است که فقیر وغنی نمیشناسد و شرایط زمان و مکان را در نظر نمیگیرد .

اینطور که تو ولخرجی میکنی اگر گنج قارون هم باشد بالاخره روزی تموم میشد

بی حساب خرج کردن واسراف‌نمودن بالاخره انسانرا بخاك سیاه می‌نشاند.

اونا باهم مثل کارد و پنیرن

و این نشانه درجه اختلاف دو نفر است که هر وقت بیکدیگر میرسند یا میتوانند ازضرر زدن بدیگری خودداری نمیورزند .

اون که درجهنم نشسته

یعنی بچیزی اهمیت نمیدهد وهراتفاقی میافتد آنرا آسان میگیرد .

اون که مثل شغال زوزه میکشه

یعنی گریه دلخراشی دارد .

اینطوری نبینش از اون چشم سفیداست

یعنی بظاهرش توجه نداشته باش زیرا درباطن لجاجت وعناد خوی اوست.

اینو پشمش بدون

یعنی بآن وقعی نگذار وبگذر .

این کاربرات زیاده از اندازه است

یعنی توانائی انجام آنرا نداری وبظرفیت خود آگاهی نداری وسوداحتمالی چشم ترا کور کرده است .

این کار همان زنگوله بستن بگردن گربه است

یعنی انجام این عمل بسیار مشکل وبمثابه کارهای سختی است که اجرای آن غیر ممکن بنظر میرسد .

این خبر میان مردم مثل توپ ترکید

یعنی واکنش این خبر در بین مردم بسیار شدید بود وآنها را بخوبی بیدار وهشیار کرد .

اینا واسه فاطی تنبون نمیشه

مقصود آنست که استدلال تو بدرد آنچه ما میخواستیم نمیخورد.

این موضوع را مثل فوت آب شدم

منظور آنست که بخوبی مسئله را دریافتم وملکه من خواهد شد .

این کار هزار فوت وفن داره

مقصود تعریف تخصص است وهر کسی که بعملی آشنائی کمی داشته باشد ازعهده آن بیرون نمیاید .

این کلاه واسه سر من گشاده

مصداق کسانی است که بدون توجه بظرفیت خود قبول مسئولیت میکنند وهنگامی متوجه دشواری آن میگردند که بسیار دیر شده است.

اینکه بدی مال نشد مال باید بُرو باشه

بعضی اشخاص بدون درنظر گرفتن صفات خوب کسی از او بدگوئی میکنند که چندان قابل توجه نمیباشد.

این جا جنگل مولاست

منظور آنست که همه چیز در آن پیدا میشود.

اینو پیرهن عثمون کرده و دست گرفته

یعنی ببهانه چیز صحیح هرچه دلش خواست میکند ومنظور اصلی را عملی میسازد.

اینها همش حرفه فقط خدا یکجو بآدم اقبال بده

این هم عقیده کسانی‌است که بشانس واقبال بیش‌ازهرچیز دیگر توجه دارند

این خط واین نشون باقیش گلاب وابریشم

منظور تهدید کردن کسی است.

اینجا شهر فرنگه ازهمه رنگه خوب تماشا کن

مقصود آنست که‌همه چیز جالب‌در آنجا دیده میشود وهمه اتفاقات رخ میدهد

این عید نیست عیبه

وقتی بزرگتر خانه‌ای ازبرآوردن کلیه نیازهای اهل خانه عاجز است چنین میگوید.

اینهم برای ما قوز بالا قوزی شده

یعنی‌این مسئله فکر ما را بخود مشغول کرده وبتنهائی مشکلی‌را ایجاد نموده است که ازحل آن عاجز مانده‌ایم.

اونکه‌کار نباشه خیلی زرنگه

کنایه ازکسی است که بسیاری تنبلی او مورد بحث و گفتگو قرار میگیرد.

این که کفتر پرقیچی اونه

منظور آنست که کوچك ابدال اوست و بعلت حمایت زیادی که از طرف او میشود باین مقام رسیده است .

این دیگه کرایه‌اش نمیکنه

یعنی صرف ندارد که اینکار را بکنیم یا این خرج را بنمائیم .

اینقدر لگد ببخت خودت مزن

یعنی بـا لجاجت وعناد باعث نشو که اقبال ازتو روی برگرداند .

اینکارکه تو کردی چندان خیبرگیر هم نبود

کنایه از آنست که عمل تو چندان هم چشم گیر وقابل توجه نبود .

افعی بِزُمُرّد نگرد کور شود

هرچیز دشمن ومخالفی دارد که دراثر برخورد آنها یکی صدمه می‌بیند .

این کار فعلا زمینه‌ای ندارد

واین صحبت کسی است که درامر بخصوصی صاحب تجربه است .

اینارو واسه سیاهی لشگر همراه آوردی یا کاری هم ازشون برمیاد

یعنی تعداد زیاد شرکت کننده همیشه دال بررفع نیاز واقعی نیست .

اینکه خط نشد بذاری تو آفتاب راه می‌افته

کنایه ازبدی خط مخاطب است .

این درد دل خودم اینهم در زدن همسایه

مقصود شماتت بیموقع کسانی است که بجای باری از دل برداشتن برآن میافزایند .

این هم اهل بخیه است

یعنی با ما هم عقیده است

این که چاشت یك بنگی هم نمیشود

یعنی بسیار کم است وقابل توجه نمیباشد .

امروز که نیشگونش بگیری سال دیگه میگه آخ

کنایه از بیحالی وتنبلی کسی است .

اینو که جلوی بچه بذاری قهر میکنه

مقصود اینست که بسیار کم است که حتی بچه هم بدان اعتراض دارد .

ایوای ننه جون بچه میخواستی چکار

هنگام برخورد بمشکلی که ازحل آن عاجزند و نظایر آن این جمله را برزبان میاورند .

اونو که پاك خورده داره

منظور آنست که بدلیل وسببی اورا مقهور خود نموده است .

این گوی واین میدان

یعنی همه وسائل آزمایش مهیاست وحالا نوبت توست که هنرنمائی کنی .

اینکه آفتابی شده وهمه ازاون اطلاع دارند

منظور آنست که همه بخوبی از روشنی قضیه آگاهند و برای آنها مجهولی وجود ندارد .

اینکه مثل روز روشنه

مقصود آنست که برای کسی چیزی وجود ندارد که آنرا منکر شوند .

این موها را که تو آسیاب سفید نکردم

یعنی عمری ازمن گذشته وبقدرکفایت تجربه اندوخته‌ام .

این نیز بگذرد

یعنی هر وضعی که داری دوام ندارد وقابل تغییر و زودگذراست .

اینو بهش میگن نیپچه طرف

آنهائی که باشکار آشنائی دارند میدانند تا چه حد این حیله که همان یافتن محل کبك است دراومؤثر میباشدو کنایه ازآنست که طرف هم بیمیل ازایجاد ارتباط نیست .

اینو که زائیدی بزرگ کن تا بعد

مصداق کسانی است که هنوز از نتیجه یك کار مطلع نشده اند بدنبال کار دیگری میروند .

این سخن را دربکوی دیگر است

یعنی این حرف دیگری است که تازه عنوان میشود .

این سنگ این پاسنگ

یعنی تمام وسائل و آنچه میخواستی برای تو آماده شده است .

این قاصد مرگ من است که از راه رسیده

اگر کسی چشمش بدیدار دیگری که از او بدلیلی متنفر میباشد بیفتد چنین برزبان میراند .

این قافله تا بحشر لنگ است

یعنی بهیچوجه تمام وسائل آماده نیست وانتظار برای تکمیل آن موردی ندارد .

این قبایش تاقندرا فراهم کنم

واین اشاره بداستانی است که درمقابل مزدکاری طلب چنین چیزی میشود .

این کارکار عشق است ربطی بدین ندارد

عشق دلیلی برای بوجودآمدن بین دو نفر ندارد و چه بسا کسانی که عاشق کسی میشوند دارای مذهب و دین مشترك نیست .

اینك سرت واین سندان

اشاره بتهیه وسائل مورد نیاز کسی است .

اینکه می بینم ببیداریست یا رب یا بخواب

کنایه ازکسی است که آرزویش برآورده شده ولی اطمینانی بصحت آن ندارد .

این مال من این مال منبر اینهم مال مادر قنبر

واین کنایه از کسانی است که دیگران را بهیچ می انگارند وبرایشان حقی قائل نیستند .

این مرده باین شیون نمیارزد

منظور آنست که در دادن پاداشی زیاده روی شده است وتناسب رعایت نگردیده است .

این منم تی تیش مامانی بتنم

یعنی موهبتی که بدو داده شده است بیش ازحد انتظار او بوده استوآنرا باور ندارد .

اینهم ازپیری است

پیری علائم زیادوبخصوصی دارد که بموقع خود ظاهر میگردد .

این تکه نان بربری من بخورم یا اصغری

مقصود آنست که یك تکه نان را برای دو نفر در نظر گرفته‌اند که برایشان کافی بنظر نمیرسد .

این‌وسط‌فرق نمیکندکی برنده‌استچون درهر دوحال او بازنده‌است

یعنی اوست که در این میان سرش بدون کلاه می‌ماند وآلت معطلی بیشتر نیست .

اینها که برای من گفتی یك پاپاسی ارزش نداره

پاپاسی که درقدیم فوق العاده بی‌ارزش بوده است بیش‌ازحرف شنیده شده قیمت دارد واین کنایه ازکسی است که سخنانی برای او گفته میشود که سودی‌برای او ندارد یا از آن چیزی درك نمیکند .

اینهم مشت درماتحتش است

حیوانات را که سرمیبرند برای آنکه راحت پوست کنده شوند باد میکنند و مشت محکمی هم حواله او میکنند و این کنایه ازآنست که مزد خدمت انسان را میدهند وبجای خوبی بدی میکنند وتازه باین نحو جبران کارهای خودرا مینمایند.

اهل علم بسبب علم قدر مال را میدانند واهل مال بجهت جهل خود قدر علم را نمیدانند .

این اندرز بکسانی‌است که‌مال‌را دربرابر علم‌ارجح میشمارندواز کاربرد علم

غافلند .

اگر پیر شدم که هنوز قندرونو میتونم بجوم

کنایه از آنست که گذشت زمان آنقدر نیست که بکلی هیچ کاری ازمن ساخته نباشد .

اصل مردمی کم آزاری است

یعنی اساس کار و مهمتر از همه برای آنکه خوی مردمی داشته باشی باید آزاری بکسی ازطرف تو متوجه نشود

ای وای یخ کنی کاشکی دوقلو بودی

یعنی آنچه حکایت کردی بسیار بدمزه بود و بمزاح آرزو میکنند که ایکاش همتائی برای تو پیدا میشد واینطوری از آب درمیآمد که همه ازاو استفاده میبردند.

انگشت مبر تا خیك خیك نریزی

کنایه از آنست که اگر نمیخواهی بزور ازتو چیزی بستانند ولو بمقدار کم تو هم چیزی ازمال دیگران نبر ومنتظر تلافی بیشتر مباش .

این وسط اسم عزرائیل بد در رفته

منظور اینست که ازعزرائیل بدترندو کار اورا میکنند وخبر ندارند که هر کار خطرناکی که میکنیم ممکنست باعث مرگ شود .

اونکه همیشه هشتش گرو نُهِشه

کنایه از کسی است که دخلش بخرجش نمیرسد ومجبور بوام گیری است .

این از خرابی بصره است

مقصود بیان علت وسببی است .

این دستش باون دستش میگه ... نخور

منظور کسی است که فقرزیاد نصیب اوشده است یا راه چاره‌ای برای اووجود ندارد .

این دیگه اشتها نیست مَرَضه

این کنایه از کسی است که درهر کاری زیاده روی میکنند .

آخر اون دردونه حسن کبابی منه

یعنی آنقدر که لوس شده است تقصیر منست که هر چه او خواست برایش فراهم کرده‌ام.

اونکه منو درسته قورت میده

یعنی ازمن باکی ندارد وحرف من پیش او درروئی ندارد.

این دیگر خیلی پررو شده بدرد مطربی نمیخوره

کسی راکه میخواستند مطرب کنند چون مطربی با خجالت کشیدن متناسب نبود بطریقی بی حیا و دریده میکردند واین کنایه از کسی است که وقاحت‌را بحد اعلای خود رسانده است.

اون روسوخته

دشنامی است که توام بامحبت است.

اون بلا برده (۱)

ناسزائی است که در هرموقع ودر مورد هرکس میتوان بکار برد.

ازسرجگرم که پائین نیومده

یعنی برای من مانند فرزندم عزیز نیست که ترك اومشکل باشد.

آب بالا و پائینش راه افتاده

کنایه ازکسی است که دراثر مرضی یا دیدار غیرمنتظره‌ای کار غیر عادی از اوسرمیزند.

آب درجگر نداشتن

یعنی نهایت تهی دست بودن.

آب بی لجام خوردن

یعنی دراثر تنبیه شدن جری گشتن.

۱- گرفته.

آب گشاده است یا چای

یعنی بینهایت بی مزه است.

آب دندان خوردن

یعنی گول خوردن وفریفته شدن .

آب از کسی گشودن

یعنی از کسی مساعدت دیدن است .

آب پاکی رو رو دست من ریخت

مقصود آنست که خاطر مراجمع کرد وحرف آخرش را زد .

آب صدا کرد میهمان میآد

واین اعتقاد کسانی است باین قبل خرافات معتقدند .

آدم از دیدنش سیر نمیشه

یعنی بسیار برای دیدن او مشتاقم ونهایت باو علاقمندم .

آدم اُفش میگیره نگاش کنه

کنایه از کسی است که ترشرو یا زشت است وبرای هر کسی دیدار او میسر نیست .

ادب خرجی ندارد ولی همه چیز را خریداری میکند

مقصود آنست که شخص با ادب بسیار میتواند جلب محبت کند و احتیاجی نیست که برای هر کار سرمایه‌گذاری مادی کند .

اختیار با بختیار است

منظور آنست که هر کسی که اقبال بدو روی کند همه مجبور باطاعت از او هستند .

از سرجیگرم نیفتادی که اینقدر خود تو واسه من لوس میکنی

منظور آنست که‌فرزندمن نیستی که تا این حد تقاضا داری هرچه تو میخواهی برایت انجام دهم .

ازجنگ مدد اوف برگشته

مقصود آنست که بسیار صدمه دیده واین رنج از ناصیه او پیداست .

ازکیسه نو وکاسه کهنه بپرهیزکه آن مولع است واین مهوع

منظور آنست که حرص زیاد برای جمع آوری مال و ثروت مذموم است همچنانکه استفاده ازظرف رنگ و رو رفته خطرناك وغیر مطلوب است .

افتخار درخشك کردن قطره اشگ است نه درجاری کردن سیل خون

مقصود آنست که مساعدت و خوبی بموقع درحق دیگران و رفع غم آنان موجب سربلندی است نه شهرت بسفاکی وخونریزی ابناء بشر .

افکنده دست برخیزد وافکنده بسخن برنخیزد

کنایه از آنست که اگرامکان احیاء کسیکه زخم شمشیر یا بازو باو وارد شده است وجود دارد هرگز زخم زبان فراموش نمیشود .

اگر رعیت بگفتن قادرباشد بکردن قادر خواهد بود سعی کن نگوید تا ازکرده‌اش ایمن باشی

مقصود آنست که بمردمان حین قدرت داشتن ستم روامدار وبآنها آزادی عطا کن که هرچه میخواهند از توانتقاد کنند درغیراینصورت بایدمنتظر عواقب وخیم آن باشی

اگر تو دولی من بنددولم

مقصود آنست که دراین کار منهم سهمی دارم وبکار میآیم .

اوضاع من خیلی قمر درعقربه

مقصود آنست که بوضع بدی دچار شده‌ام .

اول سلام بعد کلام

منظور آنست که برهرکاری سلام کردن مقدم میباشد .

این کوت بآن گاله ارزانی

مقصود اینست که چشم داشتی ندارم وآنرا واگذار دیگری میکنم .

الله ساخلاسین که دعواندارە

منظور آنست که حرف حساب وخوب جای بحث و گفتگو ندارد وبهانه بدست کسی نمیدهد .

انس با بهائم بهتراست از همنشین بد

مقصود آنست که از جانب چهار پایان کمتر بانسان صدمه وارد میآید تا از مجالس منافق .

آدمی را که بخت بر گردد شب اول عروس نر گردد

واین نشان دادن میزان بداقبالی است که ناگهان گریبانگیر کسی میشود .

آب در کشتی هلاك کشتی است

منظور آنست که نشانه از بین رفتن هرچیز نمایان است.

احمد پوده همانست که بوده

مقصود آنست که فاسد و گندیده بنظر میرسد .

آدم قد بلند عقلش تو قوزك پاشه

منظور آنست که چنین اشخاصی دارای عقل زیاد وقابل توجه نیستند .

از بیعرضگی تازیست که روباه پشت تابو بچه میکند

مقصود آنست که اگر کار غیر عادی مشاهده میکنیم بسبب آنست که کسی وظیفه خود را بخوبی انجام نداده است .

ازکبابش نخوردیم اما از دودش کور شدیم

منظور آنست که اگر از جانب او نفعی نبردیم در عوض از کارهایش زیان برده‌ایم .

اومدیم باز اومدیم اردك بودیم غاز اومدیم

مقصود آنست که بار دیگر با شرایط بهتری سر کار آمده‌ایم .

اگر چوپان رایش باشه بز نز را هم میدوشه

منظور آنست که اگر تصمیم قطعی باجرای کاری بگیریم ولو آنکه بسیار مشکل

بنظر آید در آن موفق خواهیم شد .

اسلحه مرد هرچی هست در دست مرد است

منظور آنست که برای مقابله با این کار چیز پنهانی در اختیار نداریم .

اگر بنگاه کردن میشد چیزی یاد گرفت سگ قصاب میشد

البته این ضرب المثل همیشه مصداق دارد ولی منظور آنست که تنها نگاه کردن برای آموختن کاری کافی نیست .

اگر همه دنیا را گندم بگیرد باز خوراک کبک ریگ است

منظور آنست که وفور نعمت باعث ترك عادت نمیشود .

اگر خواهی که عقلت را نبازی مکن باکودك وبا بنده بازی

مقصود آنست که درهر حال ارتکاب این دو کار از اشتباهات نابخشودنی است.

اگر مردی فحش بده وفحش بستان

واین زبان حال کسی است که بزور بازو از عهده مقابله با کسی برنمیآید .

اگر مگس روی کثافتش بنشینه تاهند دنبالش میرود تاپاچه‌اش رابلیسد

منظورآنست که بسیار خسیس وبخیل است .

اگر دانی ثواب کاسه لیسی بهرجا کاسه‌ای ببینی بلیسی

مقصود تعریف از این عمل است که صحیح بنظر نمیرسد .

اگر زن حسود نبود یك شوهر همه زنها را بس بود

منظورکه البته بهیچوجه صحیح نیست حسادت زن در برابر شوهری است که چند زن اختیار میکند .

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

حرف «ب»

با آب حمام دوست نگرفته‌ام که باین آسونی ولش کنم

سابق براین رسم بوده است که آب خزینه را بدوش هم می‌ریختند و با هم دوست میشدند مقصود آنست که پس ازجستجوی زیاد دوستی را بدست آورده‌ام.

با آنهمه هوش و پوشت پاشنه نداره گوشت

یعنی با وجود داشتن هوش زیاد درکار خود موفق نبوده‌ای.

با ابر الوداع میکند

کنایه ازآنست که شخص دارای سری نترس است وقادر بانجام هرکاری میباشد.

با اشك تمساح ریختن که حرف بکرسی نمینشیند

یعنی بگریه دروغین کسی فریب نمیخورد وحق را بجانب تو نمیداند.

با اون بالاچاقی کردن فایده نداره

یعنی توسل بزور کاری ازپیش نمیبرد.

با اون درنیفت که حریف او نمیشوی

واین هشداری است بقدرت ظاهری یا باطنی کسی.

با اون صدای انکر الاصواتش حالمونو گرفت

کنایه ازکسی است که صدای بدی دارد که بسیار مشمئز کننده است.

با اون نمیشه حرف زد چون خشتکشو میکشه سرش

مصداق کسانی است که منطق ندارند و سعی میکنند طرف راباهووجنجال مرعوب کرده ازمیدان خارج سازند.

با این چیزها قبر آقا ساخته نمیشه

کنایه از آنست که وسایل بسیار کم موجود است و برای انجام منظور کافی نیست.

با این ریش میخوای بری تجریش

برای انجام هر کاری مقدمه‌ای مناسب آنکار لازم است فراهم شود واگرنباشد مثل اینست که اطراف وجوانب کار درنظر گرفته نشده و ازاهمیت آن آگاهی ندارند.

با این لباس بمحشر نمود خواهی کرد

یعنی لباست اگر بدرد دنیایت نمیخورد در روزقیامت جلوه خواهد نمود.

بابام راست میگفت ننه‌ات دست بهرچی بزنه برکتش میره

همانطور که ازضرب المثل پیداست مادرگرفتارعتاب وخطاب فرزند بسبب کم بودن جنسی قرار میگیرد.

بابام همچه وصیتی نکرده

کنایه از آنست که پیشنهاد تو مورد قبول من نیست ومردود است.

با اینهمه دارائی بازچشم و دلش میدوه (۱)

یعنی طمع وجمع کردن ثروت چشم اوراکور کرده است وهمچنان حریص باقی مانده است.

با اینهمه هوش چرا خرگوش نشدی

خرگوش دربین حیوانات معروف بباهوشی است ودر اینجا کنایه‌از کسی است که بسیار از مرحله پرت است وحرفهای نامربوط میزند.

بابا این امامزده را که خودمان درست کردیم

دو نفر شیاد مرکب خود را از دست داده بودند تصمیم گرفتند خوابی جعل کنند و امامزاده‌ای برپاسازند وخود متولی آنجا گردند مردم ساده دل که نذورات خود را بآنها میدادند باعث جمع شدن ثروتی گردیدند آندو برسرتقسیم ثروت اختلاف بینشان افتاد ویکی پیشنهاد خوردن قسم بدیگری داد ومخاطب این جمله را

۱- سیرمونی نداره.

گفت و منظور آنست که از حقیقت مطلب و علت ترقی شخصی که خود عامل آن بوده‌اند اطلاع کافی دارند .

بابا جون دارن یکیرو درویش میکنن

پسر حاکمی که میخواست درسلك درویشان در آید بآنها سپرده شد که تحت آزار وشکنجه قرار گرفت وهروقت صدای اوبلند میشد برای آنکه بگوش دیگران نرسد از بوق حمام استفاده میکردند هنگام مراجعت که پسر تا آنموقع صدای بوق حمام شهر را نشنیده بود آنرا شنید وپنداشت که آن بلا را سر دیگری میآورند وجمله فوق را ادا کرد مقصود قیاس بنفس درمورد آگاهی ازجریانی است .

با پنبه سر میبرد

یعنی مراد ازکسیست که درنهایت مهارت عمل غیرممکن انجام میدهد وچنان مقصود خود را اجرا میکند که کسی از آن خبردار نمیشود .

باج بشغال نمیده اینجا که اردستون نیست

اصولا باج دادن کارپسندیده‌ای نیست بخصوص هنگامیکه میدانی حق باتست و دلائل کافی در دست داری که حقانیت ترا ثابت میکندواین کنایه ازکسی است که دراین قبیل موارد بسیارسخت گیر است وتن بهرکاری نمیدهد .

با چادر سیاه بخانه شوهر رفت و با کفن سفید ازاون جا خارج میشه

کنایه ازکسانی است که با استقامت کافی بهر زندگی خود را عادت میدهند و جدائی برای آنها تا دم مرگ مفهومی ندارد بهرحال مقصود وفاداری وتحمل شدائد است نه درك لذایذ .

بابام سیرش را کوبیده

منظور آنست که در این راه متحمل زحمت شده وسهم خودرا اداکرده‌است.

با بدان سرمکن که بدگردی

مصداق شعریست که میگوید :

با بدان کم نشین که درمانی — خو پذیر است نفس انسانی

با بدان صحبت مدار بصحبت نیکان نیز قناعت مکن

از کسب چیزهای تازه نباید غافل بود و بهمنشینی ومصاحبت خوبان قناعت کرد تا هرروز مایه‌ات زیادتر گردد .

با بزرگتر وکوچکتر از خودت مزاح مکن که بزرگ کینه‌ور گردد وکوچك دلیر شود

اصولا شوخی هم مانند کارهای دیگر حدی دارد که نباید از آن خارج شد وظرفیت هرکس را باید برای شوخی کردن درنظر داشت .

با پای خود باستقبال مرگ میرود

یعنی دانسته وندانسته خطر را بهیچ می‌پندارد ومیداند که عاقبت کار او بکجا منتهی میشود .

با پر دیگران میپرد

یعنی منظور کسی است که ازخود مایه‌ای نمیگذاد وبدیگران متکی است که کاری انجام شود .

با تعلیمات لفظی نمیتوان بجنگ طبیعت رفت وپیروز بازگشت .

مقصود آنست که اگر عملا آمادگی مبارزه با طبیعت را داشته واکتفا بآشنائی بدون داشتن تمرین عملی نمائیم قطعاً شکست متوجه ما خواهد شد .

با تنگ ظرفان نشستن عمر ضایع کردنست

اگر در هرکاری بظرفیت طرفی که بدو متکی هستیم آگاهی نداشته باشیم ثمری جز اتلاف وقت برای ما نخواهد داشت .

با توانگران تکبر کردن بهتر ازتواضع است

اصولا تکبر داشتن صفت بدیست ولی درهرحال عزت نفس را نیز درمقابل دیگران که بدلیل داشتن ثروت خود را یکه‌تاز می‌دانند ، نباید فراموش کرد .

باین قرآن مرا ببخش یا باین تیغ سراز تنم جداکن

کنایه ازکسی است که با عجز ولابه طلب بخشش میکند وبگناه بزرگ خود اقرار دارد .

با خدا باش خدا با تست

یعنی هیچگاه توکل را از دست مده وبدان که یاری میشوی .

با خواب دیدن کسی آبستن نشده

کنایه ازآنست که اگرچه حقیقت ندارد و خوشی را بخواب دیده‌اند ولی ازآن اثری مترتب نیست .

با خوردن سیر نشدی حالا میخوای با لیسیدن ته ظرف سیر شوی

کنایه ازکسی است که با داشتن امکانات فراوان بکاری موفق نبود و تصمیم دار د ازبکار بردن جزئیات شاهد موفقیت را را درآغوش گیرد .

باد آورده زاباد میبرد

یعنی آنچه سهل وآسان بما میرسد بسهولت‌از دست‌رفتنی است وباید بیشتر مراقبت کردکه این امر پیش نیاید .

با خودم قهره با جیبم آشتی

مصداق کسانی است که با نزدیکان خود هنگامی طرف صحبت میشوندکه نیاز بدانها غیر قابل اجتناب باشد .

باد بپشتش خورده خیلی تنبل شده

یعنی بعلت گذشت زمان تنبلی عارض او گردیده و عادت دیگری جایگزین گردیده است که‌اثرات آن مشهود است .

باد بگوش اون رسونده

یعنی ازموضوع آگاهی کامل دارد

باد بغبغب انداختن

یعنی تکبر داشتن و دیگران را بهیچ انگاشتن .

باد درآستینش کردن

یعنی اورا پهلوان وانمود کردند وآماده مبارزه .

باد درانبان داشتن

یعنی چیز قابل ملاحظه‌ای دراختیار ندارد که وزنی داشته باشد .

باد پیمودن

بمعنای تند رفتن است وعجله کردن .

باد درچنبرنبندد هیچکس

منظور آنست که کار محال ازعهده کسی برنمیآید .

باد در چنگ داشتن (۱)

بمثل بالا رجوع گردد .

باد درمشت داشتن

یعنی چیز قابل ملاحظه‌ای در دست ندارد وآنچه دارد رها شدنی است .

باد درقفس کردن

کنایه ازکسی است که بیهوده درکاری سعی دارد .

باد درکلاهش گیر کرده

یعنی بسیار متکبر شده است .

باد دستی ما زمستی مشمار

یعنی احسان را بحساب مستی مگذارو آنرا خصلت ما بدان .

با درآجری پیوندکردن

منظور کار غلطی را مرتکب شدنست که ازعقل سلیم بدور است .

با درد بساز تا بدرمان برسی

مقصود تحمل کردن وضعی تا پیدا شدن راه چاره است .

با دردکسی رسد که دردی دارد

منظور آنست که کسی از رنج کسی خبر داردکه خود بدان دچار شده باشد.

با درم خریدگان مزاح نکنید

همانطورکه قبلا گفته شد رعایت حد شوخی برهمه لازم است .

باد رنگین کردن

مقصود کار محال وممتنعی را انجام دادنست .

۱ـ کف دست .

با درنگین است شعر وخاك رنگین است زر

منظور آنست که از اولی سودی بدست نمیاید که البته صحیح نیست ودومی را دلبستگی وپای بند بودن بآن تولید زحمت میکند .

با دست پس میزند وبا پاپیش میکشد

یعنی عملا مشتاق چیزیست که نشان نمیدهد وظاهراً از آن دوری میکند .

با دست شکسته میشود کارکرد اما با دل شکسته نمیشه

کسی که دلش شکست یا غصه‌ای اورا رنج میدهد حوصله انجام هیچ‌کاری را ندارد ولی اگر دستی شکست با دست دیگر میتوان کارکرد .

با دکانی که معامله نداری ناخنك نزن

زیرا هر دم ممکنست مورد اعتراض واقع شوی و دراینجا مقصود آنست که تا ترا بخوبی نشناخته‌اند از دسترنج دیگران ولو بمقدار اندك استفاده مکن .

باد میخوره کف پس میده

یعنی از روی خست یا کمی خرج قابل توجه وتأمل است .

با دنبه سبیلاشو چرب کرده

کنایه از کسی است که با ظاهر سازی و عوامفریبی مقصود اصلی خود را پنهان داشته است .

بادنجان بم آفت نداره

کنایه ازکسی است که درمقابل حوادث آسیب پذیر نیست .

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

مقصوداین‌اندرزبخوبی‌واضح‌است فقط‌میتوان بآن اضافه کرد که در زندگی کسی شادمان و مرفه است که حد همه کس و بخصوص روش برخورد با آنها ر میداند .

باده از دست دلارام چه شیرین وچه تلخ

منظورآنست که اصل کار صحیح باشد والا توجه بنوع آن بیمورد است .

باده میخورد وسنگ بجام می‌اندازد

کنایه ازکسی است که بسیار ناسپاس است وبجای خوبی بدی میکند .

باده وشادی ورادی هرسه یکجا زده‌اند

یعنی این سه لازم وملزوم همدیگرند وبا هم آشکار میشوند .

بادیو فرشته نیست همبستر

این عقیده کسانی است که سنخیت وتشابه اخلاقی را مقدم برهمه چیز برای معاشرت کردن میدانند .

باران ازسنگ دریغ نیست وصحبت از ناپذیر دریغ است

اگرچه نفوذ باران در سنگ بکندی انجام می‌پذیرد ولی صبر زیاد باعث انجام آن میشود ولی بهرحال‌هم صحبتی باکسی که سخن دراو بی‌تأثیر است عمر ضایع کردنست .

بار برگاو وناله برگردون

یعنی تحمل زحمات بالاخره نتیجه‌ای دربردارد که خوشایند همه نیست .

بار سبك زود بمنزل میرسه

منظور آنست که شدائد قابل تحمل زودتر بنتیجه میرسند .

بار سنگین بمنزل میبری مگه چه خبر است

و تعجب بیننده ازآن برانگیخته میشود که‌کاری را برخلاف معمول مشاهده میکند .

بارت چون آرد شد بآسیا چه مانی

یعنی وقتی مقصودت حاصل گردید ومنظورت‌تأمین شد دیگر برای‌چه معطل مانده‌ای .

بارشو خوب بارکرده واونو بسته

کنایه از کسی است که با گذشت زمان سود زیادی مشروع یا غیر مشروع برده است .

بارك الله قبای کسی را رنگین نکند

ازتشویق فقط نمیتوان سودی برد بلکه فایده دیدن از آنچه کرده‌ای حاصلی

است قابل توجه .

بارك الله و بخرس میگن

یعنی با یك تشویق خودت را گم مکن و بآن دل خوش مدار .

بارکج بمنزل نمیرسد

مطمئناً باری که تعادل نداشته باشد هر لحظه امکان سقوط آن میرود و این کنایه از آنست که در زندگی هم باید بدون آلایش بوده و از کجروی پرهیز کرد .

باروتش کم بود کله کرد

اگر کسانی با گلوله توپ آشنائی داشته باشند بخوبی درمی‌یابند که اگر باروت فشنگ کم باشد هرگز بهدف نخواهد خورد بنابراین برای هرکاری پیش بینی این موضوع ضروری است که بمقصود خواهند رسید یا خیر .

بارون اومد ترکها هم رفت

یعنی همانطور که باران میبارد و دراثر آن ترك پشت‌بام از بین میرود وظاهراً بترمیم بیشتری احتیاج ندارد منظور آنست که حالا در اثر تصادف وضع تو خوب شده است و دیگر گذشته‌ها بیاد تو نمی‌آید .

بارون بهار که پشت نداره رگه رد میشه

یعنی گرچه تند است و حرارتی بخرج میدهد اما از جوش وخروش زود می‌افتد .

باری بهرجهت میکنه

یعنی وقت را بیهوده تلف میکند وتصمیم قطعی اتخاذ نمیکند .

باری گنه چو کردی کبیره بکن

یعنی اگر قصد داری از حد خود تجاوز کنی وتخطّی نمائی بحد اعلای آن توجه داشته باش که صحیح نیست .

با زبون چرب و نرم خوب بریشش بستم

واین کنایه از کسی است که دراثر زبان خوش موفقیتی بدست آورده است

درحالیکه فریب خورده ازحقیقت امر آگاهی ندارد .

با زبون خوش مار را ازسوراخ بیرون میکشند

کنایه از آنست که با زبان میتوان هرکاری را انجام داد و احتیاجی بقدرت ظاهری نیست .

باز جای شکرش باقیست که جانت سالم است

منظور آنست که درهر اتفاقی میتوان بیك چیز دلخوش بود وشکر آن بجای آورد .

با زن راز نیست

یعنی اسرار خود را بهیچ زنی نگو که راز دار نمیباشند و بمختصر فشاری تسلیم میگردند یا برای‌دیگری بازگو می کنند که‌البته همیشه‌صحیح نیست‌وعمومیت ندارد .

باز دید حاجی رسولی

کنایه ازجواب‌دیداراست که بزودی صورت پذیرفته واین‌عادت حاج‌رسول نامی بوده است .

بازار گرمی میکنه

منظور آنست که بظاهر اهمیت موضوعی را بالا میبرد در صورتیکه حقیقت غیر از آنست .

بازار بوسه رواج دارد

یعنی همدیگر رامیبوسندو درصلح وصفا ولو بظاهر سر میبرند .

باز دست و پا نَشُستَه وسط حرف من دویدی

کنایه ازکسی است که حرف گوینده را مرتب قطع میکند و اظهار نظری میکند .

بازی اشکنك داره سرشکستنك داره

کنایه ازآنست که‌اگرکاری میکنی باید بنتیجه وواکنشی که از آن برمیخیزد

نیز توجه داشته باشی .

بازی بازی با ریش بابا هم بازی

مقصود آنست که از حد خود خارج شده و آنرا رعایت نکردی .

بازیشو درآورده

اشاره بکسانی است که کاری را جدی نمیگیرند وبا سرسری و ببازی گرفتن هر لحظه رنگ تازه ای بآن می بخشند .

باز هم خطش

منظور آنست که درمقابل سوادش که بسیار کم است خط اوقابل قیاس نیست.

بازی رشگی وما ستی درآورده

اینهم کنایه بکسی است که همه کارها را بشوخی گرفته است و از چیزهای کوچك هم صرفنظر نمی کند .

بازی شتر ناساز باشد

یعنی این یك نوع بازی است که دارای اثرات نامطلوبی است .

با شاه هم پالوده نمیخوره

یعنی آنقدر تکبردارد که حتی حاضر نیست با دیگران که از او برترند مجالست ومؤانست بعمل آورد .

با شیطون ارزن نباید کاشت

زیرا هر لحظه ممکنست فریبی در کار باشد و این کنایه از کسی است که بسببی نتوانسته است اعتماد دیگری را جلب نماید .

با طناب پوسیده کسی هرگز بچاه نرو

منظور آنست که تا از نتیجه کار مطمئن نشده‌ای خود را بمخاطره نیفکن .

با طناب پوسیده بچاه چهل ذرعی بعشق عمر مار گرفتن نباید رفت

یعنی بامید واهی و بخاطر کسی که نزد تو عزیز نیست هرگز نباید خود را بمخاطره افکند .

باغبان را وقت میوه گوشها کر شود

زیرا دراین هنگام است که انتظارات وتوقعات زیاد میگردد که اگربخواهیم تمام آنرا اجابت کنیم قادر بانجام آن نخواهیم بود .

باغ تفرج است و بس میوه نمیدهد بکس

کنایه از آنست که قبلا باید هشیار باشیم و بدانیم که چه نتیجه‌ای عاید ما خواهد شد وبدان راضی خواهیم گشت یانه .

با غم است و کلیدش را دارم

کنایه از آنست که هر کسی اختیار دار مال خود است وبزور نمیتوان چیزی را تصاحب کرد .

با قضا کارزار نتوان کرد

اینهم عقیده کسانی است که اتفاقات را نتیجه قهری وجود آدمی میشناسند واراده هر کس را برای تغییر آن بی‌ارزش میدانند .

با قضای برآمده بر نتوان آمد

یعنی آنچه که برایشان حادث شده‌است برگشتنی نیست وباید از آن تجربه کافی بدست آورد .

بالا بالاها رام نیست پائین پائینا جام نیست

مصداق کسانی است که دراجتماع محل مناسبی برای خود نمی‌یابند وهرجا که بدست میآید یا بزرگتر ازمقام آنها یا کمتر از آنست .

باغت آباد شه فلانی

این جمله که معمولا توسط فروشندگان میوه که ازخوبی جنس خود تعریف میکنند شنیده میشود در اینجا بکسی اطلاق میشود که عمل صحیحی را انجام داده است که قابل تحسین میباشد.

با فرمانده هم غذا بوده‌ایم با من آشناست

این جمله را سرزبای بسرباز دیگرمیگوید که دراثر تهدید اسلحه اورامجبور نموده است از کثافتی که نموده خودبخوردوحال آنکه قبلا فرمانده فرمان اینکار را

برای او صادر کرده است .

بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد

منظور آنست که از هر حیث خود را آماده وضع ناگوار وممکن نموده است.

با شکمش رودرواسی داره (۱)

کنایه از کسی است که اختیار خوردنش بدست خود او نمیباشد .

بالاخانه را اجاره داده

یعنی اختیار مغزش را ندارد و صاحب اراده‌ای نیست که بتواند آنرا اداره کند وتصمیم بگیرد .

بالاخره آش شل قلمکاری از آب دراومد

یعنی یا با راهنمائی دیگران و یا تصمیم خودش همه اوضاع بهم ریخته شد ونتیجه مطلوب بدست نیامد .

بالاخره پاشو میخوره امروز نشد فردا

بعضی متوجه نتیجه اعمال خود نیستند و باید منتظر آن باشند منتهی زمانی برای آن بطور قطع ویقین نمیتوان معین کرد .

بالاخره خیاط هم درکوزه افتاد

این مثل برای اشخاصی صادق است که برای دیگران پاپوش میدوزند یا اعمال آنها را فقط درنظر دارند واز کرده خود غافل میمانند وبخاطر نمی‌آورند که روزی نصیب آنان این بلاو گرفتاری نیز خواهد شد .

بالاخره معلوم نشد دوست منی یا شیره

کسی را گویند که حالات مختلف بدی را که احتمالاممکنست برای مخاطب آنها روی دهد شرح میدهد وگرفتاری تازه‌ای برای او درست میکند .

بالاشو دیدیم پائینشم می بینیم

این مثل که یاس گدائی را از صاحب خانه‌ای که بالای بام خانه است بیان میکند کنایه از کسی است که هنگام قدرت کسی را یاری نکرده است وبهنگام ذلت هم

۱ـ ضد مافوق .

نخواهد توانست باری از دوش مردم بردارد.

بازی موش و گربه باهم بازی میکنند

یعنی اختلاف آنها اصولی است وشخصی که قویتر است اجازه گریز موقت بدیگری میدهد و از فرار آن دیگری لذت میبرد ومنتظر فرصت باقی میماند.

بازی شاه با للّه است

یعنی دوطرف درشرایط متساوی قرار ندارند که بتوانند اظهار وجود نمایند.

با گرگ گله میبَره وبا میش شیون میکشه

یعنی با هردو طرف همراه است وبا هردوساخته است و باو اطمینانی نیست وجهتی برای خود روشن نمیسازد.

بالانشین کم خرج است

زیرا دیگران برای نزدیکی بقدرت آنچه مورد نیاز ثروتمند یا قدرتمندی است برایگان باو میدهند وپیش کش مینمایند.

بالای سرش دعای عدیله میخواند

یعنی عملا او را مساعدت نمی کند وبلفظ وتعارف برگذار مینماید.

با ما به از این باش

واین هشداری است که دراثر رفتار نامناسب بکسی میدهند وانتظاراتی را که ازو دارند برمیشمارند.

با ما که دولا پهنا حساب کرد

یعنی دراثر آشنائی زیاد یا اولین معامله بچند برابر قیمت واقعی ازاوخریداری کردیم.

با ما هر که درافتاد ورافتاد

مقصود قدرت پنهانی و واقعی کسی است که برقدرت ظاهری و موقتی غلبه دارد.

با من که پدرش هستم چطور رفتار میکنه تا با تو که صدپشت غریبه‌ای

انتظار چنانست که رعایت زحمات پدر بشودواحترام اونگهداشته شود ولی

وقتی کسی این ملاحظه را نداشت طبیعی است که ملاحظه دیگران را نکنند .

با مردم بی هنر دوستی مکن که مردم بی هنر نه دوستی را شاید نه دشمنی را

این اندرز بکسانی است که قدر هنر نمی‌شناسند وبا هرکس وناکس طرح دوستی میریزند .

با من شده جن و بسم الله

یعنی همیشه ازمن گریزان است وتاب نگاه کردن وحضور مرا ندارد .

با من هم پَلاس

یعنی تا این حد ظاهرسازهستی که با من هم که از کنه مطلب باخبرم اینگونه رفتار میکنی .

با نادان تواضع کردن آب بحنظل دادن است

یعنی بعلت عدم ترك جنس خود فایده‌ای برآن متصور نیست وهر رنجی بیهوده است .

با ناشناخته همسفرمباش

این البته اندرزصحیحی نیست زیرا حین سفرممکنست بخصوصیات اخلاق هرکس پی برد وآنرا مطابق میل وسلیقه خود یافت .

بآب نرسیده موزه بَرمَکَن

لازمه گذشتن ازآب کندن کفش میباشد ولی قبل ازآن جزآنکه پای انسان مجروح گردد فایده‌ای برآن متصور نیست .

با نردبون بآسمون نمیتوان رسید (۱)

بلندی نردبان حدی دارد وبیش ازآن بالا رفتن ممکن نیست ارتقاء مقام هم بهمین گونه میباشد .

بانون خالی میشه شکمو سیرکرد اما با مغز خالی نمیشه زندگی کرد

منظور نشان دادن اهمیت عقل وتفکر است که همیشه راهنمای انسان است .

۱ــ لاتو .

با غریبه همانطور رفتار کن که اگر خودی باهات کرد ناراحت نشوی

یعنی در رفتار خود رعایت انصاف را بنما تا بتوانی اگر متقابلا آن عمل را درحق تو بجای آورند بپذیری .

بانگ نماز بیشك به باشد ازحراره

یعنی درهرحال بانك اذان شنیدن برخیلی صداها مرجح است .

با نمك خودنان بخورید

این جمله را هنگامی که درغذا برحسب عادت یا فراموشی نمك کم ریخته‌اند برزبان جاری میسازند .

با نیکوان نیکی کن که بدکردار را کردار بد وی کفایت میکند

این اندرز نشان میدهد که خوبی در حق خوبان اثر دارد زیرا بدان بعقوبت کار بد خود دچارند .

باون نشونی که بخودم هیچ ندادی سگم را میفرستم که سیر کنی

کنایه از کسی‌است که‌احساس‌مینماید بعلت کم توجهی نزدکسی محلی ندارد آنوقت انتظار دارد دراثر سفارش او دیگری متمتع گردد .

باهات راه میاد آدم بیراهی نیست (۱)

منظور آنست که بهرنحوی‌شده باشدشرایط‌ترا می‌پذیرد وبا یکدیگر بتوافق خواهید رسید .

باصرار آدمی را بهرکاری میتوان واداشت

بعضی‌ها برای آنکه از دست سماجت کسی خلاص شوند خواهش او را انجام میدهند ولو آنکه باطناً وقلباً با آن موافق نباشند .

با هرکه راست آید ازچپ و راست آید

منظور آنست که اگر درکار تو تقلبی وجود نداشته باشد ازهرطرف بنفع تو اقدامی که ازآن بیخبری صورت می‌پذیرد .

۱- کنار .

با هر که صحبت میکنی فکر نکن که او از تو کمتر می فهمد

در اینصورتست که مراعات حد و حدود خو درا نموده و برای آنکه مورد اعتراض واقع نشوی انتظار بیهوده نخواهی داشت .

با هم گل میگفتند و گل می شنیدند

یعنی رابطه‌شان خوب وصحیح بود ومورد استفاده هردو .

با همه جینبو باما نه جینبو

یعنی اگر اینکار را در حق دیگران کرده‌ای دلیلی ندارد که در حق ما هم روا داری .

با همه کج کلاه و با ما هم

بمثل بالا رجوع گردد .

با همه زرنگی بچاه افتاد

مراد از کسی است که با وجود مراقبت زیاد و رعایت احتیاط باشکال بزرگ وغیرقابل پیش بینی برخورد نموده است

بایست تا قائم مقام ازباغ درآید

کنایه ازانتظار زیادی است که برای بدست آوردن نتیجه‌ای باید کشید .

بانگ کوس ازضربت است و بوی عود ازآذر

منظور آنست که برای هر کار بخصوصی وسیله‌ای متناسب با آن ضروری‌است

باید چمید اربخواهی خرید

یعنی جستجو وگردش لازمه پیداکردن چیز دلخواه است .

با یك پرستو تابستان نمی آید

کنایه از کسی است که با بدست آوردن قرینه کمی حکم بچیزی میدهد که هنوز بر آن یقین ندارد .

بامید کباب داغ شدن صحیح نیست

یعنی درآرزوی چیزی بدام افتادن ازعقل سلیم بدور است .

بامید محسن منشین که محسن آب آور نیست

منظور انتظار بیهوده از کسی است که یا قادر و یا انجام دهنده آن نمیباشد .

بامید هزار دوست یك دشمن مکن

مقصود آنست که باتکاء دوستان زیاد نمیتوان بردشمنی خاصه که اگر پرقدرت هم باشد فائق آمد که البته همیشه صحیح نیست و ستمگران بدینطریق نابود شده‌اند.

باید برات دعا گرفت

این مثل که در مورد جنی شدن شخصی بکار میرود مصداق کسی است که عمل ناشایستی را مرتکب شده است .

باید زجان گذشت و پنا بادخورد کرد

پناباد واحد قدیمی سکه است و منظور آنست که اگر بمال هم زیاد علاقه‌داری اکنون هنگام گذشتن و صرفنظر کردن از آنست .

باید متاع نیکو دکان زهر که باشد

لازمه جلب مردم نشان دادن کار صحیح است که از طرف هر کسی میتواند عرضه شود .

با یك روز مجتهد نمیتوان شد

یعنی برای هرچیزی زحمت و رنجی فراوان باید کشید تا بدان دست یافت.

با یك سوزن بادش میخوابه

کنایه از کسی است که دچار غرور بی اندازه گردیده و بمختصر چیزی یا وسیله‌ای تغییر ماهیت میدهد .

باید چشمات یکی اشگ بشه یکی خون تا بدادت برسه

اینهم کنایه از کاری است بس مشکل که باین زودی و آسانی قابل حل وچاره نیست .

باید چراغ برداشت وعقبش گشت

هنگامی که از روی احساسات نه منطق کسی را طرد نموده و از خود برانیم وبعد باشتباه خود پی ببریم بهتر مضمون این اندرز را خواهیم دید بهرحال مقصود

آنست که برای یافتن چاره جز او کس دیگری را نمیتوان یافت که قادر باین کار باشد.

باین آش میگن یا آب چیز رقیه

مقصود بی مزه گی وجا نیفتادن غذای عرضه شده میباشد که مورد پسند واقع نگردیده است .

با یکدست چند هندوانه نمیتوان بلند کرد

منظور کسانی هستند که در آن واحد بچند کار مختلف اشتغال دارند که بهیچیك از آنها نیز نمیرسند .

با یك غوره سردیشان میکنه و با یك مویز گرمی

این مصداق کسانی است که حد وسط را رعایت نمیکنند و همیشه دو طرف یك میله هستند یا آن طرفی یا اینطرفی .

با شیر اندرون شود و با جان بدر رود

منظور ازمحبت کسی است که بسیار عمیق است و ریشه‌دار .

بامتحانش میارزه

مقصود آنست که این کار ارزش آنرا دارد که بامتحان گذارده شود .

ببخشید کتك شما را حلاج خورد

یعنی ندانسته دیگری را جای شما تنبیه کردیم .

ببُر زیر ناودون بخور

واین شوخی است که با دیگری میشود ونسبت او را بحیوانات اهلی میدهند که عادت اینکار را دارند .

ببرف بشاشد آب نمیشود

کنایه از کسی است که بسیار بی دست وپاست .

ببتر جای خود خندیدن

کنایه از کسی است که بالا دست را بمسخره میگیرد .

ببوئی مست است

یعنی زیاد تحت تأثیر قرار میگیرد .

ببهلول گفتند ریش تو بهتره یا دم سگ گفت اگر از پل جستم ریش من و گرنه دم سگ

واین کنایه از کسی است که خطری اورا تهدید میکند و احتمال رهائی از آن برایش بسیار کم است .

بپرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد

باین اندرز هرروزه برخورد داریم ومصداق آن کسانی هستند که خودرا دانا میشمرند وحال آنکه در زمره نادانان هستند واجتناب از آنان واجب است .

ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

همیشه باید دقت کرد واختلاف را دانست تا تصمیم ما عملی و درست باشد.

ببینم چند مرده حلاجی

یعنی تا چه حد قادر بانجام این کار و زورآزمائی هستی .

ببین چه روزگاری شده دُزده هم خودش فریاد میزنه آی دُزدُو بگیرین

مقصود آنست کسیکه خودبصفت بدی موصوف است با دیگران برای گرفتن خلافکار هم آواز شده است .

ببینم چی بارته

حرف نزده قضاوت درباره کسی کار مشکلی است واین مسئله درمباحثه ومناظره بهتر روشن میشود .

ببین چه عزائی است که مرده شور هم گریه میکنه

معمولا این طبقه خونسردی خودرا بخوبی حفظ میکنند و زیاد دیدن در آنها تأثیر زیادی دارد مقصود آنست که کسی برای ما دلسوزی میکند و دلش میسوزد که بخونسردی مشهور است .

ببین شده‌ام جورکش محله

یعنی زحمت همگان بدوش منست وحسابی در کار نیست که آیا توانائی کشش اینهمه بار را دارم یا خیر .

ببین و بترك بهش آویزون کن

کسانی که باینگونه چیزها معتقدند بدیگران نصحیت میکنند و راه چاره را بهمان طریق که طرز تفکرشان راهنمائی میکند مینمایند .

ببین ونپرس را خبر کن

یعنی سؤال دراین باره روا نیست وباید سکوت را مراعات کنی وهمه‌چیزرا دربوته اجمال قرار دهی .

ببینی‌شو بریدن

مقصود امتناع کسی ازنشان دادن چیزی بدیگران است که مورد تقاضا قرار گرفته است .

بپشت سر نگاه نکن چقدر اومدی بپیش رو نگاه کن چقدر مونده

منظور اینست که اگر هدفی را دنبال میکنی بزحمتی که برای رسیدن بهدف کشیده‌ای توجه نداشته باش که ملول میشوی بلکه بآنچه باید انجام پذیرد بیندیش.

بپشتش میگوید پیف پیف دنبال من نیا که بو میدی

مصداق کسی است که از روی خود بینی حاضر نیست بواقعیات بیندیشد .

بپول زیادت یاراه نزدیکت یا زبون خوشت بسازم

کنایه از آنست که‌شرایط پیشنهادی همه بنفع خودت‌است وبرای من‌هیچکدام جنبه عملی ندارد .

بپیشانیش از روز اول اینطور رقم زدن

یعنی تلاش در راه تعویض این وضع برای اوغیر ممکنست وحوادث برای او قبلا تعیین شده‌اند .

بتخمش ادرار میکنه

یعنی مدتی است ازآثار جوانی دراو دیده نمیشود .

بترس ازسگی کاو کند روبهی

منظور آنست که از وظیفه اصلی خود دور مانده و کار دشمن را پیش گرفته است .

بترس از کسی که ازخدا نترسد

منظور آنست که از کسیکه حد اعلای قدرت را داراست هراسی ندارد بترس وجنبه احتیاط را رعایت کن و از دست مده .

بتریج قباش برخورد

کنایه از کسی است که سخنی در او زیاد تأثیر کرده و او را ناراحت ساخته است .

بجارچی گفت مگه حاکم چیزی برای ما گذاشته که از آن خراج میخواد

و این تحصیل حاصل است و اثبات ظلم وستم حکام که برمردم روا میداشته وبرای آنها چیزی باقی نمیگذاردند .

بجای شمع کافوری چراغ نفت میسوزد

یعنی کسی اورا جایگزین شده است که بدو شباهتی ندارد و مطابق دلخواه نیست .

بجون عمو رجب که زجای خودم نمی‌جنبم یك وجب

منظور آنست که بهیچ قیمتی حاضر بترك محل خود که بزحمت فراوان بدست آورده‌ام نمیباشم .

بجهان فرومایه‌تر از آن کس نبود که دیگری را بدو حاجتی بود و تواند اجابت کرد و نکند

این یك راه بدست آوردن نام نیك است وازآن نباید غافل بود .

بچاه زمزم ادرار کردن

یعنی درمقابل وسعت چیزی عملی را که تأثیر ناچیزی ممکنست داشته باشد انجام دادن است .

بپهنای صورتم اشگ میریزم و دیگر دیر شده است وفایده‌ای ندارد

یعنی آنقدر پشیمانم که جز ریختن بیفایده اشگ کاری از من ساخته نیست وتسلائی برای من وجود ندارد .

بچشماش فتیله گذاشته

کنایه از کسی است که بیخوابی عادت اوست و او را ناراحت نمیکند .

بچشماش هم اطمینون نداره

کنایه از کسی است که بسیار بدبین است وعدم اعتماد او تا حدی است که نمیتوان حدس زد البته این نوع اشخاص زندگی طولانی ندارند .

بچشم برادری وخواهری بد چیزی نیست

منظور آنست که وجاهت او برای هیچکس که مقصودی ندارد قابل انکار نیست .

بچه ازاون میترسه که بغلشه هی بهش میگن گریه نکن که لولو میآد

کنایه از آنست که اصل را گم کرده پی فرعش هستند و سبب رنج کسی را نمیدانند واورا از دگرگونی وضعی که بدان دچار است بوحشت میاندازند .

بچه انتقام پدر ومادر است

یعنی هرچه برسر پدر ومادرت آمده است بچه‌ات همانکار را تکرار میکند .

بچه بادوم است ونوه مغز بادوم

مقصود تعیین مقدار عزیز بودن آنست درمقابل عزیزترین موجود نزد انسان .

بچه با کثافتش هم بازی میکنه

یعنی دراثرجهالت بکثیفترین اعمال دست می‌زندو بهیچوجه ناراحت نمیگردد واز قبح کار خود مطلع نیست .

بچه بزرگتر میخواد ومربی دلسوز

برای تربیت هر کودکی لازم است که از اوان کودکی تحت مراقبت کسی قرارگیرد که خودازتربیت لازم برخورداراست وآنرا دراختیاردیگران قرارمیدهد.

بچه حکم طوطی را دارد

یعنی بدون توجه بمعنای کلمه یا دریافت حقیقتی آنرا نزد همگان تکرارمیکنیم بدون آنکه توجهی بعاقبت گفتار خویش داشته باشیم .

بچه حلال زاده بدائیش میره

اینهم اعتقاد پیشنیان است که همیشه صحیح نیست واستثنای بیشماری دارد .

بچه خود را میزند که چشم همسایه‌اش بترسه

واین کنایه از کسی است که برای ارعاب دیگران نزدیکان خودرا تحت فشار میگذارد .

بچه خیلی عزیزه اما تربیتش از اون عزیزتره

واین اهمیت‌تربیت را برای افرادیك جامعه میرساند که‌از آن نباید غافل بود تا جامعه سعادتمندی بوجود آید .

بچه روده‌اش هم‌که درآید با اون بازی میکند

یعنی کسیکه برایش حس تمیز و درد وجودندارد با همه چیز خودرا سرگرم میسازد وبخوب وبد آن‌کاری ندارد .

بچه داری سرداری

کنایه‌از آنست با پرستاری دائم‌ازبچه روی آسایش‌را هیچگاه نخواهی‌دید.

بچه ریش دار

بکسی گویند که ظاهراً بزرگ شده است ولی حس تمیز وعقل او بسیار کم و درخور توجه نیست .

بچه سر راهی برداشتم پسرم شود شوهرم شد

یعنی اختلاف سن باعث نگردید که سلیقه زن وشوهر شدن از بین برود .

بچه که براه افتاد باید هاون سنگی را هم بمیخ آویزون کرد

زیرا بچه نو پا و تازه براه افتاده مشتاقست‌بداند وبازی کند وبرای اوچندان اهمیت ندارد با چه چیز بازی میکند .

بچه که دامن شناخت برزمین ننشیند

واین کنایه از کسی است که راحتی عادت ثانوی او شده است واز آن دست بردار نیست .

بچه‌مان زبون باز کرد

واین کنایه‌از کسی‌است که سکوت‌را حفظ کرده است و آنرا تازه‌شکسته‌باشد.

بچه مردنی ازکثافتش پیداست

منظور آنست که یافتن‌هرقرینه‌ای میتواند مارا بنتیجه کار وعلت انجام‌عملی آگاه سازد .

بچه نزائیدن بهتر ازشش ماهه سقط کردنست

واین کنایه از زمانی است که نتیجه مورد انتظار بدست نیاید وبدلیلی اصل عمل منتفی گردد و زحمت کشیده شده بهدر رود .

بچه‌ها نتیجهٔ مرافعه اول شب پدر و مادرند

اغلب اینطور نیست وصحیح نمیباشد بهرحال مقصودآشتی است که پس‌از قهر پدر ومادر بین آنها برقرار میگردد .

بچه‌های ما بدور ما

این سخنان را کودکان هنگام بازی برلب میآورند ولی درهرحال تعمیم آن باینصورت است که موافقین عقیده‌ای دورهم جمع میشوند .

بچه هرکس بنزدِ او عزیز وخوشگل است

چون دید ونظر هرکس با زحمت و رنجی که متحمل شده است و نتیجه‌ای که بدست‌آورده است تناسب دارد .

بحلوا حلوا گفتن دهن کسی شیرین نمیشه

مصداق کسانی است که بحرف و سخنی قانعند و راضی بدون‌آنکه تصور سطحی بودن‌آن برود وبحقیقت امر توجهی داشته باشند .

بخاطر یك بی نماز که در مسجد را نمی‌بندند

حکومت خوب آنست که‌اکثریت‌مردم‌آن‌را بخواهند و استثنا قرار داشتن بهردلیلی ومخالفت اقلیت تأثیر در روند حکومت ندارد .

بخت ملانصرالدین وقتی برگشت که شب دو جا دعوت داشت

زیرا از شرکت در هردو جا درآن واحد محروم بود و اینرا بکسی اطلاق

میتوان کرد که در آن واحد دو عمل را باید انجام دهد .

بختت را عوض کن والا در بازار که گیرت نمی‌افته

یعنی اقبال خریدنی نیست که در بازار جستجو بتوان کرد و اگر مقصود تو حاصل نمیشود باید درفکر تعویض آن باشی .

بخردان مفرمای کار درشت

و این دستور بکسانی است که وظیفه خطیری بر عهده دارند و از انتخاب اشخاص متخصص و کاردان برای اجرای کارها غافل میمانند .

بخرچنگ گفتن چرا از دو طرف راه میری گفت برای اینکه اینکار پیشرفت داره

و این کنایه از کسانی است که برای پیشرفت خود بهر وسیله‌ای متشبث میشوند و در راه رسیدن بهدف هر کاری را برای خود مباح ومجاز میدانند .

بخشتك شلوار می نشینه تا پارگیشو نبینن

یعنی بسیار تهی دست است و برای پوشاندن آن تلاش میکند .

بخشش نیکو آنکه ترا درویش گرداند

یعنی چون ترا میشناخت و از جنس تو باخبر بود ترا باینروز مبتلا ساخت .

بخط مستقیم برای طرف خبر میبره

منظور آنست که بدون انحرافی راه می‌پیماید وخبرچینی میکند .

بخند تا دنیا بتو بخندد

چون خنده علامت رضامندی است دراین مورد بخصوص مقصود آنست که قضایا را سهل و آسان بگیر تا طبیعت بتو روی آور شود .

بخواب که جات قرصه (۱)

کنایه از کسی است که در وضع خوبی قرار دارد وتغییر آن بصلاح نمیباشد

۱- جم نخور .

بخور آش بعدش بشکن جاش

یعنی ابتدا کار رابدان وازنتیجه آگاه باش بعد ناسپاسی نما.

بخورد و بمرد به از آرمان بگور

کنایه از آنست که درحسرت چیزی نباید بسربرد تا جان ازتن بدر رود.

بخور و بخواب کار من علی نگهدار من

این شعار تنبلهاست و طرز تفکر آنان صحیح نیست و پیشرفت جامعه را درنظر ندارند.

بخویشاوندان کم ازخود محتاج شدن مصیبتی عظیم است

البته مقصود نیازمندی مالی است والا هر کسی بدیگران و کمك آنها محتاج ست.

بخیالش علی آباد هم شهری است

کنایه ازقضاوت بیمورد درمورد کسی یاچیزی است که از آن مسموعاً آگاهی داشته و از حقیقت امر چون ناواقع بینانه بدان نگریسته اند بی اطلاعند.

بخیالش نخودچی کشمش است

یعنی وارد نیست وقیاس اوصحیح نمیباشد و کودکانه میباشد.

بخیه اون خیلی وقته رو کار افتاده

واین کنایه از کسی است که همه چیز او برهمگان آشکار گردیده است.

بخیه با بدوغ میزنم

یعنی از روی بیکاری کاری عبث انجام میدهم.

ببینیم و تعریف کنیم

منظور آگاه شدن از نتیجه کاریست که ادعا شده است صحیح انجام پذیرفته است.

بخودش که رسید درست میشه

اینهم تجربه کسانی است که در زندگی با اشخاص مختلف سر و کار داشته

وهنوز تجربه کافی بدست نیاورده‌اند یا از تجربه دیگران استفاده میکنند .

بداو نه که نباشه

کنایه از آنست که همه چیز خوبست منتهی باید راه و زمان استفاده از آنرا دانست .

بد او نه که از پیش خدا نیاد

زیرا در غیر اینصورت عده‌ای معتقدند که راه چاره‌ای برای رهائی از آن وجود ندارد .

بدبختی که باز آید ... وقت نماز آید

زیرا باد شکم که خارج گردد ازمبطلات است و کنایه از آنست که نابهنگام بدبختی روی آور شده است .

بد بودن به که با بدان نشستن وکوه بریدن آسانتر از ابله دیدنست

زیرا تکلیف انسان با اشخاص بد راحت تر ومشخص تر است و مجالست ونشست وبرخاست با بدان تأثیر اخلاق وصفات بد آنانست .

بد خوی دردست خوی بد خود اسیراست

زیرا تا هنگام مرگ این‌عادت وبدی اورا ترك نمیکند که البته تعمیم‌دادن آن صحیح نیست زیرا تربیت صحیح را نادیده گرفته‌اند .

بد دلی را بردباری نام منه

تفاوت و اختلاف بین این دو زیاد است و هرعاقلی ازفرق میان آنها غافل نمیباشد .

بد را با بدتر باید جواب گفت

عده‌ای را عقیده براینست که برای تنبیه‌کردن اشخاص بهمان وسیله‌ای که آنها متشبث میشوند باید مجهز بود وعده‌ای را عقیده برعکس اینست .

بد را باید بدگفت وخوب را خوب

یعنی هیچگاه حقیقت را ازنظر دور نداشت وبیمورد در قضاوت کار دیگران

نباید پرده پوشی کرد .

بدرد ناهار سرتیپ نمیخوره (۱)

یعنی انتظار رسیدن بموقع چیزی یا استفاده از آنرا نداشته باش .

بدر میگم دیوار تو گوش کن

بعضی وقتها مخاطب توئی ولی مقصود دیگری است ودرهرحال باید دانست آنچه گفته میشود بچه کسی مربوط میگردد .

بد روزگاری شده هیچکس ازحال دیگری خبر نداره

در روزگار وا نفسا هرکسی بحال خود است و این کنایه از زمانی است که برای مردم گرفتاری وسرگرمی مخصوصی پیدا میشود که مانع از پرسش حال دیگران میگردد .

بدرویش گفتن مالت را بردار دست بدهن گرفت

زیرا درویش از مال دنیا فقط بخوردن اکتفا میکند مقصود آنست که چیزی نداریم که از دست بدهیم .

بدست کسان مار باید گرفت

یعنی دشمن را باید دیگران از بین ببرند و در انتظار آن لحظه بسر باید برد که البته این صحیح نیست وهرکسی باید سهم خودرادربراندازی جور وستمی که که براو روامیدارند بپردازد .

بدست راست خوابیده

یعنی آرامش خودرا بدست آورده وآسوده خاطر است .

بدست و پای مردن

یعنی ازنتیجه کاری بیمناك بودن .

بدسگال دیگر خواهدکرد و کار دیگر

یعنی اگر اکنون کاری درحق تو رواداشته‌اند که‌بسببی از آن رهائی پیدا کرده‌ای باید منتظر باشی که حریف بد خواه بنحوی دیگر بتو ضربه وارد سازد .

۱- واسه شب جمعه ات وصلت نمیده

بدشت آهوی ناگرفته مبخش

کنایه از کسی است که هنوز چیزی را تملك ننموده آنرا واگذار بدیگری میکند .

بد مکن و بد نیندیش تا ترا بد نیاید پیش

کنایه از آنست که درحق دیگران بد مکن و تفکر بد ننما که در مقابل بدی ترا تهدید نکنند .

بِدِه را با بستان کاری نیست

یعنی اگر قرضی داری بموقع باید آنرا پرداخت کنی وموکول بگرفتن طلب خود ننمائی زیرا ازاینطریق است که جلب اعتماد خواهی کرد .

بِدِه بعد منت بنه

یعنی تا احسان نکرده‌ای توقع نداشته باش ازتو ممنون ومتشکر باشند

بدهن شیر میرود (۱)

یعنی بسیار نا ترس است وازهیچ حادثه‌ای بیمناك نمیگردد .

بدعای گربه سیاه که بارون نمیاد اگرم بیاد زمین تر نمیشه

کنایه از آنست که آنگونه که تصور میرود دعا ونفرین در حق دیگران اثری ندارد که چشمگیر باشد وازهر گزندی بطریقی درامان می‌باشیم

بد آشی واسه من پختن

یعنی بد پاپوشی برای من درست کرده‌اند واشکالی که بوجود آورده‌اند باین آسانی قابل حل نیست .

بد خوابی برای من دیدن

کنایه از آنست که نقشه ناجوری برای من کشیده‌اند و نظر بسیار بدی درباره کار من ازخود بروز میدهند .

بدهکارو که رو میدن طلبکار از آب درمیاد

بعضی اوقات از روی ارفاق و دلسوزی صلاح می‌بینند بدهکار فشار وارد

۱ــ اژدها .

نیاورند که این امر باعث تجری او گشته واورا طلبکار هم میکند .

بد خودنی یا بدگو داری

کنایه از کسی است که درباه او بزشتی یاد میشود .

بدیزی گفتم همه‌کاره بهش برخورد

هرکاره نام ظرفی است که بدرد هرکاری میخورد و البته اهمیتش کمتر از دیزی است و اطلاق این اسم باعث دلخوری جنس بهتر شده است و دراینجا مقصود آنست که حدکسی را درخور او رعایت نکرده‌ام .

بحق چیزهای ندیده و نشنیده

منظور تعجب از کرده‌ای است که شبیه آنرا ندیده ویا نشنیده‌اند .

بخوشگلیت نناز که بیك تب بَنده و بمالت نناز که بیك شب بَنده

هرچیز موقتی وناپایدار قابل توجه وفخر فروشی نمیباشد .

برابر خر جو پاك میکنند

یعنی بیش ازاندازه وموردا‌حتیاج بکاری مشغول نمیشوند که آخر آن پشیمانی است .

برادر پشت و برادرزاده هم پشت‌خواهرزاده را با زربخر با سنگ بکُش

قسمت اول این ضرب المثل صحیح است‌وقسمت دوم ناصحیح بنظرمیرسد بخصوص عمومیت ندارد بهرحال برای انجام هرکاری تکیه گاهی لازم است .

برادری اجباریست وحال آنکه دوست صمیمی‌رو آدم انتخاب میکنه

مقصودتعیین وتفهیم ارزش‌دوستیهای حقیقی وبالابودن میزان اختیار و دقتی است که هرشخص درانتخاب دوست صمیمی داراست ومبذول میدارد .

برادر را جای برادر نمیکشند

منظور آنست که هر کسی باید سزای عمل خودببیند وحتی نزدیکترین کسان انسان هم جای اورا نمیگیرند .

برادری برابری

یعنی اگر همه در مقابل قانون یکسان باشند آنوقت است که حکم برادر را

پیدا میکنند .

براش زبون سیمرغ خوندم نشد که نشد

کنایه از آنست برای او استدلال زیاد کردم که تأثیری دراونکرد .

برای اینکار کیسه ندوخته‌ام

یعنی برای خود منفعتی درنظر نگرفته‌ام وچشم داشتی بحاصل کار ندارم .

برای بخت بد بدبختی از در و دیوار میبارد

این عقیده کسانی است که اقبال‌را حاکم برهرچیزمیداند وبداقبالی‌را اساس هرکاری میشمارند ولاجرم اراده وتلاش آدمی را بهیچ می‌انگارند .

برای جبران یك خطا تا آخر گیراست و پشت سرهم خطا میکند

یعنی انحراف هرچند که درابتدایش کم باشد باعث انحرافات بعدی‌میگردد که دارای ابعاد بزرگتری میباشد .

برای خاطر یك گندم صد تلخه هم آب میخورد

اشاره بدانست که همیشه هدف اصلی دیگری است و دیگران این وسط سودی میبرند واستفاده‌ای میکنند .

برای خری لنگ کاروان بار نیفکند

که همان قائل شدن استثنا وعدم توانائی کسی است در بین دیگران که قادر بانجام کار میباشند .

برای خودش عرش را سیر میکند

یعنی درخیالبافی وشادمانی روزگار میگذراند .

برای خالی نبودن عریضه اینو نوشته

یعنی اینراکه نوشته عاری ازحقیقت است و برای تکمیل نامه این موضوع را نگاشته است .

برای شیطان هم پاپوش میدوزد

کنایه از کسی است که بینهایت زرنگ ومحیل ومکاراست .

برای بیماریکه نیمارش داده‌اند تازه طبیب میخواهد

یعنی دیر وبیموقع بیاریش آمده است که موضوعی را عنوان کند

برای عید بود این گوسفند قربانی

کنایه ازآنست که این امر برای موقع بخصوصی در نظرگرفته شده و بکار مخصوصی گرفته خواهدشد .

برای کسی چاه نکن شاید خودت درآن بیفتی

منظورآنست که برای کسی گرفتاری درست نکن که امکان دارد خود بآن مبتلاگردی آنوقت است که از آن خلاص نخواهی شد .

برای مصلحت روزگار بِدُم خَر هم بوسه میزنند

واین کنایه‌از کسانی‌است که‌برای پیش بردمقصود مجبوربانجام سخیف‌ترین کارها نیز میباشند .

برای نهادن چه سنگ وچه زر

مقصودآنست که اگر منظور زیاد داشتن و استفاده نبردن‌آن است چه فرقی دارد که چیز با ارزش باشد یا بی‌قیمت

برای هر کار جُربُزه لازمه

مقصودآنست که اگر ظرفیت انجام کاری را داشته باشی‌ولی‌ازبرش وهیبت لازم برخوردار نباشی نتیجه‌ای برنخواهی گرفت .

برای یارو شاخ وشونه کشیدم

یعنی او را تحت فشار قرار دادم وترساندم .

برای هفت پشتمان کافی بود

منظورآنست که صدمه‌ای بما وارد آمدکـه برای یکنفر بهیچوجه قابل تحمل نبود .

برای مَرد دو تا سوراخ دماغ کافیه

دماغ که درقاموس عوام همان بینی است نقش‌عمده‌ای در مرد سالاری بازی میکندکه نمونه‌آن همین ضرب‌المثل است‌وکنایه ازنفس کشیدن از راه بینی وزنده

بودن اوست و هیچ زنی را یارای مخالفت با خواستکاری چنین نمی‌باشد که البته عمومیت ندارد .

برای پسرت هروقت خواست زن‌بگیر و دخترت را هر وقت توانستی شوهر بده

اینهم‌نمونه دیگری ازمردسالاریست که اراده هرمردی‌برتوانائی‌او درازدواج دخترش رجحان دارد .

برای سرما و گرما که نیست

کنایه ازآنست که درموقع لزوم ازاین اسلحه نیز استفاده خواهد کرد .

بد نفس مباش بدگمان باش

منظورآنست که بدگمانی با تحقیق یا آزمایش جای خود را بخوش گمانی میدهد ولی بد خواه بودن عادتیست که هیچگاه کسی‌را ترك نمیکند .

برادر گیر میاد اما پدر ومادر کو

یعنی اگر یکی از والدین زنده باشند امکان‌پیداشدن‌برادری‌می رودولی‌بهیچ قیمتی نمیتوان جای خالی والدین از دست رفته را پر کرد .

بربالین مست خفته پنگان میزنید

کنایه ازآنست که حرکات غیرعادی اوقابل کنترل نیست وهرعملی‌را ممکن است مرتکب گردد .

برجاهل اعتمادمکن

زیرا نادانی بزرگترین علت است و تکیه برنادان برخلاف عقل‌ومصلحت .

برخر خود سوار است

یعنی بدیگران اعتنائی ندارد وبکار خود مشغول است .

برخر مگس معرکه لعنت

کنایه ازکسی است که برای دیگران بنحوی مزاحمت فراهم میآورد .

برد وباخت قمار یکسان است

یعنی در هردوصورت بازنده قمار باز میباشد که در صورت برد هم نمیتواند

پول را نگهدارد و آنرا بذل وبخشش نابجا میکند .

بر دولت متزلزل اعتماد نشاید

برهرچیز که جنبه موقت دارد تکیه کردن خطاست .

برسر غربال بودن

یعنی نزد همه کس عزیز ومحبوب بودن .

بر کنده به‌آن ریش که در دست زنان است

واین کنایه ازهنگامی است که اختیار دار انسان زنی باشد .

بر گذشته‌ها صلوات

یعنی آنچه گذشت جز یادآوری و درود فرستادن برای آن صحیح نیست .

بِرَگ مرده نیشتر نزنند

این عمل هم عبث است وهم بعلت عدم جریان خون نتیجه‌ای از آن نمیتوان گرفت .

برلب جیحون کس تشنه نباشد

زیرا با اندك تلاشی میتواند رفع عطش نماید .

برمشاطه عروس آراستن بود

منظور آنست که هر کس را بهرکاری ساخته‌اند که بجز آن نباید بهنر دیگری دست بزند .

برمنکرش لعنت

یعنی با موضوع گفته شده صد درصد موافقت دارم .

برنج درتوان افزود و در روزی نتوان افزود

براحتی میتوان بررفج دیگران چیزی اضافه کرد ولی بزعم گوینده چون روزی هرکس قبلا تعیین شده ازدیاد آن غیرممکن است .

بر نی شدن سوار بمعنای پیادگی است

اینهم بازی کودکان است که چوبی‌رابعنوان‌اسب انتخاب میکنندوبرآن‌سوار میشوند وحال آنکه خود پیاده آنرا میرانند .

برو بابا کشکتو بساب

یعنی مشغول کار خود باش وبکار دیگران مداخله مکن .

برو بابا خدا شاه خُلا را بیامرزه

مقصود آنست که ازروی دیوانگی وکم عقلی سخنی گفتی که قابل قبول نیست.

با صدای باباش ماستهارو کیسه کرد

کنایه از آنست که بچه زیاد ازپدرش وصدای اوهراسناك است .

بروشنگر چه ازآئینه جز زنگار می‌ماند

کنایه از آنست که برای اوهیچ نفعی متصور نیست که قابل ملاحظه باشد .

برو کنار بذار باد بیاد

یعنی با هم معامله‌مان نمیشود وموافقت نداریم وبیخود معطل و منتظر نباش و درد سر کم کن .

برو بابا عقلتو عوض کن

یعنی منطق تو قابل قبول نیست ونیاز بعقل بیشتری داری .

برگ سبزی است تحفه درویش

یعنی اگرچه قابل دیدن ومهم نمیباشد ولی ازجانب بینوائی رسیده است .

بروباه گفتن شاهدت کیه گفت دمم

کنایه ازکسی است که شخصی‌ازنزدیکان وطرفداران خودرا بشهادت‌طلبیده که برای‌گوینده قابل قبول نیست .

بروکه ازچشمم افتادی مثل اینکه یارو از شمس العماره افتاد

یعنی بسیار بتو بی‌اعتماد وبی اطمینان شده است .

بدبخت آن کسی که گرفتار عقل شد

خوشبخت آنکه‌کره خرآمد الاغ رفت

بعضی طرفدار این و بعضی طرفدار آنند و در هر حال بعقیده گوینده اگر هرکاری را از روی عقل و منطق بخواهیم انجام دهیم بنتیجه‌ای نخواهیم رسید

بر گذشته افسوس نباید خورد

آنچه که گذشت افسوس ندارد بلکه باید تجربه‌ای برای آینده باشد .

بروی خوش کسی بخانه‌اش میروند نه بدروازش

یعنی پذیرش خوب وخلق خوش اساسی‌ترین چیزها برای‌مراجعه دوستانست.

بروی نان کنند سگ نخورد

کنایه از بدی و ناپسندی چیزی است که بدیگری می‌دهند و براومنت هم میگذارند .

برهر که بنگری بهمین درد مبتلاست

این اندرز بکسانی است که خیال میکنند دیگران در رفاه و ناز ونعمت بسر میبرند واحساس هیچ دردی نمینمایند .

برهمکار بد لعنت

کنایه از آنست که هم شغل ما در کارخود اشتباهی مرتکب میشود که نتیجه آن ممکنست دامن ما را بگیرد گاهی هم برسبیل مزاح بکسی گویند که از ما تقلید می کند .

برهنه خوشحال که میگن همین اوست

مقصود کسی است که بدون غم زندگی میکند واز زندگی خود راضی است وعوامل خارجی هیچ تأثیری دراو ندارند .

برهنه دنیا آمده‌ایم و برهنه هم از دنیا خواهیم رفت

یعنی دیگر جوش‌زدن برای جمع آوری ثروت وقدرت بیفایده است که البته صحیح نیست وتلاش در زندگی را نادیده گرفته‌اند .

برهنه فارغ است از دزد و طرار

اینهم طرفداری از نداری است ولی اگر قرار باشد همه مردم دنیا اینگونه فکر کنند پس چگونه ترقی وتعالی ابناء بشر فراهم خواهد آمد .

بزاهد فربه وپزشك نزار نگروید

زیرا در اثر غصه مردم خوردن زیاد لاغر میشوند و طبیب مریض هم اگر

میتوانست وحاذق بود ابتدا درد خود را درمان میکرد.

بز را چراغ پا میکنند

یعنی وسیله را درست انتخاب نکرده ونتیجه معلوم است .

بزرا غم جانست وقصاب را غم پیه (۱)

کنایه از آنست که درهرحال هر کسی نفع خود را می‌جوید و درفکر بدست آوردن آنست .

بزرگی خرج دارد

مراجعه مردم باشخاص ذینفوذ باعث پذیرائی از آنها میشود که خود متضمن خرج است .

بزرگی دست خود آدم است

یعنی هر کس بخواهد میتواند بزرگ باشد بشرط آنکه از روی تفکر وسیله صحیح را یافته باشد .

بزیکه مرض دارد خودش گردنشو بکارد میماله

یعنی بعضی از روی جهالت قبل ازآنکه دیگری برای از بین بردن ایشان قدمی بردارند خود برای اینکار وسیله ساز میشوند .

بخاك دست میزنه واسش طلا میاره

کنایه از کسی‌است که اقبال بدو روی‌آوراست والبته این عقیده کسانی‌است که اقبال را مقدم برهرچیز میشمارند .

بد مصب باید حرفو از دهنش با مقاش بیرون کشید

مقاش درلفظ عوام بمعنی گازانبراست‌وکنایه از کسی است که سکوت‌نموده وسخنی ابراز نمیدارد .

بجنگ خدا نمیتوان رفت

برای بدست آوردن سهم بیشتر وتغییر سرنوشت نمیتوان مبارزه نمود .

۱- طمع .

برام چراغ زد

یعنی اوهم بدین نحو موافقت خودرا اعلام داشت .

برای کسی بمیر که برات تب میکنه

در زندگی باشخاصی برخورد میکنیم که یك جانبه متوقعند و انتظار گذشت بیشتری ازطرف ما دارند واین عدم تناسب بزرگترین مانع برای برآوردن تقاضای آنانست .

برای من همش آواز دِلی دِلی میخونه

یعنی مرا که می بیند هزار عذر وبهانه غیرقابل قبول میآورد واز انجام کارشانه خالی میکند .

بر عکس نهند نام زنگی کافور

مصداق کسانی است که اسم بی مسما برخود میگذارند و فراموش میکنند درهرحال کار نامتناسبی بآنها رجوع کرده اند .

برنجو تو آب کن سفره را پهن ومهمونو خبر کن

تعریف ازخوبی برنج و زود پختن آنست .

بزرگیش بِنَوّاب رفته وگدائیش بعباس دوس

این کنایه بکسانی است که ظاهر و باطنشان متفاوتست و قضاوت درباره آنان بس مشکل .

بیرونش مردمو میکُشه توش خودشو

یعنی مردم بظاهر اوقضاوت میکنندواورا در رفاه کامل بتصور میآورند وحال آنکه خود میداند که چنین نیست وبچه مشکلاتی دچار میباشد که ازحل آن عاجز است .

برو سکسکه کن که روده ات واز بشه

کنایه ازکسی است که با او موافقتی ندارند وازاو میخواهند دورباشند .

بروش بالا رفته

یعنی خودش هم باور کرده است که دارای چنین خصوصیاتی است .

بروش بستن

یعنی اورا برخلاف آنچه هست وانمود کرده وبزرگ جلوه داده‌اند .

بز خو کردن

یعنی مترصد بودن و درانتظار موقع مناسب بسر بردن .

بُزَك نمیر بهار میاد کمبیزه وخیار میاد

کنایه از کسانی‌است که‌عادت دارند روزگار را بوعده‌های فریبنده بگذرانند وطرف مقابل را بدین نحو حیران بگذراند .

روش مثل سنگک پای قزوینه

معروفه که سنگک پای اصیل قزوین بآسانی سائیده نمیشود و دراینجا کسی راگویند که ازهیچ چیز میدان خالی نمیکند وهیچ شکستی اورا آزار نمیدهد .

بُزِ گَر ازسرچشمه آب میخورد

کنایه ازکسی است که با وجود عیب چشم‌گیر از ابتدا کاری را میطلبد .

بز که گر گین شد باید ازگله بیرون رود

که اگر قصد مداوای او را داشته باشندعمل صحیحی‌است والا چون دراین عمل بدون تقصیراست کنار گذاردن اوصحیح نیست.

بز گرفتن

کنایه ازاستفاده ازموقعیت وآسان بدست آوردنست .

بُزِ گَر گَلّه را گَر میکند

یعنی عیب قابل سرایت است و لزوم دور کردن معیوب برکسی پوشیده نیست .

بزن بر طبل بیعاری که اونم عالمی داره

یعنی درمقابل شدائد خونسردی خودرا تا میتوانی حفظ کن .

بزن که لگد مادیون درد نداره

زیرا قهر وغضب جنس مؤنث بهرصورت دردآور نیست .

بزی که صاحبش بر سرش نباشد نر زاید

این هم عقیده‌ایست وصحت وسقم آن قابل قبول عقلا نمیباشد .

بزبر وبم آن آشناست

مقصود کسی‌است که بجزئیات کاری‌ازهرحیث آشناست وبخوبی بالاوپائین آنرا میداند .

بساربون بِزَنه پشم شترش بباد میره

واین مثل‌اغراق‌آمیز تعریف مارهای دیاریست‌درهرحال منظورآنکه تأثیرش فوق‌العاده زیاد است .

بسامراد که درضمن نامرادیهاست

یعنی بطور کلی نباید ازنتیجه هیچ عملی یاس بخودراه داد و درانتظارنتیجه خوب باید باقی ماند .

بُستان برسرِ خراست

کنایه ازآنست که با چیزخیلی کم بها وپیش‌پا افتاده‌ای میتوان عمل بزرگی انجام داد که ازهرحیث قابل توجه باشد .

بسفارش حج قبول نشود

واین مقصود کسانی است که ازمباشرت خود در امری سرباز می‌زنند .

بسکه حرف زدی منو کاس کردی

یعی من طاقت شنیدن اینهمه حرف وسخن را ندارم .

بسکه خاموش نشستم سخن ازیادم رفت

اندرز بکسانی است که دراثر سکوت تکلم را بکلی ازیاد برده‌اند .

بسکه زهرمارکرده کله پا شده

یعنی حد خود را نشناخته وبیش ازظرفیت خود چیز خورده وازحال طبیعی خارج شده است .

بس نیوشیدن که نوشیدن بود

واین اندرزبکسانی است که‌غافلنداز نتیجه هرپند ونصیحتی وپذیرا شدن‌آن.

بِسَگه گفتن چرا پیر شدی گفت بسکه هرزه دویدم

بی هدف وبی منظور تلاش کردن جز اتلاف وقت فایده‌ای ندارد .

بسیار جستن وکم یافتن

منظور بدون فایده ونتیجه چشم گیر تلاش کردنست .

بسیار خوار لاغر باشد

اغلب کسانی که بمرض پرخوری مبتلا هستند ازفربهی سهمی نبرده‌اند .

بسیار خون ریختن بود که ازبسیار خون ریختن باز دارد

تشخیص بموقع وکاربردصحیح آن درانجام‌کاری باعث پیش گیری ازحوادث بعدی است که قابل کنترل نمیباشد .

بسیار دان بسیار گوی باشد

واین قهری است که ازنتیجه دانش کسی درمباحثه با او سطح دانش خود را بالا ببریم .

بسیار دردمندی بود که بتندرستی رسد

البته مداوا ومعالجه درهمه موارد بدون فایده نیست واز آن غافل نباید بوُد .

بسیار زبان باشد اندك نگرش

هرچیز را که دست کم بگیری وآسان وسهل تصور کنی چه بساکه بنتیجه مطلوب نرسد .

بسیار گفتن دوم بیخردی است

اصولا بی موقع حرف زدن واظهارنظر کردن‌کار پسندیده‌ای نیست.

بسیاری از دزدان بمسامحت شحنه باشند

کنایه ازآنست که وقتی باندازه کافی از چیزی مراقبت بعمل نیاید امکان از دست دادن‌آن بیشتر وجود دارد .

بشپشش باید گفت منیژه خانوم

منظور آنست که تکبر او از حد معمولی ومتعارف بالاتر رفته و بهمین سبب انتظار او نیز بیشتر شده است .

بشر تابع ظلم است

که البته تعمیم آن صحیح نیست وبهرحال بیشتر مردم تابع آنند که بنحوی ازقدرت بیشتری برخورداراست .

بشنو و باور مکن که کاری هم برات صورت بده

یعنی تردید وشك را فراموش مکن زیرا او مردکار نیست هرچند ادعای عکس این موضوع را میکنند .

بظاهرش نگاه نکن آدم خوبیه

یعنی نتیجه‌گیری وتطابق بین ظاهروباطن اشخاص همیشه ملاك خوبی یابدی آنها و صحیح نیست .

بعد از اینکه ازآسمان میافتی بخانه خود بیفت

البته این بزرگترین تصادفات است ولی در اینجا منظور آنست که هنگام تنزل مقام گوشه‌گیری اختیار کن تا از زخم زبان مردم آسوده باشی .

بعد ازچهل سال گدائی هنوز نمیدونه شب جمعه کیه

کنایه ازکسانی است که با تمام تبحر و ممارستی که در کاری دارند دچار اشتباه گردیده ولازمه اصلی موضوعی را بخاطر ندارند .

بعد ازچهل سال مهتری دیگه توبره گم نمیکنه

منظور آنست که بی‌استعدادترین مردم‌هم دراثر تمرین وممارست عادت‌بانجام کاری میکنند .

بعد از خرابی بصره

کنایه از آنست که دیر بفکر افتاده‌ای و کار از کار گذشته است که بدان شروع نمائی .

بعد از رنج راحت است

درهر حال دوران سختی و رسیدن فراغت امکان پذیر بوده وقطعی است .

بعد از هفت کُرّه تازه ادعای بکارت

منظور کسانی هستند که ادعایشان منطبق با حقیقت نمیباشد و بصرف ادعا نمیتوان دیگران را که آگاهی کامل ازموضوعی دارند فریفت .

بعد سیری تازه لقمه پنج سیری

مقصود آنست که ازاین امر همگان اطلاع کافی کسب کرده‌اند وتو نمیتوانی آنها را فریب بدهی .

بصاحبش وفا نکرد که بما بکنه

مقصود بباد رفتن ثروتی است که بارث رسیده و زود ازبین رفته است .

با علت باید جنگید نه با معلول

یعنی باید ریشه را جستجو کرد وازبین برد والا هر ریشه‌ای بنحو خودامکان دارد سبز شود یا نتیجه‌ای که بدست میآید قهری است .

بسرمایه نباید دست زد وسود طلب کرد

کنایه از آنست که اطمینان خاطرموقعی حاصل میگردد که سرمایه اصلی حفظ شده باشد .

بغدادم خرابه

یعنی بسیار گرسنه‌ام ونیازمند

بعضی سبیلو برای این میذارن تا معلوم شود چی خوردن

این کنایه ازکسانی است که برای هرکار منظور خاصی دارند و در هرکاری جنبه تظاهر را رعایت مینمایند .

بعضی وقتها صرف درسکوت است

بخصوص وقتی احساس ضعف میشود تا بدست آوردن فرصت مناسب باید سکوت را رعایت نمود .

بعضی وقتها هست که دو دو تا پنج تا میشود

مقصود آنست که حسابها غلط از آب درمیآید وبا حقیقت منطبق نیست .

بعضی وقتها یك کار بیش ازهزار اشتلم وهارت و پورت تأثیر داره

یعنی اگر مشاهده بکنیم می‌بینیم که کار بموقع اثری بیش ازتهدید و ازخود تعریف کردن دارد .

بعضی‌ها چون نفس میکشند خیال میکنند زنده‌اند و حال آنکه عملا مرده‌اند

یعنی بظاهرزنده‌اند درحالیکه اثری‌ازحیات‌واقعی‌مشاهده نمیشودو دلخوشند که بزندگی ادامه میدهند .

بعضی‌ها نون خریت بعض دیگر را میخورند

منظور آنست که صرف عدم اطلاع باعث استفاده دیگری است و حال آنکه حقیقت امرچیز دیگری است که ازنظر آنها دور مانده است .

بعضی‌ها هستند برای اینکه گشنشون نشه از نهشون درمیارن میذارن دهنشون

واین‌نشان دهنده میزان‌زیادی خست کسی‌است که مال‌وثروت بیش‌ازهرچیز دیگر برای او اهمیت دارد .

بفرما وبنشین وبتمرگ هرسه یك معنی داره

منظور طرزگفتن واستعمال کلمه است که برخورنده باشد یا نباشد .

بقاطر گفتن پدرت کیه گفت مادرم مادیونه

و این مصداق کسی است که از حقیقت‌گفتن شرم دارد و بدیگری که بچشم دیگران از ارزش بیشتری برخورداراست اتکاء دارد .

بقدر روغنش مسکه میزنند

مقصودآنست که از هرکاری باندازه توانائی و حصول نتیجه‌آن باید انتظار داشت .

بقدر دوغت پنبه میزنند

منظور آنست که درهر کاری معادل زحمتی که کشیده‌ای توقع مزدداشته باشی.

بکار خدا دست نمیتوان زد

واین نشانه قبول هرنوع چیزی است که برانسان مقدر شده است .

بکاهل گفتن کوچ تازه خوابید

یعنی برای تنبلی و تن آسائی زمان را مفت خود دانست واز آن بنفع خود استفاده کرد .

بکاه و کنگر کسی ضرر نمی‌رساند

کنایه از آنست که این عمل برای هیچکس زیانی ندارد .

بکچل گفتن چرا زلف نمیذاری گفت من از این قرتی بازی‌ها خوشم نمیاد

منظور در دست نداشتن مایه اولیه است وعذر بی مورد تراشیدن .

بکچل گفتن شُستی گفت بافتم

مقصود نشان دادن زرنگی است وازعهده کار زیادتر ازانتظار برآمدن

بکس کسونش نمیدم بهمه کسونش نمیدم

شا بیاد با لشگرش آیا بدم آیا ندم

مقصود نشان دادن توقع زیادی از خواستگارها وبالا بردن مرتبه دختریست که درسنین ازدواج است .

بکُشید وخوشگلم کنید

بعضی ازکارهای آرایش قابل تحمل همه نیست.واین جمله درمواردی استعمال میشود که هدف اصلی درنظراست وتوجهی بوسیله مبذول نمیشود .

بقال بیکار جنسهای خود را وزن میکنه

چون بیکار نشستن خلاف عادت است وبنابراین بهرنحوی که شده خود را مشغول میسازد .

بکِش پشت دوری

منظور ازآنست که اگر باین موافق نیستی میتوانی بهر نوع که میخواهی

جبران مافات بنمائی .

بشکار شغال میروی سامان شیر کن

منظور آنست که درهرکاری اطراف وجوانب وخطرات احتمالی را از نظر دور نداشته باش .

بکلانی داخل خریداران یوسف شدن

یعنی برای انجام کاری ازمایه کافی برخوردار بودن .

بکوب بکوب همانست که دیدی

یعنی با سروصدای فراوان دراطراف هرموضع اصل آنست که درك نموده‌ای واضافه بر آن چیزی نیست .

بگدا گفتن خوشامد توبره کشید پیش آمد

منظور آنست که کسی بیش از آنچه که برای او درنظرگرفته شده است برای خود حدی قائل است .

بگربه مرتضی‌علی میماند هرجورولش کنی چهارچنگولی بزمین‌میاد

مقصود کسانی هستندکه بهر طریق راه استفاده و برخورداری از سود را جسته‌اند .

بگردن او نا که میگن

منظور آنست که ما هم شنیده وازصحت وسقم آن اطلاعی نداریم .

بگرگ گفتن چوپون شده‌ای زد زیر گریه که میترسم دروغ باشد

زیرا این امرغیرعادی‌است ووقوع آن هرگونه شبهه‌وشك وتردیدی راباعث میگردد .

بگنجشك منار حواله‌دادن گفت به چیز بگو که بگنجه

مبالغه و اغراق تاحدی قابل قبول است که کم آن قابل لمس باشد وگرنه هرچیزی را که محلی برای آن متصور نباشد میتوان گفت .

بگفت غماز گیرند اما رها نکنند

یعنی احتمال آنکه گوش بحرف کسی برای انجام کار بدی نمایند زیاداست

وبرای کار خوب کم .

بگمانم خانم بود

مقصود عمل زشتی است که خانم مرتکب شده وکنیز جرات بازگو کردن آن ندارد واین موضوع درموارد نظیر وبرای هرکاری عمومیت دارد .

بگمراه گفتند نامت چیست گفت رهبر

کنایه از کسی‌است که نتواند خود راه راست برود وبغلط پندارد که دیگری را راهنمائی میکند .

بد جائی رو چسبیده و ور نمیاد

کنایه از آنست که انگشت روی‌کاری گذاشته وباین آسانیها دست از مخالفت برنمیدارد .

بکاهل کار فرمایند نشنود

یعنی‌بعُذری متعذر میشود که از زیربار شانه خالی کند .

ببزرگی‌خودتون نگاه‌کنین او نکه اختیار زبونش دست خودش نیست ونمی‌فهمد چی میگه

بعضی اشخاص مراقبت نمیکنند که چه میگویند وآیا حرفشان برخورنده است یا خیر واین اشاره بدانهاست .

بگذار وسطش باد بخوره

کنایه از آنست که فرصت‌کافی‌برای انجام‌کاری یا پرداخت چیزی میخواهد

بگوش گفتند چرا فربه نشوی گفت بسکه سخنان عجیب میشنوم

مقصود تعیین اثر سخن خلاف وتأثیر آن برانسان است .

بگو مبین‌چشم برهم میگذارم بگومشنو پنبه در گوش فرومیکنم‌لیکن اگر گوئی نفهم نمیتوانم

تجاهل برای هرکسی امکان ندارد ومورد قبول همه نیست .

بگیتی زآب وآتش چیره تر نیست

یعنی ایستادگی درمقابل این دوعنصر وقتی خطری را پیش میآورند امکان

کمی داردوجز با وسیله نمیتوان بمقابل آن برخاست .

بگیر خدا بر کتشو میده

کنایه از آنست که اگر مقدار کمی عرضه مینمایم ولی رزاق بمقدار کافی آنرا میرساند .

بلا در تاخیر است

منظور آنست که تاخیر در هر کاری که کلیهٔ جوانب آن رعایت شده روانیست زیرا ممکنست همین تاخیر آفات جدیدی را بهمراه داشته باشد .

بلبلان خاموش وخر عرعر کند

مقصود وقتی است که صدای ناهنجار شنیده ویا سخن نابجائی گفته میشود .

بلبل هفت تا بچه میزاد یکیش بلبل می‌شه بقیه‌اش سسکه

و این اشاره بکسی است که کودکان زیاد دارد و از میان آنها یکی با دیگران ازحیث عقل وهوش تفاوت محسوس دارد .

بلد نیستم و نمیدانم راحت جانست

این اندرز بکسانی است که راحت طلبی را بردیگر چیزها ترجیح میدهند والا علم بهرچیزی ولو آنکه باعث درد سر شود پوشیدنی نیست .

بلعنت خدا نمیارزه

منظور نشان دادن بی‌ارزشی وبدی جنس یا کاری است .

بلکه من کاشته بودم بلکه تو هم درآن شتر چرانده بودی

منظور بظهور رسیدن احتمالات و بوقوع پیوستن فرضیات است که البته بصرف بآن کسی را نمیتوان مورد عتاب قرار داد .

بلند شو خودتو جمع کن

یعنی دیگر دراین باره صحبت نکن و مراقبت نما که موضوع عنوان شده را دیگر خریداری نیست .

بله و بلا

پس ازآنکه دل صدا کننده را بشور انداختند تازه جواب میدهند واین

ناسزا را میشنوند .

بمال دنیا دو دستی چسبیده

کنایه از کسی است که مال دنیا درنظر او با ارزش است و دل بریدن از آن مشکل .

بلند پروازی عاقبتش زمین خوردنه

یعنی زیاده طلبی بیش ازحد شکستش حتمی است .

بمال مفت رسیده که اینجور خودشو هلاك میکنه

چون زحتمی برای رسیدن بمالی متحمل نشده است بنابراین بی حساب خرج میکند وبی آنکه اصولی را در نظر داشته باشد بکار خود مشغول است .

بماه میگه تو درنیا که من دراومدم

یعنی فوق‌العاده وجیه است و دیگر لزومی نمی‌بیند که با وجود او ماه هم طلوع نماید .

بمرغه گفتن چرا دندون نداری گفت دادم سبزی گرفتم

مقصود علاقمندی طیور است بسبزی که مورد علاقه آنها قرار دارد .

بمریض ومجنون حرجی نیست

مقصود آنست که باین دوایرادی وارد نیست وعذر موجه دارند .

بمرگ میگیره که بتب راضی بشه

یعنی حد اعلا را پیشنهاد میکند که بحداقل راضی گردد واین سیاستی است که ما هر روز با آن مواجه هستیم .

بمن محل سگ هم نذاشت

واین کنایه از کسی است که بی‌اندازه باو بی‌اعتنائی وبی توجهی شده است.

بمیرو بِدَم

واین کار کسی است که هرگونه عذری را قبول دارد وانجام کاری موردنظر اوست نه طریقه رسیدن بآن .

بگرد تا بگردیم

یعنی خودرا ازهرجهت آماده مقابله ومبارزه بساز

بناگوش آکنده

منظورگوش کسی است که ازاین حرف‌ها زیاد شنیده وبآن آشنائی دارد .

بنام ما و بکام تو

مقصودآنست که اختصاص بما یافته ولی توازآن استفاده میبری

بلائی بروزگارت بیارم که تیکه بزرگت گوشت باشه

یعنی بروزگارت بلای بسیار بزرگی میآورم که گفتنی وخیال کردنی نیست.

بمن مربوط نیست اما آخرش دودش تو چشم خودت میره

کنایه‌ازآنست که هرچنددخالت درکارتوبیمورداست ولی‌ازنظرخیرخواهی بدان که نتیجه عمل بد بخودت برمیگردد .

بند وآب دادی

کنایه ازکسی است که بدون اراده اسراری را فاش نموده است .

بنعل وبمیخ میزنه که کسی ازکارش سر درنیاره

کنایه ازآنست که گاهی باین اشاره دارد وگاهی بآن و از اینطریق از همه اصل واقعه راپنهان میدارد .

بگیر و ببند بده دست پهلوون

یعنی همه چیز را برای استفاده دیگران آماده کن وبرای آنها که مدعی انجام کاری هستند فقط ادعا را باقی بگذار .

بکدام سازت برقصم

یعنی هرلحظه تصمیم جدیدی میگیری و من نمیدانم چطور باید با تو رفتار کنم که مورد پسند تو قرارگیرد .

بنده زرخرید آزادتر ازبنده شکم است

زیرا برای اولی میتوان آزادی قائل شد و برای دومی نمیتوان حدی تصور نمود .

بنده شناسی خداشناسی است

هر کس که بداند کس دیگر بحقیقت چه کاره است میتواند پی بوجود بزرگتر ازاوهم ببرد .

بنگر که چه میگوید ننگر که می گوید

باید حرف صحیح از دهان هر کس بیرون بیاید قابل قبول باشد .

بنوش و ببخش و برای روز پیریت هم بفکر باش

بسیار خوب زندگی کن و احسان بنما تا حدی که در روز پیری محتاج کسی نشوی .

بنویس بگذار خطت خوب شود

مقصود آنست که این امر برای من بی اثراست وفقط یاد داشت کردن ونوشتن بدرد تو میخورد که خطت خوب گردد .

بنویس روی یخ بگذار جلوی آفتاب

کنایه از آنست که از کار عبث خود نتیجه‌ای بدست نخواهی آورد .

بوریایت چندگزی است

مقصود ارائه چیزی است که بدان افتخار میکنی یا آنرا وسیله انجام کاری میدانی .

بوزینه‌را چه بنجاری

کنایه از کسی‌است که‌کاری‌را برعهده گرفته و درعمل باشکالی برخوردنموده که راه چاره را نمی‌داند .

بوسه با پیغام نتوان فرستاد

یعنی رعایت تهیه اسباب را نکرده و بوسیله جایگزین کردن وسیله‌ای انتظار داری نتیجه مطلوب بدست آید .

بوم از تربیت هزار دستان نشود

اینهم عقیده کسانی است که تربیت را مؤثر نمیدانند .

بوی حلواش بلند شده

یعنی مرگ او نزدیک است.

بوی خون ازحرفهاش بلندمیشه

یعنی زیادتر از ظرفیت خود یا درباره موضوعی که صحبت در اطراف آن روا نیست سخن میراند که باعث بباد رفتن سراو میشود .

بوی گل را از که جوئیم از گلاب

منظورآنست که با بوئیدن هر عطری از گل آن عطر یادخواهیم کرد و این کنایه ازآنست که اگراصل موضوعی‌از دست ما خارج شده است با آثاراومیتوان یاد اورا همیشه زنده نگاهداشت .

بوی مشک پنهان نمی‌ماند

همانطور که هر کار بکنند بوی مشک آشکار میشود اگرهنرمندی را از نظرها هم دور بدارند باز نیز اوگم نمیشود وبردیگران عرضه میگردد .

بهر چمن که رسیدی گلی بچین و برو

مقصود آنست که پای بند چیزی مباش وخود را بهیچ چیز علاقمندنگردان

بهر دو نان منت دونان چرا

یعنی عزت نفس خود را حفظ کن وبرای سیر کردن شکم خود منت دیگران خاصه اشخاص پست را مکش .

بهشت بسرزنشش نمیارزد

اگرترا وعده‌بس‌زیباهم‌بدهند هنگامی که پای شماتت بمیان آید ازآن باید گریزان بود .

بهشت در زیر پای مادران است

واین تعیین کننده ارزش مادری است .

بهشت را ببها نمی‌دهند ببهانه می‌دهند

مقصودآنست که بهشت‌را نمیتوان خریداری کرد بلکه پاداشی‌است درمقابل اعمال خوب .

بهشت را بهشتی اگر دنیا را نه هشتی

منظور آنست که علاقه بدنیا و کارهای ناصواب باعث از دست رفتن پاداش خوبست .

بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است

این اندرز که دراصل عدم صحت آن بثبوت رسیده کنایه از آنست که درهمه جا بیعدالتی وجود دارد وهمه جا بیکدیگر کم وبیش شباهت دارند .

بهر زبونی بود راضیش کردم

یعنی بالاخره توانستم بهر طریق ممکنی او را متقاعد وموافق سازم .

بهزار دلیل اول آنکه باروت نداشتم

کنایه از آنست که برای خود دلایل قانع کننده زیاد دارم .

بهش نخند که بسر تو هم میآد

مقصود آنست که دیگران را بمخسره نگیر که عیب و وضع آنها ممکنست دامنگیر تو نیز بشود .

بهیچ آبی نمی‌خیسد

منظور آنست که کوشش دراین راه بیفایده است .

بی آبی نمودن

بعد لعابی کردن وبی آبروئی در آوردن .

بی ادب با هزارکس تنهاست

مقصود آنست که با وجود کثرت اطرافیان هربی‌ادبی تنها خواهد ماند واثر آنرا خواهد دید که‌اهم آن گریز دوستانست که بی‌ادبی آنها را آزار داده است .

بی‌انصاف رامثل اینکه تخمش را میکشند اینهمه‌دادوفریاد راه انداخته

و این کنایه از کسی است که سروصدای فراوان راه انداخته و همه‌کس را آگاه ساخته است .

بی انصاف هم از توبره میخورد هم از آخور

یعنی همه جوره مشغول چاپیدن واستفاده بردن ازدیگرانست و رحم ومروت

باز دارنده اونیست .

بی تنبوره میرقصه

یعنی بهانه لازم ندارد وخود بخود واردگود میگردد .

بی خبر شاد و دنیا فسرده است

یعنی درحالیکه همه‌جا غم فراگرفته اواز همه‌جا بیخبراست وشادمانی میکند

بی‌خود و بی جهت دنبال اون افتادیم که چیزی بماسه

کنایه از کسی که بامید سود بردن از کسی متابعت کند و چیزی از او یا از روش اوعاید نگردد .

بیدی نیست که از این بادها بلرزه

حاکی از کسی است که در مقابل شدائد تاب مقاومت دارد و برای او عقب نشینی مفهومی ندارد .

بیروغن سرخ میکنه

کنایه از کسی‌است که بدون وسیله فقط دراثرتجربه قادر بانجام‌کاری‌میباشد.

بی زر بی پر

عقیده‌کسانی است که در این دنیای پهناور هیچ چیز را مهمتر از ثروت نمی‌انگارند .

بیژن را ازچاه درآورده

منظورآنست که کار مهمی انجام داده است که درهرحال چشمگیر است .

بیشرمی ازآن بزرگتر نیست‌که بچیزی دعوی کنی که بدانی وآنگاه دروغ ازآب درآید

کنایه ازکسی است که هنگام‌آزمایش ازآنچه داشتن‌آن مورد ادعای اوست نتواندآنرا باثبات برساند ونزد همگان خجل وشرمسار‌گردد .

بیضه درکلاه دارد

کنایه ازآنست که بسیار با احتیاط است .

بیضه درکلاه شکستن

یعنی رسوا کردن است .

بی علت قمی و بیفکر خراسانی است

کنایه از کسی است که درکار اوحساب و کتابی وجود ندارد و بصرف ادعا قادر بانجام هرکاری است که پیش بیاید .

بیقین خود هم شك داره

واین حد اعلای شکاکی است که انسان چیزی را ببیند ولی درباور کردن آن دچار تردید گردد .

بیك تیر جستی تو از کارزار

منظور کسی‌است که با برخورد با اندك ناملایمی‌جا خالی‌میکند وتحت‌تأثیر آن قرار میگیرد .

بی پولی است وحلقه درگوش فلك کند

مقصود آنست که نیازمندی مالی زبان انسان را کند میکند که البته عمومیت ندارد .

بیکار مشتهی بصحت نزدیکتر از تندرست بی اشتها که آن صحت میافزاید واین رنج

همنشینی و مجالست کسیکه تمایل زیاد باین همنشینی نشان میدهد ارجح بدانست که تمایلی برای این مصاحبت ندارد .

بیگاری به از بیکاری (۱)

یعنی کار بیمزد کردن از بیکاری بهتر است، زیرا دراینصورت لااقل سرگرمی پیدا میشود .

بی گدار بآب زده است

یعنی بی مطالعه و از روی هوی وهوس خطرات احتمالی را استقبال نموده است .

۱- بیماری .

بیلش هزار من آب ورمیداره

یعنی بسیار مقتدروتواناست وبا دیگران تفاوت بسیاری دارد .

بیمار عشق را بطبیب احتیاج نیست

واین بیماری فقط با وصال معشوق علاج پذیر میباشد .

بیمایه فطیر است

یعنی بدون سرمایه گذاری یا از کیسه خرج کردن نتیجه مطلوب عاید نخواهد شد .

بیله دیگ بیله چغندر

کنایه از آنست که فقط این فکر با این نتیجه مناسب است وفقط این شخص قادر است اینکار را انجام دهد .

بین این همه مرغ یك خروس لازم است

یعنی بین این همه آدم ناشی یك کاردان از اهم واجباتست گرچه مثل میگوید که بین اینهمه مؤنث ولو یك مذکر برای تولید نسل ضروری است .

بین دو پلاس در زمین است

کنایه ازناداری وتهی دستی زیاد است .

بینوائی درگدائی است

منظور آنست که هنگامی بینوائی آشکار میشود که دست بگدائی برده شود.

بینوائی نتیجه شرمگینی است

یعنی هنگامی که توقع همگان را با علم بعدم توانائی ایشان درپرداخت وام میدانیم عاقبت نتیجه‌ای جز از دست دادن سرمایه اولیه ببار نخواهد آورد .

بینی بدیوار آمدن

یعنی ازهرسو ناامید شدن

بینی پاك كن پس حدیث ما کن

یعنی درابتدا بفکر تمیزی خود باش سپس از ما گفتگو بمیان آور .

بی وزیر کار راست نیاید

چون قادر نیستیم بتنهائی ازعهده همه کارها برآئیم بناچار باید کسی ما را

کمك کند .

بیوفائی دیدن و گرمی نمودن مشکل است .

یعنی کسی را که میدانیم بعهد خود وفا نکرده است بهمانگونه که سابقاً از او استقبال میکردیم وباو راغب بودیم پذیرا نمیشویم .

بیوه را که دست ببند بری درد دلش باز میشود

یعنی کسی که همسر خود را از دست داده یا رها کرده است همیشه آمادگی بیان چگونگی جریان را دارد .

بعضی مشتعلند و بتفی خاموش

کنایه از آنست که بظاهر نباید توجهی‌داشت زیرا ظاهراً جوشان بنظرمیآیند ولی باندك چیزی ازجوش وخروش می‌افتند .

بهیچ صراطی مستقیم نیست

کنایه از کسی است که هیچ پیشنهادی را قبول نمیکند و هیچ راهی را نمی‌پسندد .

بوقشو زدن

یعنی همه از راز او با اطلاع شده‌اند .

بگو رفیقت کیست تا بگویم تو کیستی

چون رفیق و دوست را بمیل خود با اخلاقی شبیه بخود انتخاب میکنند اگر ترا هم نشناسند از روی همدمان تو میتوانند قیاس نموده ترا بشناسند .

بلغمی مزاجه

کنایه ازکسی است که متلون المزاج میباشد و میتواند هر لحظه برنگی در آید .

بِتَرکی روخبر کن

کنایه از آنست که زیاد وبحد افراط خورده‌ای .

بِتَرکی که هرچه میخوری سیرمونی نداری

یعنی فوق العاده بنده شکمی و آنرا می‌پرورانی .

با یك تیر دو نشان میزنه

کنایه از کسی است که با یك عمل دو استفاده میبرد .

باباش یکشاهی یکشاهی جمع کرد حالا که تو پول افتاده اینجوری توش غلت میزنه

کنایه از آنست که خود زحمتی برای بدست آورن مال برخود هموارنکرده است و اینهمه مال ازپدریکه باخون جگر و امساك پول جمع کرده باو ارث رسیده است .

بد جوری گرفتار شده نه راه پس داره نه راه پیش

یعنی ببن بست رسیده و بمخاطره افتاده و راه گریزی یا چاره‌ای برای او نمیتوان یافت .

بخیالم که تو بیداری

حاکمی از کسیکه خانه‌اش را دزد زده بود میپرسد چرا خوابت برده بود جواب می‌شنود خواب امر طبیعی است و این توهستی که باید بوظیفه خود عمل میکردی و بیدار میماندی نه من .

بشکار میگه بدو و بتازی میگه بگیر

یعنی وضع خود را دراین وسط روشن نمیسازد وتکلیف دیگران را معلوم نمی کند زیرا با هر دو روی موافقت نشان میدهد .

بگربه گفتن کثافت تو درمونه یك مشت خاك ریخت روش

منظور کسی است که بداند از عملش دیگران استفاده میبرند ولی بخل باو جازه هیچ کاری جز مانع شدن نمیدهد .

بوی پیاز داغ نعنا داغ تو این خونه بلند شده

کنایه از آنست که درآتیه نزدیکی دراین منزل عروسی برقرار میشود .

بیخود ننه من غریبم درنیار

کنایه از آنست که بیهوده خود را حق بجانب یا مستحق کمك نشان مده و حس ترحم ما را برنیانگیز که بی‌فایده است .

بخت که بر گرده پالوده دندون میشکنه

منظور هنگامی است که بدون دلیلی دچار گرفتاری میشویم و از کوچکترین چیزی صدمه می‌بینیم .

بکیشی اومدی و بفیشی رفتی

منظور آنست که بمختصر چیز ناملایمی میدان را برای دیگران خالی کردی.

با یك مثقال کثافت میخواد منار جنبو نو ملوث کنه

یعنی وسیله کامل دراختیار ندارد ولی هوس بزرگ درسر میپروراند .

بهش نمیشه گفت ازاینجا پاشو اونجا بشین

کنایه از کسی است که کوچکترین سخنی برای او برخورنده وناگواراست واوقاتش بهمین سبب تلخ میگردد ومیرنجد .

بشر خودشو بمرگ نزدیك میکنه

کنایه از آنست که هر آرزوئی برآورده میشود و هرزمان که میگذرد قدمی بمرگ نزدیکتر میشویم واز آن غافلیم .

بخواب خرگوشی فرو رفته

منظور کسی است که غفلت وبیخبری زیاد اورا فراگرفته است .

بهیکلش نگاه نکن زیر دمش سسته

یعنی جثه او وظاهر فریبنده‌اش ترا نفریبد که عاری از حقیقت محض است.

بیچاره آن کسی است که درفکر چاره نیست

کسی که برای رفع مشکل خود عملی انجام نمیدهد در حقیقت از بزرگی اشکال بی خبر است واوست که ازاین امر صدمه می بیند .

بالاخره کاریش میکنیم وبلائی بسرش میاریم

کنایه از آنست که بفکر آن هستیم و درباره آن تصمیمی میگیریم که مقتضی باشد .

بالاخره تمام کاسه وکوزه‌ها سرما شکست

یعنی بالنتیجه ما را دراینکار تقصیرکاردانسته وهمه گناهها بگردن ماگذارده شد.

بد ذاتیش درسته

کنایه از کسی است که بموقع میداند چه بکند وچطور باید تصمیم نهائی را بگیرد.

برای اون میشه طشت و بادیه را هم گرو گذاشت

واین نشانه عزیز بودن کسی وفداکاری انسان در راه اوست.

بپای چون توئی نبافته‌اند

منظور آن است که مرد این میدان نیستی وازعهده آن برنمیائی.

بحرف ما نه خری وامیکنه ونه خری می بنده

مقصود آنست که بمیل واراده خود کاری انجام میدهدو بگفته ماعملی انجام نمیدهد

با تیغ و کرباس بدیدن کسی رفتن

یعنی ازهرجهت مطیع فرمان او بودن و باتضرع از کسی بخشش خواستن.

بوسه داد و کنار گذاشت

مقصود آنست که از ادامه این کار چشم پوشی کرد.

بخار پائینش زده ببالاش

مقصود آنست که در اثر گذشت زمان نیروی خود را از دست داده است وپرحرفی مینماید.

بو درکرده و تغار هم شکسته تازه طلاقم میخواد

کنایه از آنست که در عوض قبول تنبیه ادعای دیگری دارد.

بوی بد در نکن تا مجبور نشوی عود بسوزانی

مقصود آنست که کاربدی نکن که مجبور باشی برای جبران آن کاری انجام دهی

بازار شام شده اینکه اطاق نیست

منظور آنست که بسیار درهم ریخته وشلوغ میباشدو در آن هیچ نظم وترتیبی بچشم نمی خورد.

بحکیم میروی دواست بملا میروی دعاست

مقصود آنست که بهرحال کامروا میشوی وشاهد مراد ابنحوی در آغوش میگیری

بدبختی این حسن را دارد که دوستان حقیقی را میشناساند

منظور آنست که در هنگام سختی و بدبختی بیشتر دوستان یکرنگ بکمک ومساعدت ما می‌شتابند .

بدترین خصلت کریم ترک عملش است و بهترین شیوهٔ لئیم ترک عملش

مقصود آنست که این عمل در دو حال مختلف اثرات متفاوتی دارند که یکی ناپسند و دیگری بسیار پسندیده است .

بهترین دوستان کسی است که با تغییر روزگار تغییر نکند

منظور آنست که گذشت زمان واتفاق‌افتادن حوادث باعث نگردد در دوست حقیقی تغییری ایجاد شود .

بعد از هفت تا دختر کور که خدا ترا بما نداده

مقصود آنست که بیش‌ازحد توانائی ما انتظارداری بتو توجه کنیم درحالیکه سببی برای آن نمی‌یابیم .

بریش خود می‌خندد

مقصود آنست که در اثر اشتباه گرفتن کسی بجای خود بحرکات او با نظر تمسخر مینگرد .

بی بته است (۱)

منظور آنست که بسیار بیعرضه است وکاری از او برنمیاید .

بچه شوهر مثل تیغ تو چشم آدم فرو میره

فی‌الواقع همه‌کس امکان دارد مخالفتی با انسان داشته باشد و منحصر بفرد خاص با نیت معینی نیست .

بذار خودم‌رو جاکنم اونوقت ببین چه‌هاکنم

منظور آنست که تا وقت جلب اطمینان کار های خوب از من نخواهی دید وهنگامی که این اعتماد جلب گردد آنوقت جنس خود را بروز میدهم .

۱- بی بخار .

بزن بر طبل بیعاری که آنهم عالمی دارد

مقصود آنست که خونسردی وعدم اعتنا وتوجه برای خود قابل ملاحظه است.

بسگ ایلیاتی میماند دلش را بآب پنیر خوش کرده

منظور آنست که مختصر احسانی او را راضی وخشنود میسازد .

باکولی بجوال رفتن کار سگ است

مقصود آنست که در این مبارزه خود را حریف وهمتای تو نمیدانم .

باران سفید از ابر سیاه می بارد

منظور آنست که امید از نومیدی حاصل میشود .

بترس از تون تابی که حمامی شده باشد

مقصود آنست که چون ظرفیت ارتقاء مقامی را ندارد همکاری با او مشکل است.

بسکه خوش دست و پنجه است از دیوار سفید کاری هم بالا میرود

منظور آنست که بهتر عیوب او در کار پیدا میشود .

بزن بکش بگو تریاکی بود تریاک بهش نرسیده مرد

مقصود آنست که بهانه کافی برای از بین بردن من در دست داری .

بشتر مرغ گفتن بپر گفت شترم گفتند بار بر گفت مرغم

این اشاره بکسی است که از نام خود سوء استفاده میکند وبرای نکردن هر کاری عذری میاورد .

بوقلمون صفت است وهرساعت برنگی در میاد

در بین طیور این خاصیت بوقلمونست که میتواند هر لحظه رنگ خود را عوض کند واین کنایه از کسی است که هردم عقیده خود را عوض میکند .

بعضی‌ها دوستیشان خطرناکتر ازدشمنی است

بدلیل اعتماد و اطمینانی که از کسی جلب کرده‌اند خود را دوست واقعی نشان داده‌اند وحال آنکه موقع ضرورت عکس این امر را ثابت نموده‌اند .

بو نه . . . ترکی میگیره

مقصود آنست که ایرادهای بیهوده وسر وته میگیرد

بو نه آدم بو گندو نون جو خوردنه

منظور آنست که برای کار ناپسند خود عذر و بهانه میتراشند .

با سونی دم بتله نمیده

مقصود آنست که آدم فهمیده‌ای است و براحتی دچار اشتباه نمیشود و بمخاطره نمی‌افتد .

حرف «پ»

پا پیش بذار ببینم

یعنی دراین مورد پیشقدم وداوطلب شو وجلو بیفت تا ادعای تو برما معلوم شود .

پا جای پای باباش گذاشته

کنایه از کسی است که جای پدر راگرفته یا ازاو تقلید میکند وبهرحال سرمشق اوپدرش است .

پاپای خر دست دست یاسه   عقلم باینکار نمیرسه

حکایت است که مردی بزن خودمظنون بود که درغیاب اوخانه را ترک میکند وکف خانه را گل آلود کرد که اگر زن از خانه خارج شود جای پای او برزمین باقی بماند ازطرف دیگر زن هم که دارای هوش زیادی بود بوسیله الاغی که داشته اینکار را میکرد و در نتیجه از خود جای پائی برجای نمیگذاشت واین سخن مرد درهنگام بازگشت بخانه و دیدن علائم پای خروبودن زن درخانه بود .

پاچه ورمالیده

کنایه از کسی است که درکارها فوق العاده زرنگ است .

پا درهوا گفتن

بمعنای آنست که اصل وپایه محکمی سخنان او ندارد .

پا دریك کفش کردن

یعنی اصرار ورزیدن وبرسر یك حرف بودنست .

پادشاهان را سوگ داشتن محالست

زیرا غم از دست رفتن‌ماحتی برای کسانی که جور کشیده‌اند ممکن نیست .

پادشاهان تخت توانند داد اما بخت نی که در مراتب خدام توانند افزود اما درعمر نی

کنایه ازآنست که شاه هر قدر مقتدر باشد جز آنکه در اختیار دارد عملی نمیتواند انجام دهد .

پادشاه چون راکب شیراست همه را ازاووهم باشد واورا از مرکب یعنی پادشاهی

اگر شاه عادل نباشد وسمتگری پیشه سازد همیشه درفکر شوریدن ملت خود است وازاین بابت نگران .

پادشاه‌و پادشاهی‌همیشه مستقیم باشند چنانچه وزیران بصلاح باشند

اگر مشاورین پادشاه اشخاص بیغرض وبی‌نظری باشند و باو راهنمائی کنند قادر خواهند بود ازانحرافات اوجلوگیری بعمل آورند .

پادشاهی بانبازی نتوان کرد

یعنی کشور و تاج و تخت خود را با وجود دیگری نمیتوانند حفظ کنند خاصه که اگر ستمگر باشد ومردم ازاوناراضی باشند .

پادشاهی بهزل نتوان داشت

چون پادشاهی‌کار جدی است پس درآن شوخی را راهی نیست .

پادشاهی کرده باشم پاسبانی چون کنم

یعنی قسمت اول این اندرزکار چندان مشکلی‌نیست خاصه اگر در شکار دلها موفق باشند و قسمت دوم‌آن ازعهده هر کس برنمیآید .

پادشاهی ترقی نداره میخوام چکار

رسیدن بحد اعلای هرمقامی رسیدن برآخرین درجه است و گذشتن ازآن آسان نمیباشد .

پادشه پاسبان درویش است

بخصوص درحکومتهای مطلقه که اکنون کمتر وجود دارد میزان مسئولیت پادشاه زیادتر است و درهرحال باید ازفکر زیر دستان غافل نماند .

پارسا زادگی ادب نبود

بصرف آنکه پدری دارای صفات پسندیده است پسر او نمیتواند ادعای ادب داشته باشد مگر آنرا بثبوت برساند .

پارسال دوست امسال آشنا

یعنی مدت مدیدی از زمان آخرین ملاقات ما میگذرد .

پارسال گاز میگرفتی امسال لگد میاندازی

مقصود تغییر ماهیت بدون ترك اعمال زشتی است که دیگری مرتکب آن میشود.

پا روی حق گذاشتن

یعنی بجهتی حق کسی را نادیده گرفتن واو را ازحق خود محروم کردنست.

پاسبان دین وملك را تیغ است

یعنی زور درصورتیکه بجای خود مصرف شود باعث نگهداری دین و کشور میشود .

پاش یکیش لب گوره

یعنی سنی ازاو گذشته است .

پاشنه‌اش را یواش کشیدم

یعنی اورا بنحوی مخفیانه ازبین بردم .

پاشنه دهنو کشید و تا میخوردیم بدو بیراه تحویلمان داد

یعنی بدون ملاحظه آنچه را که امکان داشت ما را بنحو قابل ملاحظه‌ای بباد ناسزا گرفت .

پاشو بدجوری رو پوست خربزه گذاشته

مصداق کسی است که بدون مطالعه خطر را استقبال کرده که هر آن بیم سقوط

پاشو از گلیم خودش زیادتر دراز کرده

یعنی حد خودرا نشناخته و زیاده از آن که باید در اینکار جلو رفته وبرای خود ایجاد دردسر کرده است .

پاشو پاشو خودتو جمع کن که هنوز حریفتو نشناخته‌ای

یعنی حد خود را بشناس و زیاده روی مکن .

پاشو فعلا از کفش من بیرون آورده

کنایه از کسی است که مزاحم دیگری است و اکنون مشاهده میشود که او را راحت گذارده‌اند .

پاشو خدا روزیتو جای دیگه حواله کنه

مقصود آنست که مرا بعوض دیگری که بتواند کار ترا راه میاندازد گرفته‌ای وباید بکس دیگری رجوع کنی

پاشو مشرفاتتو جمع کن وحاضر باش که میخوایم بریم

یعنی کفشهایت را حاضر کن وبپوش که قصد رفتن داریم .

پا فشردی بردی

یعنی موفقیت درپشتکار واصرار است .

پاکبازی کار هر کسی نیست

واین صفتی است که هر کسی بآسانی نمیتواند بآن موصوف گردد .

پادشاه هفتم را خواب می بینه

مقصود کسی است که زیاد میخوابد وخواب اوهنوز تمام نشده است .

پالان بزنی چو برنیائی با خر

منظور آنست که درصورت پیدا نکردن خر خودت‌را بجای اوخواهیم گرفت

پالانش را سیخ زدن

یعنی پالان را مرمت کردن و داخل آن کاه گذاردنست .

پالوده جسر

که در زمان خود معروف بوده است وبمعنای ظاهرسازی است .

پای ازخط بیرون نهادن

کنایه ازکسی است که بهنگام دیدن دزدها فقط باین اکتفا نمود که پایش را ازخط بیرون بگذارد و درعمل معنی آن تجاوز ازحدود تعیین شده میباشد .

پای شمع وچراغ تاریکست

منظور آنست که برای همه راه گشائی میکند درحالیکه اطراف خودرا نمی بیند.

پایش روی پایش بند نیست

مقصود ازکسی است که خبری اورا بسیار خوشحال کرده و هرگونه فرصتی را ازاوگرفته است .

پای مار وچشم مور ونون ملا کس ندید

ملانصرالدین معروف بخست بوده است واین هرسه تشابهی است از برای آنچیزکه عملی نمیشود ونادیدنی واحساس نکردنی است .

پاهاش گلی است

یعنی این قضیه باو مربوط میشود و دراجرای آن سهمی دارد .

پاشو جل وپلاستو جای دیگر پهن کن

یعنی محل مناسبی برای اجرای مقصود خود انتخاب نکرده‌ای .

پای مرغتو ببند همسایه‌ات را هم دزد نکن

یعنی بدون جهت دیگران را مورد اتهام قرار مده و عامل اصلی را در نظر داشته باش وسهل انگاری روا مدار .

پته‌اش روی آب افتاد

یعنی اسرار اوآشکارگردید وهمه ازحقیقت مطلع شدند .

پختنی میخوای آجر وحاضری میخوای چماق

واین کنایه ازکسی است که چیزی دربساط ندارد یا از روی تعارف این جمله

رَا برزبان میاورد .

پخته خوار

کنایه ازکسی است که راغب ومایل بچیزهای حاضر و بدون زحمت است وبرای اینست که چپاول مال دیگران حرفه اوست .

پدر خواست وخدا نخواست

یعنی تمایل کسی برای برآوردن منظوری‌علیرغم تلاش زیاد غیرممکن‌شود.

پدر سرمایه ده تن است واستاد پرورنده جان

واین قابل توجه است که یکی بتربیت جسم و دیگری بپرورش روح‌اشتغال دارند وهریك ازباب کار خودسهمی برعهده دارند .

پدر ومادر باولاد بسته‌اند واولاد بسکه

کنایه ازآنست که پدر ومادر درفکرآسایش فرزندمیباشند واو ازاین‌مراقبت دائم فارغ است .

پدر ومادر عاشق بیعارند

عشق ورزیدن یك طرفه بمعنای حقیقی و واقعی خود از طرف پدر و مادر ابراز میشود .

پدر ومادر میوه نایابند

افسوس که درحیات آنها کمترکسی باهمیت وجودآنها پی میبرد .

پدرم پیش چشمم اومد تا اینکارو کردم

منظورآنست که برای حصول نتیجه زحمت بسیاری کشیدم .

پرده‌کس را مدر تا پرده‌ات ماند بجای

مقصود فاش نکردن سرکسی است ومحفوظ ماندن اسرار هرکسی .

پرسان پرسان بکعبه بتوان رفتن

مصداق کسانی است که با پرسش ازپیدا کردن هرراهی وهر مقصودی ولو آنکه بسهولت دردسترس نباشد غافل نمیمانند .

پرسید درد عاشقی بدتره یا بی پولی جواب شنید تنگت نگرفته‌که هر دو از یادت بره

واین مقایسه درباره چیزهای مختلف وتعیین‌مقدار فشاری است که ازهرچیز پیش پا افتاده ممکنست دچارآن گردیم .

پرسیدند تو چه خوب میز نی گفت لقمه

یعنی هنر خاصی ندارد وجز خوردن چیز دیگری بلد نیست .

پر عقاب آفت عقابست

منظورآنست‌که بلای هرچیز ازخود او سرچشمه میگیرد و اوست که درحق خود بدی مینماید .

پرگوی دشمن کام است

زیرا دراثر پرگوئی احتمال اشتباه کردن‌که دست‌آویز دشمنان‌گردد بیشتر است .

پز عالی وجیب خالی

مصداق‌کسی است که‌ظاهراً ازنعمتی برخوردار است درحالیکه باطناً ازآن بی بهره است .

پس ازاول شب تا حالا واست قصه حسین کرد میخواندم

یعنی اصل موضوع در تو تأثیری نداشته و سرسری بآنچه گفته‌ام توجه کرده‌ای .

پس از سی سال چاروا‌داری هنوز الاغ خودشو نشناخته

منظورآنست که با داشتن سابقه زیاد هنوز هم بکار خود وارد نیست .

پس این وسط من آلت فعلم

یعنی اراده و فکر من درگرفتن هرتصمیمی بلا اثر است وفقط باید مجری نظرات دیگران باشم .

پس برین پیش بیاین که آقا کاره‌ای شده

منظورآنست که چون کسی بمرتبه بالائی‌رسیده دیگران مجبور بادای احترام

ولو برخلاف میل خود هستند .

پسته بی مغز چون دهان بازکند رسوا گردد

مقصود آدم بیمایه است که‌سخنی باعث رسوائی‌او وعدم آگاهی اویا بیدانشی او میگردد .

پسر زائیدم برای رندان‌دختر زائیدام برای‌مردان خودماندم سفیل و سرگردان (۱)

منظور آنست که از بوجود آوردن پسر و دختر فایده‌ای ندیدم و همچنان باقی ماندم .

پسر که ناخلف افتد پدر چکار کند

یعنی وقتی علیرغم تربیت صحیح فرزند را از آن بهره‌ای نیست چه میتوان کرد وچاره چیست که اصل‌وجنس خرابست وتربیت ناپذیر .

پرسید نوری خونه است جواب داد نه دختر نوری خونه است گفت این شد نور علی نور

منظور آنست که بنتیجه بهتری دور ازانتظار دست یافتم .

پشت بندش آسه

یعنی اتکاء اوبشخص بسیار با نفوذی است .

پشت چشم برای من نازك نکن

یعنی تکبر وغرور بمن مفروش وازمن رنجیده خاطر مباش .

پشت دست خائیدن (گزیدن)

واین بمعنای افسوس خوردن درموقع ازدست دادن چیز یا موقعیتی است .

پشتش بکوه احده

یعنی کسیکه از پشتوانه خوبی برخوردارست ونقطه اتکاء محکمی دارا میباشد .

۱- پسر زائیدم برای دیگران .

پشت قباله مادرش انداخته

منظور آنست که مالك آن دیگر مادرش است .

پشه لگدش زده

یعنی مریضی او چندان مهم نیست .

پشت گوشش فراخه

یعنی بسیارخونسرد وتنبل است وبرای هرکارعذری میتراشد که انجام ندهد.

پشت هم اندازی کار همه کس نیست

منظور استعدادی است که هرکس برای انجام کاری دارد .

پلاس را باشوشتری پینه نکنند

مقصودآنست که همجنسی هرچیز باید رعایت شود درغیر اینصورت باعث رسوائی است .

پل آنسوی جوی

منظور کار عبث کردن است .

پل اوآنسرآبست

مقصود نابجا قرارگرفتن وسیله ایست که باعث دردسر میباشد .

پل بر دریا نتوان بست

منظورآنست که همه چیز را باید درمد نظر قرار داد وسپس اجرا نمود .

پل خربگیری که میگن همین جاست

مقصودآنست که دراین جاست که آزمایش بعمل میآید وبدیهی است ناتوانی هرکس دلیل عدم موفقیت او ازگذشتن موانعی است که سر راه او بوجودآمده است .

پنبه‌اش را زدند و دکش کردن

یعنی عذر اورا خواسته‌اند وازکار بیکارش نموده‌اند .

پنج انگشت که یك قد نمیشن

منظورآنست که با وجود داشتن خصوصیات مشترك و اصل ونسب واحد

بازبین آنها اختلاف قهری وجود دارد .

پنداری من ماه بستم که اینقدر منو نگاه میکنی

کنایه از توجه زیاد و غیر قابل قبول و تحمل بکسی است که این امر باعث ناراحتی او میشود .

پوست سَرَمو قلفتی میکَنه

یعنی قادر بانجام هر کاری است و هر نوع بخواهد بمن چشم زخم واردمیسازد.

پس اونم رفت قاطی مرغها

یعنی ازدواج کرد و بدرد ما دچار شد .

پشیمانی سودی ندارد

منظور آنست که از پشیمان گشتن فایده‌ای عاید نمیشود و از هر شکستی جز آنکه تجربه‌ای بدست آوریم نتیجه‌ای عاید ما نخواهد شد بهرحال جبران مافات را بطریق صحیحی که ممکنست باید بنمائیم .

پر بیراهم نمیگه

یعنی حرف کسی قابل تامل است وتا حدی قابل قبول وعملی .

پهلوون پنبه

بکسی اطلاق میشود که ظاهراً پهلوان است ولی درباطن جز اینست .

پهناش باندازه بلندیشه

منظور کسی است که زیاده ازحد فربه است .

پشت‌سر من بالا منبر میره و واسه من لغز می‌خونه

کنایه از کسی است که ازغیبت دیگری سوء استفاده نموده وبدی او را نزد همگان برزبان جاری میسازد .

پوست شتر بارخره

منظور آنست که استفاده هرچیز درموقع خود باکمتر از آن امکان دارد .

پوست خرسیکه هنوز شکار نشده را نمیشود فروخت

کنایه از کسی است که هنوز از نتیجه کاری آگاهی نداردولی بدیگران اتمام و نتیجه

گیری ازآنرا اعلام میذارد .

پول با ریگ بیابون پهلوی اون یکیه

یعنی بپول وثروت اهمیتی نمیدهد .

پول بی زبونو دست‌آدم با زبون بده و دنبالش آقا آقا کن

یعنی بکسی قرض دادن و بدنبال‌آن رفتن و برای دریافت‌آن طرف را صدا کردن‌وجواب نشنیدنست .

پول حلال مشکلات است

این موضوع که در کشورهای‌سرمایه‌داری صحیح بنظرمیرسد کنایه‌ازآنست که با ثروت میتوان هرمشکلی جز مرگ را چاره نمود .

پول حلال یا خرج شراب شور میشود یا شاهدکور

که البته بایدحرام بکاربرده شودکه استفاده صحیحی از آن بعمل نیاید وچیز قابل توجهی با آن تهیه نمیشود .

پولدارها بخود کباب بی پولها بدود کباب

بی پولها کمتر موفق میشوندکباب بخورند یا بآنها بدهند ولی از استشمام بوی آن نمیشود جلوگیری کرد منظورآنست‌که بهیچ وسیله‌ای نمیتوان‌آنچه راکه اشاعه پیدا میکند مخفی نگاه داشت.

پولدارها همه چیزشون مفت نموم میشه

زیرا هم بموقع خود وبا ارزانترین قیمت جنس مورد نیازخودراتهیه‌میکنند وهم از دیگران هدیه میگیرند .

پول‌رو رو سنگ بذاری آب میشه

و این عقیده‌کسانی است‌که پول و ثروت را مایه پیشرفت وحل همه چیزها میدانند وهمه‌کس را تصور میکنند توسط پول میتوانند راضی‌کنند .

پول روی پول میره

این یك‌اصل‌اقتصادی درسیستم سرمایه‌داری است که‌هر کس میتواند سرمایه خود را بالابرد .

پول زیاد آدمو هار میکنه

وقتی کسی ظرفیت نداشته باشد زیادی پول چشم اورا کور میکند و مرتکب اعمالی میشود که شایسته هیچکس نیست .

پولش از پارو بالامیره

کنایه از ثروت زیاد کسی است .

پول غول است وما بسم‌الله

یعنی بهیچوجه نمیتوانیم با یکدیگر دریکجا جمع شویم .

پول قلب هر کجا که رود آخر برگردد

زیرا قبول آن برای هیچکس امکان ندارد .

پول واسه خرج کردنه

بدست آوردن مال وثروت تا حدی مجازاست که از آن استفاده بعمل آید

پولو که از دم آب نگرفتم

یعنی پولو بدون زحمت بدست نیاورده و برای هریکشاهی آن زحمت زیاد متحمل شده‌ام .

پول و پله‌ای بهم زده

کنایه از آنست که ثروت قابل توجهی اندوخته است .

پول گرد و بازار دراز

این نشانی محل و وسیله بدست آوردن چیزی را میرساند .

پولو واسه وجود خود میخوام اونکه ازجونم عزیزتر نیست

این‌مثل‌را کسانی میگویند که پول وجان‌را قابل مقایسه نمی‌دانند وارجحیت را درنظر میگیرند .

پدر نداری بسوزه

کنایه از کسی است که سبب بدبختیها را فقر میداند .

پهلوان ازفن خودش زمین میخورد

مقصود آنست که هرچه بدیگری روا داری و در حق او میکنی عیناً بر سر

خودت هم همان میآید .

پهلوان زنده را عشق است

منظور آنست که با آنچه فعلا دسترس داری با همان گذران کن .

پیاده شو با هم راه بریم

منظور آنست که در شرایطی یکسان قرار بگیریم و تند روی بیهوده را کنار بگذار .

پیری است وهزار عیب شرعی وعرفی

وقتی زمانی طولانی بگذرد خودبخود معایبی بروز میکند که غیرقابل اجتناب است .

پیراهنش نو شده خودش را گم کرده

کنایه از کسی است که ظرفیت ندارد وبمختصر تغییری موقعیت جدیدی پیدا مینماید وبهمه فخر میفروشد .

پیران را تبی زمستان را شبی

منظور کمی مقاومت وپایداری درمقابل کوچکترین ناملایم است و امری طبیعی است .

پیرزن را دست بآلو نرسید گفت مرا نرش نسازد

مقصود آوردن بهانه درمقابل حقیقت است وقبول آن .

پیرزن نمرد تا روز بارانی

کنایه از آنست که این اتفاق درحالت بدی رخ داده است .

پیرمرد وسط جوونها وصله ناهمرنگه

منظور آنست که هرقدر هم اشخاص مسن خوش مشرب باشند صحبتشان با جوانها بطور دائم صحیح نیست .

پیر من حس است اعتقادی بس است

یعنی برای العین چیزی را دیده وبدان یقین دارم واحتیاجی نیست که سخن دیگری را قبول کنم .

پیری که شاخ و دُم نداره

یعنی گذشت زمان معنی پیری نیست بلکه علائم آن ولو درسن جوانی بهترین دلیل پیری است که نداشتن حوصله و دلمردگی از جمله آنهاست .

پیر میسازد مریدان بر آن دسته میزنند

یعنی سخنی راپیری میگویدوموضوعی را بیان میداردومریدان آنرا کامل میکنند

پیر نمی پرد مریدان می پرانند

منظور آنست که پیروان دربزرگ جلوه دادن هر کاری پیش قدم هستند و کاری انجام میدهند .

پیری بهزار علت آراسته شد

مقصود آنست که آثار پیری در کسی نمایان گردید .

پیری نداری پیری بخر

همیشه بهرقیمتی که باشد باید سخن کسی را که جلب اعتماد مینماید و راه را بهتر از کس دیگری می نمایاند دراختیار داشت تا آسوده خاطر بود .

پیُزر لاپالونش گذاشتن

مقصود آنست که درحد اوغلو کرده وازاو زیادی تعریف نمودند که مستحق آن نبود .

پیش ازآخوند منبر نرو

زیرا ممکنست نامربوطی ازدهان توبیرون آمده باشد وکسی که واردتراست درمقام تذکر آن برآید .

پیش ازآنکه دشمن بر تو شام خورد تو بروی چاشت بخور

پیش دستی کردن و مراقبت در اینکار متضمن موفقیت و کامیابی است که درهرحال نباید آنرا از نظر دور داشت .

پیش از استاد دکان مگیر

خود نمایی بخصوص هنگامیکه ازاین عمل خبردار شوند کار صحیحی نیست وباید از آن دوری گزید .

پیش نماز که تو باشی وای بحال پس نماز

مقصود آنست که اگر کسی ادعای پیش کسوتی دارد و او را بشناسیم که چه آدم فاجر وفاسقی است بدیگران چه اطمینانی هست .

پیش از روضه خوان گریه میکند

منظور کسی است که قبل ازشنیدن ذکر مصیبت بحال خودگریه مینماید .

پیش ازمرگ و واویلا

یعنی از هر اتفاقی جلوتر میرود و عاقبت آنرا در نظر دارد که امکان وقوع حادثه‌ای درمیان است .

پیش از مؤذن مناره مرو

هرچند که اطمینان بخود داری ومیدانی درکاری بنتیجه خواهی رسید قبل‌از دیگران درباره‌آن سخن مگو .

پیش دروغگو همه‌کس بی جواب

زیرا اطمینانی براست ودروغ بودن خبری ندارد که درباره‌آن بپاسخ گوئی بپردازد یا اظهار نظری بنماید .

پیش روخاله وپس سرچاله

کنایه‌ازکسی‌است که در لباس دلسوزی مقصودی پلید دارد و ظاهر وباطنی متفاوت وغیرقابل اعتماد

پیش رو راه مینماید وپشت سرچاه میکند

یعنی بکاری تظاهر میکند که حقیقت ندارد .

پیش طبیب مرو پیش آزموده برو

یعنی درهرحالی لزوم ندارد بطبیبی مراجعه نمود بلکه دردی است که درمان آن با تجربه دیگران مداوا میگردد .

پیش طبیب منجم‌میشن پیش منجم طبیب پیش هردو هیچیك پیش هیچیك هردو

کنایه ازکسی است که هیچکاره است ولی تظاهر بدانائی میکند ولی هنگام

آزمایش نمیتواند از عهده برآید .

پیش لالها افصح المتکلمین است

یعنی هنر او درنزد بیهنران جلوه دارد واین تعریف نسبیت است .

پیش لوطی ومعلق وارو

یعنی این مراحل را قبلا گذرانده و بمرتبه استادی رسیده‌ام و دیگر حاجتی نیست که خود نمائی کنی یا درباره‌آن اظهار وجود نمائی .

پیش اون دوغ و دوشاب یکیه وفرقی نداره

یعنی حس تشخیص او کم است و برایش تفاوتی ندارد که این کار بخوبی صورت پذیرفته است یا خیر .

پیغمبران را تکبری نیست اگر درخت پهلوی من نیاید من پهلوی درخت بروم

شخصی که ادعای پیغمبری میکرد برای نشان دادن معجزه‌ای زیر سؤال‌قرار گرفت که البته ازآزمایش درست بیرون نیامد ولی چون شخص سریع الانتقالی بود بفکر ادای این جمله افتاد مقصود آنست که‌ادعای بیهوده هنگام آزمایش بخوبی باثبات میرسد .

پیش هرکس روسیاه باشم پیش صاحب علّه که روسفیدم

مقصود آنست که جز خودم کسی که مرتکب این عمل شده است بخوبی از حقیقت آن با خبر است گرچه شاهدی برای اثبات مدعای خود ندارم .

پیشواز گرگ رفتن

یعنی بعلت اشکالی که بروز نموده است نزد دیگری که اطمینانی باو نیست رفتن .

پیل دربیشه است یا پیش شیر

مقصود حدس وگمان درحق چیزیست که بخوبی آشکار است .

پیل درگل مانده را سیه پیل باید تا کَنَد

منظور آنست که وسیله باید متناسب با اشکالی باشد که‌رخ میدهد وقادربانجام

خواسته ماست .

پیمانه‌اش پر شده

یعنی هنگام مرگ او فرارسیده است .

پیه آنرا بتنم مالیدم

منظور آنست که‌ازخطری که لازمه آنست آگاهم وخودرا برای هرپیش آمدی آماده ساختم .

پیه اندر شکم گنجشك نباشد اندر شکم گاو باشد

همانطور که «هرسخن جائی‌وهر نکته‌مقامی دارد» هرچیزهم بنحو مخصوصی درمحلی قرار داردکه باید بآن پی برد .

پیه زیادی‌رو بخر میمالن

وقتی برای چیزی محل استفاده‌ای نباشد بفکراستفاده از آن درهرجای‌دیگر میافتند که بهدر نرود .

پس با این حساب میگی من ازاول هیچ چی روغن نداشتم

منظور کسانی هستندکه حق دیگران را پایمال میکنند و از ساده دلی‌آنها سوءِ استفاده میبرند وبا چرب زبانی فرصت فکر را از دیگران میگیرند .

پیه گرگ بتنش مالیده

کنایه از آنست که برای جلب محبت خود و ازنظرانداختن کسی اقدام غیر عادی بعمل‌آورده است .

پول مثل زن فاحشه است هردم پهلوی یکیست

منظور آنست که‌پول دست بدست‌میگردد و کمتر نزدکسی باقی‌میماندواغلب گفته میشود پول بی وفاست .

پول و ثروت‌همانطورکه‌آسان بدست میآیدآسان هم از دست میرود وفقط خاطره‌ای ازآن بجای میماند

مقصودآنست که بعلت ناپایداری بستگی بمال جائز نیست وفقط بایدازآن بعنوان‌آن‌که در راه صحیح یا ناصحیح خرج شده است یادکرد .

پایش هنوز تو سوراخ موش نرفته

منظور آنست که هنوز باشکال مهمی برنخورده است .

پای فقیر لنگ نیست ملك خدا تنگ نیست

مقصود آنست در تکاپو وجستجو بالاخره مقصود را حاصل میکنند .

پلنگ از گشنگی از کوه بالا میرفت میگفتند زیاد خورده

منظور آنست که درباره چیزی همگان بقضاوت نادرست برخاسته‌اند .

پوست پلنگ اگر میمنت داشت بتن صاحبش دوام میکرد

مقصود آنست که برعکس آنچه تصور میکنند داشتن چیزی همیشه باعث خوشبختی نیست .

پیرها بهوس جوونها بقفس

منظور آنست که بجای افرادجوان که هوس وآرزو در سرمی‌پرورانندپیران بیشتر در این فکرند .

پامو تو یك کفش کردم که باید اینکار بشه

مقصود آنست که باصرار وپافشاری زیاد موفق باجرای عملی گشتم .

پهلوی معاویه چربتر است

کسیکه حقیقت در نظرش مهم نیست و سودی را در نظر دارد همیشه بسود ومنفعت می اندیشد .

پناه برخدا با اون چشمهای سفیدت (۱)

منظور آنست که از حرف خود برنمیگردی واز تصمیم خود منصرف شدنی نیستی .

---

(۱) خیره‌ات .

حرف «ت»

تا ازمحاسبه خود نپرداخته‌ای بمحاسبه دیگران آغاز مکن

منظور آنست که ابتدا باید خودرا نزدخود محاکمه نمود سپس دیگران را .

تا احمق درجهانست مفلس درنمی‌ماند

زیرا در اثر حماقت احمق است که راهی برای رهائی دیگران پیدا میشود و از وجود او سوء استفاده میکنند .

تا این آب جاریست منهم نان میخورم

و این اشاره بحکایتی است که نانوائی بخیال خود سیر کردن مشتری ناشناخته را بمبلغی تضمین میکندغافل از آنکه شکم مشتری بسیارجادار است واین نشانه عدم موفقیت اشخاص زرنگ بی جهت است .

تا بآب نزنی شناگر نشوی

منظور از آنست که تا خطری را استقبال نکنی بمقصود نمیرسی .

تا ببینیم که ازغیب چه آید بیرون

مقصود کسانی‌هستند که‌عقیده دارندسُرنوشتشان‌ازقبل تعیین گردیده و دخالتی درتغییر آن ندارند وهرآن منتظرندکه تحت تأثیر چیزی قرارگیرند .

تا بتوانی سخن کم وبیش مگو

یعنی تا هنگامیکه مطمئن بصحت سخن خود نیستی سکوت را رعایت کن .

تا بدامنه حشر گیر است (۱)

منظور آنست که برای مدت بسی طولانی گرفتار رفع مشکل است .

۱- قیامت .

تابستان پدر یتیمانست

و این بدان معنی است که بهتر میتوان خورد و خوراك و وسائل راحتی را فراهم نمود.

تابوتش را روی دوش اوهم نمیگذارم

واین کنایه از کسی است که باشخص دیگراختلاف شدید دارد که حتی بهنگام عزاداری نیز این اختلاف مرتفع نمیشود.

تا بیائید شما بیائید

واین تعارف نشانه خشنودی است که از آمدن کسی دست میدهد.

تا باشد از این کارها باشد

و این هنگامی است که شخصی بمیهمانی یا عروسی پا میگذارد و رضایت خود را اینگونه بیان میکند.

تا بوده چنین بوده ره و رسم جهانرا

مقصود آنست که این وضع لایتغیر است که البته صحیح نیست وتلاش درمورد واژگونی اساس ستم گری نادیده گرفته شده است.

تا از جات نجنبی چیزی برای خوردن بدست نمیآوری

واین بیان حقیقی است که درهر کاری تلاش برای رسیدن بمقصود ضروری است.

تا پریشان نشود کار بسامان نرسد

منظور آنست که تا حد خرابی کار بطور قطع شروع دوباره سازی توصیه نمیشود واز هرجهت قابل اندیشه کردن ومطالعه است.

تا چشمش باون افتاد آب دهنش سرازیر شد

یعنی بسیار اورا پسندید و رضایت خود را نتوانست پنهان کند.

تا خودت راه را از چاه تمیز ندهی بحرف بزرگتر گوش کن

یعنی تا زمانیکه تجربه کافی نیندوختهای ومستقلا نمیتوانی در موردی اتخاذ تصمیم نمائی با تجربه دارتر ازخود مشورت نما.

تا بکلی خراب نگردد آباد نگردد

فقط تجربه میتواند برخرابه‌های موجود ساختمان جدیدی بنا کند .

تا بوق سگ بگوش او خوندم

یعنی تا صبح وقت خود را صرف قانع کردن اونمودم .

تا بچه گریه نکند مادرش باو شیر نمیدهد

منظور آنست که حق را نطلبیده بکسی نمیدهند و برای گرفتن آن باید تلاش کرد و کوشش بعمل آورد .

تا پا روی دُمش نگذاری آرام است

یعنی تا نقطه ضعف او را بدست نیاورده‌ای واورا نیازرده‌ای اطمینان داشته باش خطری ازجانب اوبرای تو متصور نیست .

تا تریاق از عراق آورند مارگزیده مرده باشد

یعنی درهرکاری هم صبروتحمل جائز نیست بلکه باید زمان و تأثیرآنرا نیز درنظر داشت .

تا تو باشی که دگر آروغ بیجا نزنی

منظور تشخیص موقعیت و زمان سنجی مناسب با هرکاری است .

تو دعوت کنش باش ما باکفش وکلاه میائیم (۱)

مقصودآنست که بدعوت کردن کسی اطمینان ندارند .

تو از تمام دواهای حسن کپسولی

منظور آنست آنچه را که باید برای زیبا شدن دارا باشی دراختیار داری .

تا تیغ وسرخاب ازفرنگ میاد هم مردا خوشگلن هم زنها

منظور استفاده از وسیله‌ای برای خوب جلوه کردنست .

تا تو خاکساری بدان که سروری

واین فضیلت تواضع وقناعت است که هرکس را بلند مرتبه میسازد .

۱- با سر .

تا جان در بدن است امید بهبودی میرود

یأس واز دست‌دادن روحیه درمقابل هرامری که معلوم‌نیست بکجا می‌انجامد درست نیست .

تا چراغ روشن است گاو میزاید

منظور پیش بینی وتعیین زمانی است که بمقصود میرسند .

تا چه ازآب بیرون آید

منظور حصول نتیجه و درك آن برای هرکاری است .

تا حال یك غصه داشتم که چرا ندارم ولی حالا همه‌اش در این فکرم که چطور نگهش دارم

کنایه ازبدی ثروت ومشغولیت فکر برای نگاهداری‌آنست از شر دیگران وچشم داشت این وآن .

تا خم نشوی بار پشتت نگذارند

هرعملی لازمه‌ای بخصوص بخود دارد وهنگامیکه ازهرحیث آمادگی قبول آنرا نداشته باشی دیگران کاری ازپیش نمیبرند .

تا دنیا دنیاست وضع همین طور است که می بینی

که اینهم مصداقی برای همیشه ندارد واشتباه است‌چون هیچ چیز لایتغیری در جهان پیدا نمیشود .

تا رنج کهتری بخود ننهی آسایش مهتری نه بینی

واین اندرز بکسانی‌است که فقط آسایش و راحت بزرگی را می‌بینند و راه کوچکی و زحمت آنرا نمی‌پیمایند .

تا روز وشب آینده و رونده است ازگردش حالها شگفت مدار

منظور آنست که درهر زمان وهرحال بسیار چیزهائی اتفاق می‌افتد که باعث تعجب است .

تا روغن برجاست چراغ نمیرد

یعنی تا ماده اولیه‌ای وجود دارد وازآن میتوان بهره برداستفاده کننده ازآن

معطل نمی‌ماند .

تا ریشه در آبست امید ثمری هست

امید سرموفقیت است خاصه آنکه محملی هم داشته باشد و انتظاری بیمورد وبیهوده نمی کشیم واحتمال برآورده شدن مقصود ما وجود داشته باشد .

تازه اول بسم‌الله است

یعنی بعملی جدیداً دست زده‌ایم .

تازه پلو زیر دندانش مزه کرده

کنایه از آنست که بتازگی اوضاعش بهتر شده است .

تازی وقت شکار کثافت کردنش میگیره

یعنی درهنگام نیاز بکار ما نمیخورد وبدلیلی از انجام وظیفه امتناع میورزد.

تاریکی روز از فغانست

کنایه از آنست که هنگامی که مردم ناراضی باشند روزگار تیره وتارمیشود .

تاریکی شب سُرمه چشم موش کور است

مقصود آنست هرچه که در نظر ما ناپسند باشد برای دیگری امکان دارد که مطلوب باشد .

تاریکی نشسته‌ای و روشنائی را می‌پائی

چون دراین حالت است که چشم بهتر می‌بیند مقصود آنست که از دورمراقب اوضاع میباشی وبهتر ازجزئیات کار آگاه میگردی .

تازی را بزور بشکار نتوان برد

هیچ کسی را برخلاف میل واراده او نباید بکاری واداشت ونتیجه مطلوب‌را انتظار .

تا سر بجایست و زنده‌ای خللها را دریافت باشند

زیرا کار کرده انتقاد دارد وامکان اشتباه کردن در آن وجود دارد .

تا شب نروی روز بجائی نرسی

یعنی هنگامی شاهد مرادرا درآغوش خواهی گرفت که ازناملایمات نپرهیزی

وترسی از آن در دل راه ندهی .

تا صلح میشه کرد چرا جنگ میکنی

یعنی تا هنگامیکه از راه مسالمت میتوانی بمقصود خود برسی دیگر تشدد و دست زدن بآن جائز نیست .

تا «ف» گفتی فهمیدم مقصودت فرح زاد است

واین مخصوص کسانی است که از هوش فراوان بهره‌ای دارند و با مختصر اشاره‌ای منظور را درك میکنند .

تا کیش بکشمیش بگی دعواشون میشه

کنایه از آنست که بمختصر چیزی اختلاف آنها بالا میگیرد وکار بزد وخورد میکشه .

تا کلاهتو چرخ بِدی این مدت هم تموم میشه

منظور گذشت زمان وسرعت آنست که قابل ملاحظه است .

تا که از خود نگذری از دیگران نمیتوانی گذشت

مقصود آنست که تا خود را بهیچ نگیری نمیتوانی نسبت بدیگران گذشت وفداکاری داشته باشی .

تا کور شود هر آنکه نتواند دید

منظور آنست که حسود وبخیل کور شوند واین منظره را نه بینند وبعلت عدم تحمل سبب آنرا نپرسند .

تا گفتی دنگی برمیارد لنگی

مقصود آنست که دنبال فرصت میگردد ومنتظر شنیدن حرف یا سخنی است.

تا گوساله گو (گاو) گردد دل صاحبش اوگردد

منظور آنست که مدت طولانی وغیرقابل تحمل برای کسی وجود دارد .

تا مرگ یك قدم بیشتر فاصله نیست

یعنی بعلت نزدیکی آن هر آن باید منتظر بود .

تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها

منظور آنست که شایعات ومسموعات همیشه برپایه ناصحیح استوار نیست گرچه راه اغراق پوئیده شده باشد باز در آن حقیقتی نهفته است .

تا نخوانند مرو تا نپرسند مگو

واین اندرز بکسانی‌است که ناخوانده و دعوت‌نشده بجائی‌میروند ویا سخنی بدون تعمق بر زبان جاری میکنند .

تا ندانی که سخن عین صوابست مگوی

منظوراین‌اندرز آنستکه‌بدرستی‌حرفی‌راتامطمئن‌بصحت آن‌نشدی‌برزبان‌میاور

تا نفس هست آرزو هم هست

واین بیان این نکته است که همیشه امید وآرزو وجود دارد .

تا نباشد چوب‌تر فرمان نبرد گاو وخر

یعنی تا زور بالاسرکسی نباشدحرف ما بی‌اثراست که البته این مسئله صحیح نیست .

تا وقتی داری پشت سرت آقا آقا میکنن وقتی که نداری بهت محل سگ هم نمیذارن

واین اثر ثروت بر دیگرانست که تا منبعی را سراغ دارند بدان توجه دارند که البته تعمیم این امرنیز صحیح نیست و دوستی بدون‌آلایش‌را فراموش کرده‌اند.

تا هستم بریش تو بستم

یعنی‌باید‌برای‌تو‌این‌امرروشن‌شده باشد که تا زنده هستم وجان دارم دنباله‌رو وتابع تو میباشم .

تاهم فیها خالدون او نو میدونه

یعنی ازجزئیات امر هم با خبر است .

تا وقتی شاه رَکَمْ می‌جنبه اینکار رو نمی کنم و بآن راضی نیستم

یعنی مخالفت خود را درتمام طول حیات‌حفظ میکنم وتغییری درعقیده‌خود نمی‌دهم .

تا وقتی دم شتر بزمین برسد

یعنی هیچگاه منظور خود را عملی نخواهی یافت.

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد

واین نشانه تردیدی در انتخاب است و تصمیم او در اختیار دوست و رفیق.

تحمل درویش بهتر از تحمل بذل از ناکسان که در آن عز قناعت است و در این خواری منت

در رژیم سرمایه‌داری ناداری و فقر اگر همراه با عزت نفس باشد پسندیده است واگر کار حاکم برمقدرات انسان باشد ناداری وجود نخواهد داشت.

تخلف علت ازمعلول محالست

هر کاری نتیجه‌ای دارد که قهراً بوجود میآید.

تخته برسر استاد میزند

کنایه از آنست که بسیار فهمیده است واستاد را عقب میراند.

تهش سوراخ شد ولش کن دیگه

یعنی کاسه بتهش رسیده وهنوز مشغول خوردنی و آنرا رها نمیکنی.

تخمه زنا را بی شوهر میکنه

کنایه از بی خبری و درضمن علاقه زیاد زنها بتخمه است که درهرحال ازیاد خانه و زندگی بدر میروند و این عمل اعتراض شوهر را بهمراه دارد که غذای آماده ندارد.

تخمی نکرد روزیکه کرد درکاهدان

کنایه از کسی است که بدون خبر کاری را انجام میدهد و بعد فهمیده میشود که آن کار مفید بوده ولی گذشت زمان آنرا چنانکه باید ضروری نمیشمرد.

تدبیر ازپیر وجنگ ازجوان

واین دو لازم وملزوم یکدیگر وضامن موفقیت وپیروزی است.

تب تند زود عرقش درمیاد

کنایه ازآنست در کاریکه علاقه بشدیدترین وجهی نشان داده میشود بهمان

درجه هم فروکش مینماید .

تبر نیشه حرفش پیشه

مقصود کسی است که حرف او برسر پدر و مادر یا دیگری که او را دوست دارد زود بکرسی می‌نشیند .

تبر دستت دادم که هیزم بشکنی نه‌آنکه دیوار مسجد خراب کنی

یعنی برای استفاده شیئی را بدیگری سپردن که برعکس از آن سوء استفاده کرده وبکار بدی میپردازد .

تحقیق نکرده قضاوت مکن

بعضی‌ها عادت دارند زود درباره دیگران واعمال آنها قضاوت نمایند درحالیکه اغلب اتفاق میافتد که با تحقیق عکس آن ثابت میشود .

تخم جنی است که نگو

یعنی بسیار زرنگ است مراقب باش.

تخم حرام است

یعنی از راه غیر مشروع نطفه او بسته شده است .

تخم مرغ گُنده مال مرغ ما تحت فراخه

واین کنایه ازکسی است که ازاوچیز برخلاف معمول احسان میگردد .

تخم پیر مرده که او نقدر سرمائیه

اینهم دلیلی است غیر موجه برسرمائی بودن کسی .

تخم نابسم‌الله است

کنایه ازکسی است که پدر او قبل از بوجودآمدنش کلمه بنام خدا را فراموش کرده .

تدبیر برقوت برتری دارد

مصداق این اندرز شعر معروف

چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور

میباشد .

ترازوی قیامت را سنگ کم نیست

مقصود آنست که بهرنوعی باشد هرکس پاداش عمل خود را خواهد دید وبعذری متوسل شدن چاره کار نخواهد بود.

ترجیح بلا مرجح محال است

اینهم ازاصول غیرقابل انکار میباشد.

ترش بود پس هفتاد شرك استغفار

گرچه برای همه راه توبه باز است و برگشتن و دست کشیدن از عقیده‌ای آزاد میباشد ولی بهرحال خوش آیند دیگران نیست.

ترك شهوات آزادی نفس است

این اندرز راهنمای کسانی است که شهوات وامیال خود را مافوق هرچیزی می‌پندارند.

تره بتخمش میره وحسنی بباباش

منظورارث بردن ازخصایصی‌است که پدران ما داشته‌اند واصل وبنیادهرچیز بدان استوار است.

تره درکوه مرغ بریانست

هنگامیکه‌دسترسی بچیز مورد علاقه یا با ارزشی نیست نیازمندی شخص را وادار بقبول کم بهاترین اشیاء میکند وآنرا بدیده‌ای دیگر مینگرد.

تره کاشتیم قاتق نانمان شود قاتل جانمان شد

واین کنایه ازآنست که برخلاف پیش بینی و انتظار نتیجه دیگری جز آنکه درنظر داشتیم عاید شده است.

تشنه را آب محالست‌که از یاد رود

منظورآنست که اگر بچیزی نیاز داشتیم همواره آنرا درنظر داشته فراموش نخواهیم نمود.

تربیت نااهل راچون گردکان برگنبد است

گوینده از طرفداران تأثیر عدم تربیت در هرچیزی است و اصالت را برآن

مقدم میشمارد .

ترس برادر مرگست

این اندرز بکسانی است که از همه چیز واهمه دارند وبنابراین بدون تحرک وخاصیت باقی میمانند که عملا مثل مرده‌ها شده‌اند .

ترك عادت موجب مرض است

هرعادت خوب یا بد راکه بخواهی ترك نمائی وازآن صرفنظر نمائی مدتی ناراحتی ایجاد میکند که ممکنست بناخوشی ختم گردد .

تسبیح می گرداند ومی گوید یا مفت یا مفت

عده‌ای ظاهر الصلاح را عادت براینست که از مال دیگران بمفت استفاده کنند واین بهرطریق عمل پسندیده‌ای نیست ومحکوم است .

تسمه ازگرده‌اش کشیده‌ان

یعنی بیش ازتاب وتوان اوبکار وادار نموده‌اند .

تصدیق بلا تصور غلط است

یعنی بدون‌آنکه از صحت وسقم چیزی با اطلاع باشند حرف گوینده را تصدیق مینمایند .

تعجیل جز درکار خیر روا نیست وعجله کننده پیرو شیطانست

شتاب درهرکاری خاصه اگر بی تامل ومطالعه باشد زیان‌آوراست .

تعریف زیادی بدتر از ناسزاست

مبالغه‌کردن در هر امری بخصوص از تعریف دیگران بسیار زشت وناپسند است .

تغییر اسم تغییر مسمی ندهد

اگر بدلیلی نام خود را تغییر میدهیم در صورتیکه تغییری در جهت خوب بودن در ما بوجود نیاید بلا اثر است .

تُف نعنا ترخوانی بریش زال زالکی

که اولی ازآمدن بهار و دومی ازپائیز و زمستان خبر میدهد .

تف سر بالا تو ریش آدم برمیگرده

کنایه از آنست که هر کس نتیجه عمل بد خودرا شخصاً خواهد دید.

تفنگ کار قلی است هیچکس ازش گلوله نخورده که بگوید خیرش را ببینی

مقصود آنست که کسی از آزار واذیتی که می بیند راضی نیست وبستمکار دعا نمیکند.

تغاری بشکنه ماستی بریزه　　جهان گردد بکام کاسه لیسان

هرعملی که اتفاق میافتد دیگری از آن استفاده میبرد ولی این ضرب المثل بسیار ایده آلی وخوش بینانه است.

تکه سر سیری است

منظور آنست که نیازی بدان احساس نمیشود.

تا اِلهَ صبح خواب بچشمان من نرفت که نرفت

یعنی تا سپیده دم بیدار بودم واز بیخوابی رنج میبردم.

تمام درها برویش بسته شده

یعنی بِبُن بَست رسیده و راه ازهرطرف برایش مسدود است.

تمام شب مثل مرغ سر کنده پر پر زدم

کنایه از کسی است که با وجود تمایل شدید ونیازبخواب تمام شب‌را بیدار مانده است.

تمام غرق گناهیم و یك حسین داریم

چون روایت‌میکنند که در روزقیامت امام حسین علیه السلام شفاعت بندگان گنهکار را میکنند واین کنایه‌ازآنست که عده زیادی گناهکاروجود دارند وهمگی مستوجب شفاعت میباشند.

تموم شد و نموم شد　　گربه زن عموم شد

معلوم نیست مفهوم حقیقی این مثل چیست وچگونه وارد زبان پارسی شده است.

تنبلا میگن روزی رسون کس دیگری است

یعنی اثر کوشش وکار را دربدست آوردن امتیازی نادیده میگیرند .

تنبله کار نرفت روزی که رفت آدینه بود

یعنی زمان انجام کار را درست انتخاب ننموده وچه بسا موفق هم نبوده است.

تو دهنش میذاری اینطوری میگه

منظور کسی است که بنحوی دیگری را کمك میکند .

تن بیمار بهتر ازکیسه گدائی است

مقصود بیان وتشریح گدائی وکار بدی است که این عمل ببار می آورد .

تنت رو خوب چرب کن که کل حالتو می بینه

یعنی برای شنیدن حرفهای زشت وعتاب وخطاب آماده باش .

تنت میخاره یا مشت ومال لازم داره

منظور اینست که طرف تو مرد پرزوریست یا دلت برای خوردن کتك تنگ شده است .

تند نروکه زود خسته میشی

یعنی ادامه این کار برایت بسهولت ممکن نیست .

تن عور و آتش بازی

یعنی هیچگونه تناسبی بین تو و آنچه درانتظار توست وجود ندارد .

تنوریکه گرم شد باید بآن تند تند نان چسباند

یعنی باید ازفرصتها استفاده کرد قبل ازآنکه موقعیت از دست برود .

تنها تو نیستی مگه نوبرشو آوردی

یعنی فروشنده این متاع تنها تو نبودی ومنحصر بفرد نمیباشی .

تنها خوار برادر شیطانست

کسی که عادت ندارد بدیگران احسان کند و دیگران را بهیچ انگارد قابل توجه نیست .

تنها مانی چو یار بسیار کنی

بعضی‌ها خیال میکنند که هرچه زیادتر دوست و رفیق داشته باشند که روی آنها ومساعدت آنها حساب کنند بهتراست وحال آنکه موقع نیازاورا ترك میگویند.

تنهائی بخدا میبرازد وبس

هر کسی احتیاج بمصاحبت دیگران دارد وبدون دوست صمیمی ویار موافق نمیتواند بزندگی ادامه دهد.

تنها بقاضی رفته خوشحال برمیگردد

کسیکه نگذاشت یا اجازه نداد دلائل دیگری را بشنوند و حق را بجانب خود داد معلوم است نتیجه‌اش چیست.

تنها خوشی بیچاره‌ها پس انداختن بچه است

معلوم است که برای بیچاره‌ها تفریحی جز بچه‌دار شدن وجود ندارد ولی روشن نیست تکلیف کسانی که بوجود میایند دراین اجتماع چه خواهد بود.

تا کلاهتو بچرخونی می‌بینی کار ازکار گذشته

یعنی بسرعت زیادسررشته‌کار ازدست تو خارج میشود و سرت کلاه میرود.

تنبل تو آب نمیرفت وقتی هم میرفت خمره میبرد

مقصود آنست که کسی زیاده ازحد احتیاط میکند.

تو آنچه را من با هزار یاحسین جمع کردم تو میخوای با یك یاعلی ببری

یعنی چیزی راکه من با خوردن خون جگر جمع کرده‌ام تو دریك طرفةالعین میبری که البته‌این اشاره بحکایتی است که دزدی‌بخانه اهل منبر رفته بود وحین بلند کردن اموال‌آن روحانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمك میخواست.

توانگری بهنر است نه بمال وبزرگی بعقل است نه بسال

واین اندرز بکسانی است که معنی آنرا آویزه‌گوش قرار نمیدهند.

تو این دوره زمونه راه را ازچاه تمیز دادن مشکله

یعنی دراین زمان اصل حقیقت را یافتن سهل وآسان نیست.

تو این ماجرا او نم یك پاش گیره

یعنی دراین قضیه اوهم بنحوی سهیم است .

تو اگر بیل زنی یك بیل بپشت خودت بزن

مصداق کسانی است که واعظ غیر متعظند .

تو بخیر وما بسلامت

مقصود آنست که با هم توافقی نداریم وهر کس براه خود میرود وسلیقه خود را اعمال میکند .

تو بدهش باش مستیش پای خودم

منظور آنست که اصراری باینکار ندارم .

تو بخورش باش ما همه شو میدیم

یعنی آنچه بتو داده شده است برایت کافی است .

تو از پیش خدا که نیومدی

منظور آنست که ازعالم غیب خبر نداری وپیش بینی تو صحیح نیست .

تنبل مرو بسایه سایه خودش میآیه

واین گفتگو با شخصی تنبل است که عذروبهانه میآورد وازجای خود تکان نمیخورد .

تو برو دیگه درتو بذار (۱)

یعنی دیگر سکوت اختیار کن .

تو برو من بیا لقمه میزنه

منظور از آنست که پشت سرهم وبی محابا مشغول خوردنست .

تو بهتر میدانی یا پیغمبر خدا

معروفست که پیغمبر چنین تجویز کردکه علاج پیر زنی شوهر کردنست وهنگامی که پسر او بدان اعتراض نمودزن این جمله را ادا کرد .

۱ــ درتو چفت کن .

تو به قمار باز دربی پولی است .

یعنی چاره منحصر بفرد است و درآنموقع است که قمار بازی ازبازی توبه میکنند .

تو خربزه خوری یا بستان جو

یعنی تکلیف این زیاده روی وما را روشن ساز .

تو این هیرو ویر بیا زیرا برو مو بگیر

یعنی بدون رعایت وقت ومناسب بودن حال انتظار بیهوده داری .

تو بینداز من بردارم

منظور آنست که ازخود عملی نشان ده ومتقابلا انتظار واکنش داشته باش .

تو بخودت بستی

مقصود آنست که عادت بکاری نداری و آنرا برای خود عادتی می‌پنداری .

تو سرمال میزنه که براش مشتری پیدا نشه

یعنی از ارزش حقیقی آن میکاهد .

تو سر آدم اسفناج سبز میشه

منظور آنست که تعجب زیاد ازحد بانسان دست میدهد .

تو هم وقت گیر آوردی اینهمه سفارش میدی

مقصود آنست که زمان مناسبی برای خواستهای خود انتخاب نکرده‌ای .

تو فاتحه بی الحمد هم براش نمیخونی .

منظور آنست که باو آنطور که باید محل نمیگذاری .

تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل

منظور آنست که شمه‌ای را که بیان نمودم قسمتی از کار است و بقیه آنرا خود بهتر میدانی .

تو که هنوز جونخوردی دعوت خریت ازچه میکنی

یعنی هنوز وسائل کار را فراهم نساخته‌ای ونمیدانی چه چیز برای انجام اینکار

لازم است .

تو که نی زنی پس چرا برای آقا دالیت نی نزدی ومرد

منظور آنست که برای دیگران بلدی نصیحت کنی و نزدیکان را بفراموشی میسپاری .

تو هم یك تنبان قرمز پیش خدا داری

واین وعده‌ای است که بدیگری میدهند واورا راضی میسازند .

تو یکی منم یکی

یعنی هردو متساوی الحقوق هستیم وفرقی بین ما نیست .

توپ بمالش بسته

یعنی زیاده ازحد ولخرجی میکند وخیال از دست دادن آنرا دارد .

تو نرخ لوبیا را ندانی که نیازی بدان نداری

منظور آنست که درصورت عدم احتیاج از ارزش هرچیز بی خبریم .

تو موی بینی ومن پیچش مو   تو ابرو ومن اشارتهای ابرو

یعنی تو بظاهر توجه داری ومن از روی تجربه همه جوانب کار را در نظر دارم .

تو گفتی که یوسف زمادر نزاد

منظور آنست که ظاهراً هیچ اتفاق قابل ملاحظه‌ای رخ نداده است .

تو مادر مرده را شیون میاموز

وقتی نیازی نیست بکاری که منظور تست و دیگری بهرسببی از تو واردتر است دست مزن .

تو هم که چشم ندیدت بما افتاده

یعنی دراین میان فقط مرا می‌بینی وبکس دیگر کاری نداری .

توبه تو مثل اینست که گربه توبه کند دیگر موش نگیرد

یعنی توبه تو پایدار نیست ونمیتونی برخلاف عادت خود برسرقول بایستی و نفس

اماره ترا تشویق میکند که بازهم کار خلاف انجام دهی .

تو به گرگ مرگه

مقصود آنست که بعضیها عادت بد کردن دارند و بدی خوی خاصیت جبلی آنهاست و از آن نمیتوانند برای همیشه صرفنظر کنند .

توپش خیلی پُره

منظور آنست که موضوعی او را ناراحت کرده است وپی بهانه‌ای میگردد تا آنچه در دل دارد بیرون ریزد .

تو خاکستر ادرار کردن آدم را کور میکنند

اینهم از اعتقادات بعضی اشخاص است و خودداری از آنرا برخود واجب میدانند .

تو خزینه حموم همه‌کس خوش آوازه

کنایه از آنست که درشرایط خاصی همه ازعهده کاری برمیآیند .

تو دهنش حرف نه کاشته‌اند

منظور کسی است که با هرچیزی مخالف است .

توسری خور جون بجونش کنی باز هم توسری خوره

مقصود این ضرب‌المثل که تعمیم آن صحیح نیست آنست که کسی که عادت بچیزی کرد دیگر مشکل از آن جدا میشود .

تو شهر گفتن همه خیاطهاجمع بشن پالون دوزه هم‌اومد و گفت آخه ما هم اهل بخیه هستیم

منظور آنست که اگر ظاهراً شباهتی با مقصود داریم ولی خود نباید نادیده گیریم که برای آنکار ساخته نشده‌ایم .

توقعت را کم کن تا دنیا بهت خوش بگذره

توقع زیاد باعث غصه خوردن و رنجیدن‌است بنابراین همیشه در غم وغصه بسرخواهیم برد .

توقع وانتظار هم حدی دارد

البته برای هرچیز حد وحدودباید قائل شد بخصوص درمورد توقع وانتظار.

توقف بیجامانع کسب است

این اندرز که ورد زبان همه‌فروشندگانست‌را هیچگاه نبایدازنظر دور داشت.

تو که از داشتنش نمیترسی من ازگفتنش چرا بترسم

این مثل که همیشه مصداق ندارد دراینجامقصود خاصی را بیان میکندکه بازگوئی حقایق برای همه بلا مانع است.

تو کار خودش درمونده و کاسه چکنم دست گرفته و دوروون میزنه

این مصداق کسانی است‌که بدون مطالعه شروع بکاری میکنند یا باشکالی برمیخورندکه ازحل‌آن عاجز ونیازمندکمك دیگرانند .

تو که چراغ نبینی بچراغ چه بینی

مقصود آنست که هنگامی وسیله بکار انسان میخوردکه استفاده از آن امکان داشته باشد .

تو که لالائی بلدی چرا خوابت نمیبره

کنایه ازکسی است‌که همه نصایح را میداند ولی آنرا بکار نمی‌بندد .

تو که نصیحت بلدی چرا خودتو نصیحت نمیکنی

بمثل بالا رجوع شود .

تو زرد ازآب دراومد

یعنی هنگام آزمایش معلوم شد ادعای اوصحت ندارد .

تیری که در رفت بکمان برنمیگردد

یعنی باید سعی کرد حرف نسنجیده و سخیف نزنیم زیرا اگرگفته شد هرگز ازیادها نخواهد رفت .

تو گیلگ مردی گیرکرده بروی خودش نمیاره

یعنی انجام اینکاربرایش سخت ودشواراست ولی هم چنان بآن ادامه میدهد وغرور مانع بروزآنست .

توهم بیا روکول من که سوار نیستی

یعنی برای من زحمتی همراهی تو ببار نمی‌آورد .

تو نخ یارو خیلی فرورفته

یعنی دیدار او برایش جالب توجه است وباوخیره شده است یا او را مورد بررسی قرار داده است .

تو ماه نیستی که هیچ ستاره کوره هم نیستی

کنایه از آنست که خیلی از آنچه که فکر میکنی پائین‌تر قرار داری .

تو نمیخواد یادم بدی درسمو از حفظ بلدم

یعنی براهنما احتیاج ندارم وبجریان کار کاملا واردم .

تو هر آخوری نباید سر کرد

کنایه از آنست که نباید بهرکاری دست زد یا اگر تخصصی نداری بآن مشغول مشو .

تو هر سوراخی سرمیکنه

یعنی برای آگاهی ازکار دیگران بدون اجازه دخالت میکند .

تو هم رفت

یعنی حرفی شنید که مطابق میل اونبوده وازاین بابت غصه دار شد .

تیشه را با تراش سر وکاراست برایش فرقی نمیکند که عود است یا چوب

منظور آنست که وظیفه خودرا بدون‌توجه بشخص معینی انجام میدهد.

تیغ کج احتیاج بغلاف کج دارد

برای هر وسیله‌ای باید متناسب با آن محلی درنظر گرفت .

تیغ کهنه جوهر دارد

مقصود ارزش تجربه و وقتی است که صرف گردیده است .

ته دیگ همیشه چربتر است

مقصود آنست که اگر پائین‌تر قرار داریم درعوض مؤثرتر وقابل ملاحظه‌تریم

تیشه بریشه‌اش مزن

یعنی کاری نکن که ضربه توبسیار کاری باشد وباصل او لطمه وارد سازد .

تیغش دیگه خوب نمیبره

منظور کسی است که همه اورا بخوبی شناخته‌اند وباحوال او آنچنانکه باید آشنائی دارند وفریب نمی‌خورند .

ته جیبش کار تونك بسته

منظور کسی است که فوق العاده نیاز بکمك مالی دارد .

ته طاس من عین سر طاس تست

واین کنایه از کسی است که سر بینهایت بی مو وصافی داراست .

ته ترازو زمین میزنه

منظور آنست که نرخ را بالابرده وبهیچوجه با کمتر از آن موافق نیست .

تیغ بِرُوش حَرُومه

منظور آنست که بسببی درامانست .

تیر صادر میکند (۱)

یعنی بسیار دارای مزاج یبسی است .

تیکه رو تو پاره نکن پاره روهم آواره مکن

این مثل که دراصل یعنی نان نخور ممانعت شخصی را ازکاری میرساند .

تو.کی خیال مردن داشتی که ما پای تابوتت سینه نزدیم

یعنی چه موقع کردار ما را برخلاف گفتار ما و ادعای ما آزمایش کرده‌ای که ما از آن بیخبریم .

توکه آنقدر صدات بلنده چرا توپچی نشدی

منظور آنست تو که چنین وسیله‌ای در اختیار داشته و داری چرا از آن بموقع خود استفاده نمیبری .

تنگه‌اش را نمیتوانم هموار کنم

یعنی برآوردن خواسته‌های او برای من کاری بس دشوار است .

تو شهر کورا یك چشمی پادشاست

یعنی هرکس که ازدیگران کمی بالاتر است برآنها برتری حس مینماید .

۱- تیغ .

تتل پا
هرزه‌گردو کسیکه‌دوست دارد اوقات خود را ببهانه‌ای در خارج از خانه صرف نماید .

تَتَل وَ تَل
دست وپا و گرد آوری وجمع آوری بخصوص درمورد پول .

تو هم این وسط زورت بما رسیده
یعنی اصل موضوع راکنار گذارده وتلافی را سرمن درآورده‌ای .

تخمشو که ملخ نخورده
منظور آنست که بکلی از دست نرفته است .

نه درستی مجوی درعالم کاسه‌آسمان ترك دارد
منظور آنست که همه ببدکاری معروفند و گناهکار بشمار میروند .

تعریف زیاده ازحد تمسخر است خریدارش جز احمق نمی باشد
هرچیز که از اندازه خارج شود مطلوب نیست چه بخوبی همه از حقیقت آگاهند وغیرازآن را مسخره میدانند .

تعلیم کن ازعلم خود بکسی که جاهل است و تعلیم بگیر از شخصی که از تو عاقلتر است
و دراینصورتست که ازعلم تودیگران استفاده میبرند وخود از دانش دیگران بهره میگیری .

تملق گوئی برجاهل غنی علت کسادی بازار علم است
مقصود آنست که اگر بدلیل ثروت داشتن کسی که از دانش بی بهره است تملق اورا بگوئی و از این راه برای خود امتیازی راکسب نمائی درحقیقت بروی آوردن بعلم و دانش توجهی نداشته‌ای .

تو آب انبار شلوغ کوزه‌ها بیشتر میشکنن
منظور آنست که درهرج ومرج همه‌کس از آن ضرر می‌بینند .

تازه وقتی که صدائی شنیده شد پاشو جمع میکند
کنایه از کسی است که بموقع خود احتیاط لازم را مرعی نمیدارد .

توکه منو آفریدی دیگر چرا جهنم میفرستی

مقصود آنست که اگر اختیارم بدست خودم نیست پس چرا برای من تنبیه قائلی .

تعصب و پافشاری در عقیده از حماقت است

وقتی تسلیم منطق قویتر ازخود نشویم ودر عقیده خود پابرجا وراسخ باشیم حماقت وبلاهت خود راآشکار ساخته‌ایم .

تازه بدوران رسیده زنش زشت میشه وخونه‌اش تنگ

منظور آنست که دیگر یادآوری دوران گذشته و آنچه در دوران گذشته مورد استفاده او قرار داشته دیگر مطلوب او نیست .

تا عاقل فکر میکند دیوانه از آب میگذرد

زیرا عاقل در اندیشه یافتن بهترین راه حل است وحال آنکه دیوانه احتیاج این عمل را احساس نمیکند .

تا نقش است بخش است

مقصودآنست تا زمانیکه اوضاع بروفق مراد است همه‌کارها بنتیجه مطلوب میرسد .

توبره خرکولی را دزدیده

منظورآنست که با نوکیسه‌ای معامله نموده است .

تو این دنیا یك خوبی میمونه ویك بدی

آنچه که ازما بیادگار میماند خوبی یا بدی است که دیگران بین سخن گفتن ازآن یاد میکنند .

تف تو یخه خود میاندازد

یعنی برای رسواکردن وبدنام کردن دیگری خود را رسوا وبدنام میسازد .

تعارف شاه عبدالعظیمی

یعنی تعارفی که از دل گوینده تعارف نمیگوید و قصد تظاهر دارد .

تاریخ مغل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

حرف «ج»

جائی بنشین که بر نخیزانندت

یعنی حد خودرا بشناس و با بضاعت کم بکار بزرگ دستهای خودرا آلوده مکن

جائی رفت که عرب نی انداخت

منظور آنست که بسیار دور رفت و گم شد و پیدایش نیست .

جائی که راز گویند گوش فرا ندارید

پی بردن باسرار دیگران کار صحیحی نیست و باید از آن احتراز کرد .

جائی نمیخوابد که آب زیرش برود

یعنی مراقب همه جاست و مرتکب اشتباهی نمیشود وبخصوص ازمشکلات خبر دارد .

جانا سخن از زمان ما میگوئی

یعنی با یکدیگر اختلافی نداریم و آنچه را برزبان میآوری همانست که من بدان عقیده مندم .

جای گنج در ویرانه است

واین مصداق کسی است که در کلبه‌ای خرابه منزل دارد .

جابجا کنعبد وجابجا کنستعین

مقصود آنست که وضع او در هرحالت متفاوتست وبخود جبهه مخصوصی مناسب با آن میگیرد .

جانره و بچه نیست

کنایه از آنست که شخصی متوجه شود منظوراو دیگر وجود ندارد و از او فقط اثری برجای مانده است .

جائیکه گوشت نیست چغندر پهلوانست

منظور آنست که اگر دسترسی بچیزی بسهولت امکان پذیر نیست باید بچیز دیگر ولو کم اهمیت‌تر روی آورد .

جائیکه نظر الهی نباشد سعی مخلوق بی اثر است

و این عقیده آنهائی است که تصور میتمایند از قبل سرنوشت آنها بوسیله دیگری تعیین شده است .

جاهل را بر عالم بحثی نیست

بین دانا و نادان گفتگو بسبب اختلاف دانش وجود ندارد و بحث هرگونه مطلبی زائد مینماید .

جادو همان رفتار آدمی است

یعنی جلب محبت قلوب احتیاج بهیچ وسیله‌ای ندارد .

جا خوش کرده و تکان نمیخورد

منظور آنست که کسی زیاد از انتظار درمحلی سکنی گزیده است .

جاده دزد زده تا چهل روز درامانست

زیرا دزدان چه از ترس گیر افتادن وچه از آسودگی خیال که کسی را یارای گذر نیست جاده را رها میسازند .

جامه باندازه قامت خوش است

واین کنایه از آنست که درهرکاری باید حد و ظرفیت خود را در نظر داشت واز آن تخطی ننمود .

جان باید که ماند مال آیدوشود

منظور آنست که در درجه اول بایدبفکر سلامتی خود بود که پای برجا بماند وبفکر گذشتن واز دست دادن نباید باقی ماند .

جان درخزانه خداست

کنایه از کسی است که درحال بدی قرار دارد وبهرحال نباید از زنده ماندن اوچشم پوشی کرد .

جای شیران شغالان لانه دازند

مقصود آنست وضعی پیش آمده کـه بی هنران تکیه برجای هنرمندان زده‌اند .

جای مُهررا همه می‌بینند ولی چند تا زن گرفتن را جزخدا هیچکس نمیدانند

کنایه از کسی است که ظاهر سازی را بحد اعلا رسانده و اسرار خود را بدیگران نمیگوید .

جای مُهری ازخود باقی گذارده

منظور آنست که برای خود نشانه‌ای از حضور مجدد باقی گذارده است وتصور میرود که بازگشت منظور اوباشد .

جبهه شیر بناخن وخراشی درد نیاید

یعنی طاقت هرکس درمقابل شدائد وظرفیت اورا باید درنظر داشت .

جرات نمیکندکسی ازش بپرسه حالت چطوره

واین هنگامی است که کسی درحال خشم است وبرای دیگران یارای صحبت با او نیست .

جز جیگر گرفته (۱)

و این ناسزائی است و در موقعی گفته میشود که ازکسی آزرده باشند و بخواهند اورا نفرین کنند که بمصیبتی دچار شود .

جز مردن هیچکار نشد نداره

احتمال همه کار عملی شدن وجود دارد وفقط دراین میان غیرممکن و مرگ استثناء است .

جگر و دل بخواب گنج بود

واین تعبیری است برای خواب دیدن .

---

(۱) زده

جگرها خون شود تا نهالی بثمر رسد

یعنی بسیار باید زحمت کشید و تحمل رنج نمود تا کودکی بجوانی برسد .

جمال جمال مهتره هرچی نه بینیش بهتره

منظور آنست که قیافه او دیدنی نیست و کم دیدن او سعادتی است .

جن اگر ده داشت که تو کدخدای آن بودی

واین نشان دهنده بازی با کلماتست .

جن بو داده است

یعنی تفاوت مخصوصی با اشخاص معمولی دارد .

جنساً رقاصه

یعنی اگر بظاهر هم از این کار بی بهره است ولی جنس او متناسب با این کار است .

جنگ را نظاره کردن آسانست

کنایه از کسی است که از معرکه بدور است ولی درباره آن اظهار عقیده میکند

جنگ را شمشیر میکند تجارت را پول

منظور آنست که برای انجام هر عملی وسیله‌ای متناسب با آن مورد نیاز است.

جنگ زرگری میونجی لازم نداره

وقتی ما میدانیم بظاهر دو نفر اختلافی دارند برای رفع اختلاف آنها هر اقدامی بیفایده است .

جن هایش رفته‌اند

یعنی دیگر از هیچ چیز نباید هراسی بدل راه یابد و موجبی برای ترسیدن وجود ندارد .

جنی شده و دعا لازم داره

کنایه از کسی است که کار او مطابق میل ودلخواه ما نیست و برای او بهر ترتیبی دلسوزی میکنیم .

جواب ابلهان خاموشی است

واین بهترین طریق مقابله با کسانی است که آنها را نادان یافته‌ایم .

جواب زور رازور میدهد

بکار بردن هرسلاحی که برضد ما بکار میرود با همان سلاح عاقلانه است .

جواب ناخدا با ناخدا توپست در دریا

چه از روی ادب و سلام گفتن وچه از راه زور ومقابله بمثل راهی بجز این وجود ندارد .

جواب‌های هو یه

یعنی پاسخ آنچه راکه گفته‌ای با همان لفظ و کلمات که گفته‌ای خواهی شنید وانتظار نداشته باش که اگرخشونتی بکسی روا میداری اودرحقت نرمی بخرج دهد.

جوان را مفرست بزن گرفتن پیر را مفرست بخریدن

زیرا اولی بعلت عدم تجربه هرکس بنزد او خوب جلوه مینماید و دومی حوصله کافی برای انتخاب جنس بهتر ندارد .

جوانمردی شوخ پنهان کردنست

منظور آنست که زخم زننده امکان دارد ازعملی که کرده پشیمان شود و نباید آثار آنرا ببیند وبداند .

جواهری بی‌قیمت است

تعریف خوبی کسی است که حدی بر آن قائل نیستیم .

جو بده ومنزل عوض کن

سابقاً که با اسب و کالسکه سفر میکرده‌اند برای استراحت چار پایان دمی می‌آسودند واین کنایه ازآنست که ازجای خود برخیز و دیگر تامل مکن .

جود ناخواسته دادنست وبعد ازآن تمنا و گدائی

منظور آنست که اگر بی‌مقدمه یا بدون درخواست قبلی احسانی کنی آنوقت است که بخشنده بحساب نمیآئی .

جواب دندون شکنی بهم داد

مقصود آنست که پاسخ صحیح وقاطع بسؤال من داد ومرا قانع نمود .

جنون را فنونی است

منظور آنست که دیوانگی بصورتهای مختلف ظاهر میشود وبروز میکند .

جوجه را آخر پائیز میشمورند

معنی آن اینست که در انتظار باید باقی ماند و از نتیجه بهنگامیکه وقت آن رسیده است آگاه شد .

جوجه که همیشه زیر سبد نمیمونه

تا موقعیکه بتوانی ممکنست از بیرون رفتن هرکسی جلوگیری کنی بعد از آن قادر نخواهی بود و این کنایه از آنست بالاخره روزی رازت برملا میگردد یا فرزندت از اختیار تو خارج میشود .

جو دو خر را بخش نداند کرد

منظور کسی است که بسیار بی‌هنر است وکاری ازاو ساخته نیست .

جوانی کجائی که یادت بخیر

وقتی درسنین پیری از عهده کاری برنمیآیند جوانی را بیاد میآورند که قدرت انجام هرکاری برایشان متصور بود .

جوانی است وهزار چم وخم

یعنی اثرات ناشی ازجوانی بیشمار است وعوارض آن بسیار وناگفتنی .

جور استاد به زمهر پدر

برای تربیت هرانسانی گاهی سخت گیری لازم است وبرای بعدها بکار میآید

جنگ اول به ازصلح آخر

یعنی اگر درابتدا با سخت گیری ومخالفت مواجه شدی هراسی از آن نداشته باش زیرا بمراتب بهتر است که بعداً دچار مخمصه‌ای گردی وچاره جز آشتی برای تو باقی نماند .

جون بجونش کنی باز جنسشو بروز میده

یعنی بهرحال تربیت در او بی اثر است و اصل اوگم نمیشودکه البته این عقیده کسانی است که با تأثیر تربیت دراشخاص مخالفند .

جون بکنی حالا حرفتو بزن

یعنی برو بسراصل مطلب و دیگر مقدمه چینی بس است .

جونشو خیلی دوست داره

یعنی بسلامتی و طول عمر خود زیاد علاقمند است و هر خطری را استقبال نمیکند .

جون عزیزه

یعنی همه کس بجان خوداهمیت میدهد وبرای اوگرامی است که البته عده‌ای هم آزادی ازستمگر را برجان خود مقدم میشمارند ویا ایثار مینمایند .

جون میکنه تا یك کلمه حرف بزنه

یعنی نمیتواند یا نمیخواهد بآسانی جمله‌ای اداکند ویا صحبتی بنماید .

جونم تو این خونه بلب رسیده

یعنی بسیار سختی متحمل شده‌ام و دیگر ادامه این کار برایم میسر نیست .

جهان بگردد ولیکن نگرددش احوال

مقصودکسی است که از مسافرت و دیدن چیزهای تازه تغییری در او بوجود نمی‌آید واین عمل دراوتأثیری نمیکند .

جهان دیدن به بودکه جهان خوردن

منظورآنست که مسافرت‌وجهانگردی وخرج دراین راه بهترازحرص جمع آوری ثروتست .

جهان دیده بسیارگوید دروغ

سیاحان‌معمولا از آنچه دیده‌اند سخن میگویند و برای آنانکه چیز عجیب وغریبی بشنوند باورکردن‌آن بسیار مشکل است .

جهانرا بغفلت سپردن خطاست

چون برای مدت محدودی زنده هستیم بهتر است آگاهی خود را از آنچه وجود دارد بیشتر کنیم ولحظه‌ای را ببیخبری از دست ندهیم .

جهانگیری و آزرم با هم مناسب نیست

واین توصیه که امروز طرفدارانی کمتر دارد برای کسانی است که از ارتکاب بعضی ازاعمال اجتناب میکنند وشرم مانع بزرگی برای آنها بشمار میآید .

جوی طالع زخرواری هنر به

اینهم عقیده کسانی است که اقبال را برهرچیز مقدم میشمارند .

جوینده یابنده است

هرتکاپو وجستجوئی در راه رسیدن بمقصود بی‌ثمر وبلا اثر نمیباشد .

جهل بعیب خود ازهمه عیبها بیش است

اگر کسی خود را نشناسد وبحال‌خود آگاهی نداشته باشد عیب بزرگی دارد که سر آمد همه عیوبست .

جهان وهرچه دراوهست جملگی فانی است

توصیه بکسانی‌است که خیال میکنند همه‌چیز پایدار است وهیچ چیز از بین رفتنی نیست .

جهنم باین داغیها هم که میگن نیست

مقصود آنست که درباره موضوعی‌زیادازحد غلو شده و آنچنانکه بایدحقیقت ندارد .

جهود خون دیده

کنایه از کسی‌است که بی‌تابی زیاد از خود نشان میدهد که در هرحال عادی بنظر نمیآید .

جهود بازی درآورده

منظور آنست که بیش از اندازه‌ای که لازمست خود را مفلوك نشان میدهد درحالیکه حقیقتی درکارش نیست .

جهودُکش

رسم براین بوده است که در زمان معینی فرمانی میداده‌اند که هر کس چنین دینی دارد بآزار وشکنجه اوتاسرحد مرگ بپردازند.

جوون جاهلی نکن ازاینکارا تومرد عاقلی نکن ازاینکارا (۱)

مقصود آنست که اینگونه حرکات دیگر از تو شایسته نیست و زیندگی ترا ندارد.

جون باید سالم باشه نفس میخواد دربیاد میخواد در نیاد

اینهم مزاحی است که درمقابل ضربه خوردن یا تسلای کسی از آزاری که دیده است گفته میشود.

جون درکف میآد

کنایه ازکسی است که برای هرنوع فداکاری و ایثار آماده است و بجان خود اهمیتی نمیدهد.

جائی مهمونه‌که لباس پلوخوری تنشه

منظور آنست که بعلت مرتب بودن سر ووضع بطور غیرعادی نشانه مهمانی رفتن اوست.

جفتشو بیار مفتش ببر

یعنی از خوبی لنگه و همتائی ندارد و در صورت پیدا شدن همتائی میتوان اورا مجانی برد.

جوش زیادی نزن که شیرت خشك می‌شه

کنایه ازآنست که بیهوده عصبانی نشو که عاقبت خوبی ندارد.

جیگر جیگره دیگر دیگر

مصداق کسانی است که بحق یا نا حق برای هرکسی با دیگران تفاوتی قائل هستند که این تفاوت در رفتارشان محسوس است.

۱- مردکامل.

جود ومنت تهی بود زخری

مقصود آنست که بخشش کردن بدون منت گذاشتن کار عقلاست .

جلو ضرر را هرجاکه بگیری منفعت است

این اندرز بکسانی که انجام کاری بسودشان نیست ولی آنرا ادامه‌میدهند وباعث زیان بیشتری برای خود میشوند .

جوی اول تا خودآب نخورد نگذاردآب از او بگذرد

منظور آنست که درهمه حال باید خود رافراموش نکرد ودرهر حال احتیاجات خود را نیز از نظر دور نداشت .

جز و کله گنده‌هاست

یعنی کسی است که ازنفوذ فراوان برخورداراست واز جزواین طبقه محسوب میشود .

جهنم دره است این که جا نیست

منظور آنست که آب وهوای مناسبی ندارد وشرایط زندگانی در آن مناسب نیست .

حرف «چ»

چادر قلعه زنست

منظور آنست که در داخل آن زن از همه چیز محفوظ است .

چاره بیچارگان مرگست و بس

البته این صحیح نیست و باید باتفاق دیگران برستمگران شورید .

چاره‌ای نیست بجز خوردن انگور

وقتی راه حل منحصر بچیزی میگردد دیگر از آن نمیتوان سرباز زد .

چاکر پیشه را پیرایه بزرگتر راستی است

کسی که بناچار در راهی قدم گذارد باید بهترین آنرا انتخاب کند .

چاه از کوه آب میخورد

یعنی باید همیشه سرمنشاء کار را فهمید و آنوقت قضاوت نمود .

چاه بی‌داد

منظور چاه بسیار عمیق است .

چاه را چه زیان اگر ته دلو پاره شود

یعنی برای او این قبیل اتفاقات یکسان است و درحال او تأثیری ندارد .

چاه کن همیشه ته چاه است

مراد آنست که کسیکه بدخواه گردید همیشه گرفتارغم وغصه و مشکل است.

چاه نکنده منار دزدیده

مصداق کسانی است که بدون مطالعه و در نظر گرفتن اشکالات بکاری دست میزنند وهنگام برخورد با مانعی تازه بخود میآیند ومتوجه اشتباه خود میشوند .

چاه و پل است

یعنی سروتهی برای آن متصور نیست .

چاهیکه آب ندارد با آب ریختن پر نشود

راه حل وچاره باید با مطالعه صورت پذیرد وازکاربیهوده که نتیجه آن معلوم نیست باید اجتناب کرد .

چای کهنه دم تازه جوش

وصف چای کسیکه است که در اثر استفاده مکرر مزه خود را از دست داده است .

چپ .... مازندرون باقالی یك من یك قرون

این شعر چندان مفهوم نیست و معلوم نمیباشد چگونه وارد زبان پارسی گردیده است .

چپ دادن

بمعنای نپسندیدنست .

چپ زدن

بکسی سیلی زدن واو را رنجاندن است .

چرا ایمن خسبد کسی که با پادشاه آشنائی دارد

زیرا همین آشنائی و مراوده باعث خطر است و روزیکه بر علیه شاهی یا حکومتی قیام گردد در درجه اول نزدیکان او مورد قهر واقع خواهند شد .

چرا چپ اندر قیچی راه میروی

یعنی راه راست نمی‌پیمائی وانحراف مشهود داری .

چرا دشمن نخوانی کسی را که جوانمردی خود را آزار مردمان داند

با کسیکه بدین صفت بد موصوف بود باید مبارزه کرد تا ازبین برود .

چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو باشد

دراینحالت نمیتوان کسی را دوست خواند واورا مورد اطمینان قرار داد .

چراره بینم وفرسنگ پرسم

منظور آنست که با وجود آگاهی کامل سؤال من صحیح بنظر نمیرسد .

چرا زنده شمرد خود را کسیکه زندگانی جز بکام او باشد .

سختی کشیدن ودم برنیاوردن بهر دلیل که باشد مسموع نیست واورا نباید تا وقتی ازاین امر رهائی پیدا نموده حقیقة زنده دانست .

چراغ از روغن نورگیرد وباز از زیادی روغن بمیرد

منظور آنست که هرچیز بموقع و بمقدار مورد نیاز مطلوبست و بیش از آن مایه درد سر و زحمت .

چراغ اولو کی‌روشن‌کرد

این اصطلاح معرکه گیرهاست ومقصود آنست که چه‌کسی پیش قدم در راه دادن پولی میشود .

چای باید مثل بوسه تازه وپرمایه ولب سوز ولب دوز و لبریز باشد

واین‌تعبیری‌است که‌چای‌خورهاطرفدار آنند که‌غیر از دوخاصیت اولی گرم وشیرین وطولانی باشد .

چراغ بپشت روشنائی نبخشد

یعنی طرز قرارگرفتن وصحیح بودن هرعملی باعث موفقیت آنست .

چراغ خاموش است وآسیا میگردد

منظور آنست که هرچیزی بچیز دیگر همیشه نیاز ندارد وفقدان آنرا حس نمیکند وبنابراین اثری در او ندارد .

چراغ دروغ بی فروغ است (۱)

مقصود آنست که دروغ خریداری ندارد وتأثیر آن بحساب نمی‌آید .

چراغ ستمکار تا صبح نسوزد

یعنی دوران ستمکاری و زورگوئی همیشگی نبوده و پایدار نیست .

۱- چراغ کذب را نبود فروغی

چراغ که روشن شد جونور ها میریزن بیرون

منظور آنست که در نور کم بیشتر میتوان فعالیت حیوانات را که عادت بآن کرده‌اند مشاهده نمود .

چراغ مفلس بی نور است

و این کنایه ازناداری وناتوانی در راه تهیه وسائل ابتدائی هرکاری است که نیاز بپول دارد .

چراغ چه میداند وچکار دارد روغنش ازکجاست

یعنی آنچه برای کسی مهم است داشتن چیزی است نه راه بدست آمدن آن که تعمیم آنهم صحیح نیست .

چته دیر اومدی و زود میخوای بری

یعنی برای رسیدن بمقصود فرصت کمی میخواهی بخرج دهی و زمان‌مطالعه وتفکر را حساب نداری .

چرا آدم شعر بگه که تو قافیه‌اش بمونه

کنایه ازآنست که وقتی بکاری دست زدی بایدآنرا بنحو احسن انجام دهی واگر خودرا مرد این میدان نمیدانی اساساً آنرا رهاکن .

چرا باد تو هاون نکوفتی زیر سبیلا مو نروفتی

کنایه ازایرادگیری وبهانه جوئی است .

چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است

و این مصداق کسانی است که نیاز خود و همسایگان را نادیده می گیرند و بقصد تظاهر بدیگران مساعدت میکنند .

چراغ دزد خواب پاسبانست

یعنی غفلت هرکس باعث استفاده دیگری میشود که بدان نیاز دارد .

چرا همش بفکر بالا دست‌ها هستی یك خورده هم بفکر پائین دستها باش

توجه ببالا دست تلاش انسانرا برای رسیدن بهدف زیادترمیکند ولی این دلیل

نمیشود برای آنکه پائین دستها را که بعلتی که دراختیار آنها نیست فراموش کنیم .

چشته خور بدتر ازنسیه خور است (۱)

مقایسه‌ای‌است بین دو نفر که بدون هیچ‌رنجی ازقبل دیگران استفاده‌میکنند بعمل میآید .

چرب پهلو

کسی را گویند که دارای مکنت سرشاری است .

چرب سخنی دوم جادوئی است

منظور نشان دادن چرب زبانی وتأثیرآن در یگران است .

چربی ازسنگ وپولاد برنیاید

توقع ازهرکس باندازه توانائی او دربرآوردن نیاز دیگران باید باشد .

چُرتش یکهو پاره شد

یعنی ازشنیدن این خبر دچارتعجب گردید .

چُرت میزند بهتر از مرشد

منظورآنست که اگر بدرجه‌ای از اهمیت نرسیده که بتواند خودنمائی کند لا اقل درخوابیدن سرآمد اقران است .

چرخ بازیگر ازاین بازیچه‌ها بسیار دارد

یعنی روزگار توجهی بمنفعت وضرر دیگران ندارد وبکار خود سرگرم است وهرآن باید منتظر اتفاقاتی غیرعادی باشیم .

چرا شُل کُن سفت کُن درآوردی

یعنی هرلحظه چیز دیگری میگوئی و دچار تناقض گوئی شده‌ای .

چرخ همه را چنبرکرد تابمقصود رسید

کنایه ازکسی‌است که برای رسیدن بهدف همه‌را بنحوی تحت‌فشارقرار داده است .

۱- میراث خور .

چریدن را چمیدن باید

یعنی باید فراموش نکرد همیشه هر کار با کار دیگری لازم و ملزوم وبدون یکی وجود دیگری زائد وبیهوده است .

چشماتو درویش کن

کنایه از آنست که با نظر بد بچیزی نگاه نکن .

چشم بازار را کورکرده

کنایه از کسی است که درخریدی بی‌سلیقگی بخرج داده است .

چشم بسته غیب میگی

منظور آنست که چیز واضحی را بیان میداری .

چشم بر پشت داشتن

یعنی بدلیلی شرم کردن .

چشم بزرگان تنگ میشود (۱)

یعنی‌واقعیت‌رانمی بینند و ازحال دیگران بسبب خست زیاد بیخبر میمانند.

چشم پنهان کردن

یعنی با دیده فراخ نگاه کردن .

چشم چپم برای اینکار واز مونده .

یعنی بینهایت برای انجام کاری مشتاقم .

چشمت بپول نقد افتاد خنده‌ات گرفت

معروفست طلبکاری ببدهکار برای وصول‌طلبش مراجعه نمود بدهکار راهی را که درنظر داشت باین ترتیب بیان نمود که پشم گوسفندانی که از اینجا عبور میکنند ببوته تیغها گیر میکند که پس از جمع‌آوری و فروش این پشمها طلب ترا خواهم دادطلبکار که ازاین فکر وپیشنهاد خنده‌اش‌گرفته بود نمیتوانست از این عمل خودداری کند وبدهکار این جمله را بر زبان جاری ساخت .

۱- نظر اونهاتنگ میگردد

چشمت روز بد نبیند خشتکشو سرش کشید و کاری کرد کارستون

بعضی‌ها هستند که با داد و فریاد ولو بطور موقت همه را مرعوب میکنندو بدین ترتیب مقصود خود را تامین میکنند و چون این عمل وآبرو ریزی ناشی از آن برای آنها عادت شده است حدی برای گفتار و رفتار خود نیز قائل نیستند .

چشم دریده ادب نگاه ندارد

منظور آنست که ازچشم دریده وبی‌حیا توقع ادب داشتن بیمورد است .

چشم دشمن همه برعیب افتد

واضح است که دشمن درجستجوی نقطه ضعفی است و مشاهده‌آن برای او نعمتی است .

چشمش بروشنائی افتاده

منظور کسی است که روزنه امیدی برای خود متصور میداند .

چشمش چشمها دیده است

یعنی با دیگران بسیار برخورده است وآدم شناس میباشد .

چشمش‌را ببین دلش را بخوان

یعنی چشم منعکس‌کننده وآئینه دل است وهمه چیز را آشکار میسازد .

چشمش اندازه ومحك است

تجربه زیاد این خاصیت را بانشان می‌بخشد و در موقع نیاز حاجتی چندان بوسیله بخصوص نیست .

چشمش هزار کار میکندکه ابروهاش نمی‌فهمند

مقصود آنست که کارهای خود را بدون اطلاع دیگران انجام میدهد .

چشم فلك درمیان سراست وکار خودش را میکند .

کنایه ازآنست که بشخص یا رویداد خاصی توجه ندارد .

چشم که بچشم افتاد حیا میکند

یعنی شرم درنگاه کردن ایجاد میشود.

چشم واکرده ومنو دیده

منظور آنست که یکه شناس است و غیر از من بدیگری اطمینان و اعتماد ندارد.

چشمهاتو واسه من ندرون که من از اینچیزها نمیترسم

یعنی ازمن بیهوده زهر چشم نگیر که اثری ندارد.

چشم و دل سیره

یعنی بعلت عدم اعتنا ازهرجهت قابل اعتماد است.

چشمم از اون آب نمیخوره

یعنی بکسی اعتماد انجام کاری را ندارم بخصوص اوراکه خوب میشناسم.

چشمم چهار تا میشه واینکارو واست میکنم

یعنی وظیفه خود میدانم که اینکار را بهر قیمتی که تمام شود برایت انجام دهم وبرای خاطر تو حاضر بهرگونه فداکاری میباشم.

چشم مرا دور دیده هرکاری دلش میخواد میکنه

کنایه ازکسی است که از دیگران واهمه ای ندارد وازارتکاب هرعملی ابائی نه وفقط ازیك نفر ملاحظه وهراس داردکه ازاوفعلا بسببی دورمانده است.

چشم و دل پاك باش تا همه کارهایشان را بتو بسپارند

نظرپاکی وبی‌توجه بودن‌بمال دنیا باعث میشودکه اطمینان همه‌کس بامانت داری انسان جلب شود.

چشم وهم چشمی آدم را بخاك سیاه می نشاند

جز درطلب علم و معرفت که رقابت بسیار پسندیده است برای چیزهای دیگر عاقبت خوبی ندارد وباعث تاسف میشود.

چشمه آنست که ازخود بجوشد

اصولا پیدایش چشمه و نام آن معلول حالتی است که بوجود میآید وگرنه مفهوم ومعنی آن صادق نیست.

چشمها داره نخودچی　　ابرو نداره هیچی
چوب چوب شکمبه　　این عروسك قشنگه

اینهم شعر عامیانه‌ای است که مادرها حین نقاشی کردن برای کودکان خود میخوانند .

چشه او نکه سور و مور گنده جاش نشسته

کنایه از کسی است که بنظر سالم میآید وبغلط اورا بیمار میخوانند .

چطور شد ؟ آبشو کشیدن چلو شد

مقصود واضح بودن نتیجه است .

چطور شد وقتی با من کار داشتی دنبال من موس موس میکردی اما حالا پیدات نیست

کنایه‌از کسی‌است که هنگام نیازمرتباً بانسان‌سرمیزند ولی‌هنگامیکه اشکالش مرتفع گردید دیگر حتی یاد انسان هم نمیافتد .

چغانه زدن

فکر کردن درحالتیکه چمباتمه می‌نشیند .

چغندر گوشت نشود و دشمن دوست

یعنی این هر دو با وجود تلاش زیاد نتیجه‌اش منفی است و جزو محالات بشمار میرود .

چکنم با مشتی خاك جز آمرزیدن

یعنی راه چاره منحصر بفرد است وانتخابی درمیان نیست .

چله بُری کرده ومِهر گیاه خورده

این جادوگری است و برای عده‌ای خوبست که بدان اعتقاد دارند هرچند که نتیجه‌ای ازاین عمل برای آنها متصور نباشد .

چنار دَم خونه‌شو نمی‌بینه

کنایه از کسی است که بعلت عدم توجه از درك حقیقت عاجز است .

چنان آشی برات بپزم که یك وجب روش روغن داشته باشه

واین تهدید کسی است که برای دوختن پاپوش‌بزرگی آماده شده است .

چنان او را شناخته‌ام که فرنگی ساعتشو نمیشناسه

یعنی بهتر ازهر کس درشناسائی او واردم واز کوچکترین کارهای اوباخبرم

چنان بد زده که زرنائی نیز فهمید

یعنی کاری را آشکار وبدون پرده پوشی انجام داد که حتی بی‌خبرترین افراد از آن آگاه شدند .

چنان بیارو چسبیده که انگارآل میخواد ببردش

کنایه ازکسی است که بی‌نهایت خود را بدیگری نزدیك نموده است .

چنان سرمیبرد که گوش ازبینی خبردار نمیشود

منظورآنست که‌کاررا آهسته وبدون‌جلب نظردیگران انجام میدهد ودراینکار مهارت دارد .

چکنم چه چاره سازم

مقصودکسی است که برای رفع مشکل خود در جستجوی راه حل مناسبی است .

چکنم - چم چاره

یعنی برای کسی راه نجاتی باقی نمانده است وباید بسوزد وبسازد .

چنان نماند وچنین نیز هم نخواهد ماند

کنایه ازآنست که هیچ وضعی پایدار نیست فقط گذشت زمان وصبر برای تغییرآن لازم است .

چنته‌اش دیگه خالی شده

مانند شکارچیان که چیزی برای عرضه‌کردن ندارند اوهم چیزی برای گفتن ندارد .

چند تا پیراهن از من بیشتر پاره‌کرده

یعنی گذشت زمان اورا بیش ازمن صاحب تجربه‌کرده است .

چند چیز است که اگر خرد باشد باید بزرگ شمرد آتش و بیماری و دشمن

دراثر مرور زمان هریك از این سه همه‌گیر وپرقدرت میشوند و دیگر یارای

مقاومت درمقابل آن نیست .

چند کلمه هم از مادر عروس بشنو

کنایه از کسی‌است که درمقابل دیگران ازفهم وعلم کمتری برخوردار است وهمه منتظر اظهار عقیده اوهستند .

چنون ضرب شستی بهش نشون بدم که خودش حظ کنه

یعنی این بار درصورت مقابله چنان ضربتی باو زنم که فراموش اونشود .

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

این نشان دادن نتیجه ایست که کار بزرگی انجام پذیرفته است .

چوب تو سر سگ بزنی اینجور آدما پیدا میشن

منظور زیادی افرادی است که بصفتی‌موصوف میگردند .

چوب حراجش مدتی است بصدا دراومده

یعنی ارزش واقعی او کمتر شده و مدت مدیدی است که دیگر سخنان یا کارهای اوخریدار واقعی ندارد .

چوب خدا صدا نداره هر کی بخوره دوا نداره

یعنی کارهائی است که مبدء و منشاء آن معلوم نیست و چاره‌ای جز قبول آن وجود ندارد .

چوب را ازپهنا پرتاب کردن

یعنی کاری را برخلاف طبیعت انجام دادن .

چوب را بخر وگاو میزنند

یعنی ازتنبیه بدنی حتی الامکان باید خودداری کرد و با پندواندرز مقصود را حالی کرد .

چوب کج شایسته ستونی ندارد

منظور آنست که برای هرهدفی وسیله‌ای متناسب با آن باید در نظر گرفت .

چوب که نرم شد موریانه زود میخوردش (۱)

مقصود آنست که نرمی زیاد باعث ازبین رفتن خود وجود میگردد .

---

۱ ـ آهن

چوب معلم گُله هر کی نخوره خُله

آنوقتها که تنبیه بدنی مرسوم بود برای رفع داد و تسکین تنبیه شونده این شعر را میخواندند و آنرا قهری میدانستند .

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر بردکالا

مقصود آنست که شخص فاسد هر قدر فهمیده‌تر باشد تأثیر او در جامعه و دیگران بیشتر است .

چوب بدست خرس دادن آسونه اما پس گرفتنش مشکله

یعنی اگر ازعهده هر کس کاری برمیآید واشکالی در آن مشاهده نمیشود ولی انحراف او مشکل است .

چوب تو لونه زنبور فرو کرده وحالا همه میریزن سرش

کنایه از کسی است که ندانسته کاری را انجام داده ومشکل جدید وبزرگی برای خود فراهم ساخته است .

چوپان خائن همان گرگ است

هر کسی که بهرنامی باشد وقتی وظیفه‌خودرا انجام ندهدزیانی که واردمیسازد مقیاس بزرگتری دارد .

چو خرمن برگرفتی گاو مفروش

کنایه از کسی است که چون نیازش برطرف شده است دیگر بیاد مفیدبودن وسیله‌ای که بکار بوده نمیباشد .

چوبهای آلو بالو پاهای خون آلو

شنبه ناراضی پاها فلك اندازی

این اشعار در وصف کودکانی گفته میشود که روز بعد تعطیل را بمدرسه میروند وعدم انجام تکالیف آن‌ها باعث تنبیه میشود .

چندان نر نر هم نبود

این مثل که هنگام فاش‌شدن ادعائی برملا میشودنشانه برگشت کسی‌ازادعای واهی اوست .

چو باز باش که سودی کنی ولقمه دهی

معروفست که بازشکاری همه طعمه خودرا نمیخورد وازشکاری که کرده‌است دیگر مرغان سود میبرند و منظور آنست که از آنچه بدست میآوری دیگران را؟ بی‌نصیب مگذار .

چشمهای شما قشنگ می بینه

واین درجواب تعارفی است که دیگران کرده یا از چیزی تمجید و تعریف کرده‌اند .

چو فردا شود فکر فردا کنیم

واین صحیح نیست که هر کس برای امروز خود درفکر باشد و ازپیش‌بینی وپیش‌گیری غافل بماند .

چو مه به هاله نشیند دلیل باران است

کنایه‌از آنست که دیدن هرچیزمیتواندوضع انسان را روشن سازد ودرمقابل هرحادثه‌ای جبهه بگیرد و آماده باشد .

چون ادبار آید همه تدبیرها خطا باشد

اینهم عقیده کسانی است که اقبال را برهمه عوامل مقدم میدانند .

چو کفر ازکعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی

یعنی وقتی اصل موضوع دچار انحطاط و خرابی گشت دیگرآنچه از او زائیده میشود قابل توجه نیست .

چو نام سگ بری چوبی بدست آر

کنایه ازآنست که اگرمنتظر شخص حیله‌گری میباشی یااطمینانی باونداری مراقبت واحتیاط را از دست مده .

چون بدخواه همه هست اینطور کارش گیر کرده

اندرز بکسانی است که برای دیگران بد میخواهند در حالیکه از تأثیر بدیها درموقع خود غافل مانده‌اند .

چون از کسی وام خواهی کرد از شکم خویش وام کن

یعنی وقتی چاره جز وام خواهی نیست آنچه را که بهتر میتوانی انجام بده.

چون اسب نماند نهم زین بخران

یعنی اگر بچیزی دسترسی نداریم باید بکمتر از آن قانع گردیم.

چون اول خُم دُردی بود آخر آن چگونه باشد

مقصود آنست که اگر بجای آنکه از ابتدای کاری موفقیت پیش بینی شده و مطابق میل درنیاید بانتهای آن چگونه میتوان امیدوار بود.

چون بدی پیش آید از بدتر بترس

یعنی همیشه مراقب باش که ممکنست از آنچه بدان دچاری بگرفتاری بزرگتری دچار شوی.

چون بزه خواهی کرد باری مزه بی مزه نباشد

مقصود آنست که وقتی خطائی میکنی سعی کن سنگین باشد که البته صحیح نیست وخطا هرچه کوچکتر باشد گذشت از آن برای دیگران آسانتر است.

چون بدیدم هزار چندانی

یعنی تعریف تو تا موقعی که ترا ندیده بودم اندك بود ولی اکنون آنرا هزار بار کمتر از واقع میدانم.

چون بگردَش نمیرسی واگرد

منظور آنست که در مقابل دیگری احساس ضعف میکنی دیگر نیازی نیست براه خود ادامه دهی.

چون پای دیوار کَندی زیر آن مایست

مقصود آنست که هرکاری نتیجه‌ای داردکه دوری از آن الزام آور است و احتیاط نتیجه قهری است.

چون تن پوشیده گشت اندوه برهنگی مبر که بسیار برهنگان دیدم پس از پوشیدن تن و پوشیدگان پیش از برهنه شدن که نماندند

یعنی منظور برآمدن نیاز است و اندوه برگذشته وآنچه در دسترس نیست

صحیح نمیباشد .

چون چربی از آتش دریغ داری کباب خام آید

منظور آنست که برای رسیدن بهر هدف ومنظوری باید بطور کامل و اساس وسیله را بکاربست .

چون خانه بسوزانی بهیمه درنمانی

کنایه ازهنگامی است که ببلای بزرگتری بیش از تحمل بآن دچار گردی دیگر فکر درباره کمتر جائز نیست .

چون دزدان بهم افتند کالا ظاهر شود

منظور آنست که اختلاف دیگران باعث میشود راز خیلی از چیزها که برما مکشوف نبوده است آشکار گردد .

چون دشمن ازخانه خیزد با بیگانه جنگ توان کرد

مقصود آنست که مبارزه با عوامل داخلی مارا در مقابله با عوامل خارجی باز میدارد وفرصت مناسب آنست که خیالمان ازجهت مخالفین داخلی راحت گردد .

چون دشمن را دربندیدی امانش مده

واین عقیده کسانی است که رحم ومروت را بردیگران و دشمنان خودهنگامی که ضعف آنان آشکار گردد جائز نمی‌شمارند و بآنها فرصت تقویت نمی‌دهند .

چون دف اصلی درید از بهرمیمون چنبر است

منظور استفاده‌ای است که ازهر وسیله‌ای که دیگر بکار اولیه نمیخورد برای انجام مقصود دیگری بکار میرود .

چون تیشه رو بخود بودن صحیح نیست

یعنی فقط بفکر خود بودن واز دیگران غافل ماندن صحیح نیست .

چون دوست دشمن است شکایت کجا برم

منظور کسی است که آنچه می‌پنداشته صحیح از آب درنیامده است و دیگر کسی را برای درد دل نمیتواند برگزیند وبکسی اعتماد ندارد .

چون دوست زشتی کند چه چاره از بازگفتن

گرچه با تذکر واستدلال صحیح میتوان هرکس‌را براه راست هدایت‌نمود ولی دراینجا مقصود آنست که اینهم علاج قطعی نیست .

چون رنج تو بری کوش که بر هم تو خوری

منظور آنست که اگر برای کاری متحمل زحمت میشوی سعی کن که نتیجه آنرا نیز برای خود حفظ کنی و این در موقعی است که اساساً برای دیگری کاری انجام نداده باشی .

چون زعفران بنزد درازگوش

یعنی کار عبث کردن در حالیکه طرف مقابل ارزش چیزی را نمیداند ونمی‌فهمد .

چون سکه قلب درکیسه ماندن

منظور بلا استفاده ماندن بدلیل وسببی است .

چون شد زگلوفرو چه حلوا و چه زهر

که البته اثر هرچیز نادیده‌گرفته شده وبعاقبت آن نیاندیشیده‌اند .

چون شکم سیر شد غم گرسنگی مخور

مقصود آنست که وقتی نیاز تو ازچیزی مرتفع گردید بگذشته فکر نکن .

چون شود دشمن قوی پس چاره جز تسلیم نیست

موقتاً وهنگام تشخیص ضعف چاره‌ای جز در انتظار فرصت ماندن نیست ومقابله ومبارزه تا این زمان وتحصیل قدرت جائز نمیباشد .

چون عروسی گذشت صدکاسه بنانی

یعنی زیاده ازحد برای کاری صرف مال نمودن وبینوا گشتن .

چون قضا نازل شود چشم حزم بسته‌ماند

یعنی وقتی که اتفاقی رخ داد احتیاط کردن بکار نمی آید .

چون گل بر دیوار زنی اگر درنگیرد نقش آن لامحاله بماند

یعنی اثر تربیت هرقدر هم اندك باشد نادیدنی و کم شمردنی نیست .

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر

واین هنگامی است که درمقابل دشمن بملاطفت وملایمت بپردازی وازاصل اختلاف غافل بمانی .

چنون چسبیده که باین آسو نیها ول کن معامله نیست

منظور آنست که بشدت زیادی قضیه را تعقیب میکند .

چو نه‌اش بوی الرحمن گرفته

یعنی هنگام مرگ او فرارسیده است .

چو نه‌اش تازه گرم شده وباین آسو نیها دست وردار نیست

بعضی را عادت براینست که در موقع صحبت کردن عنان اختیار از دست میدهند وبصحبت طولانی ادامه میدهند .

چو نکه بد آید طبیب ابله شود

یعنی وقتی اقبال ازکسی روی‌گردان شود حتی طبیبی که حذاقت او بارها امتحان شده است درمان صحیح از دست او خارج میگردد .

چون گوسفندی که بسلاخ‌خانه میبرند

وقتی از عاقبت کاری اطمینان حاصل نمودیم چاره‌ای جز اطاعت محض نخواهیم داشت وهرنوع تلاشی برای خلاصی بی ثمر است .

چو وقت مرگ مار آید بگِرد رهگذر گردد

واینهم تعریف دیگری‌است که هر کس درمقابل اجل چاره‌ای ندارد ومرگ هر کس بطریقی امکان دارد .

چشممو شفا نمیده اما کور میکنه (۱)

مقصود عدم توانائی کسی درمداوای انسانست .

چهار اسبه رو بمقصد میتازه

یعنی کسی که سریع وشدیداً برای رسیدن بمقصودی تلاش میکند .

۱ــ دوا .

چهار پا را چهار روز آزمایند و دو پا را دو روز

کنایه از آنست که برای امتحان هر کس زمان معینی لازم است که ندانسته‌ها برما روشن گردد .

چو نه بازاری میزنه

یعنی زیاد با کسی برسر معامله‌ای حرف میزند .

چهار چشمی مواظب اوست

منظور از آنست که بیش از حد لزوم برکارهای او مراقبت مینماید .

چهار دیواری اختیاری

منظور آنست همانطور که در داخل خانه اختیار دار مطلق هستم در اینکار نیز مختارم .

چهار پهلو شدن

بمعنی تغییر عقیده زیاد دادنست .

چهار تکبیر خواندی

بیکباره انصراف از چیزی را گویند .

چه بسیار دیدم که پیش از گرسنه شدن مرگش دریافت

یعنی چیزی دلیل چیز دیگر نیست و امکان دارد بغلط پیش بینی برای وقوع حادثه‌ای نموده‌ایم .

چه بمن گو چه بِدَر گو چه بخر گو

یعنی واکنش ما درمقابل این حرف تو جز سکوت کردن چیزی نیست .

چه برای کر بزنی وبرای کور برقصی چه برای اون

منظور آنست که از کرده خود نتیجه‌ای بدست نخواهی آورد .

چه خبر شده که اینطور خود تو گم کردی

مقصود آنست که درتو چه تغییری پیدا شده یا دروضعت چه بهبودی حاصل شده است که گذشته را فراموش نموده‌ای .

چه خاله خوش وعده

کنایه ازکسی است که بسیار خوش بین است و هرقضیه ای را بنفع خود تعبیر مینماید .

چه خوش است میوه فروشی کس نخرد بخود فروشی
چه‌خوش‌است‌دوشاب‌فروشی کس نخرد خودت بنوشی

درهر دو مورد استفاده آدمی درصورت عدم استفاده دیگران است .

چه داند کور مادر زاد قدر چشم روشن را

البته دراین موردآرزو را ازنظر دور داشته‌اند ولی درهرحال مقصودآنست که تصور وانتظار هرکس ازهرچیز موقعی‌است که ازآن بنحوی برخوردارگردد.

چه سر بکلاه وچه کلاه برسر

درهر دوصورت نتیجه یکیست

چه علی خواجه وچه خواجه علی

رجوع بمثل فوق شود .

چه سفیدیست درسیه کاری

یعنی ازکار بد چه نتیجه عاید میگردد .

چه مانده از کار پوستین یك برگه و دوآستین

منظورآنست که هنوز قسمت اعظم کاری انجام نشده است .

چه مرده چه گریخته چه بزنهار آمده

مقصودآنست که در هریك از این موارد برای مغلوب دیگری چیزی نمانده وبرای ما خطری درپیش نیست .

چه فرق میکند اینجا هم خونه شماست

واین جمله را درمقام تعارف میگویند .

چه مردی بود کز زنی کم بود

واین اندرز که مردسالاری را میرساند و در همه موقع مصداقی ندارد کنایه

از آنست که وقتی زنی که ضعیفتر است قادر بانجام کاری میباشد چگونه مردی بآن قادر نخواهد بود.

چه یك مرد جنگی چه یك مشت مرد

منظور نشان دادن ارزش کسی است که بکاری وارد است.

چیزی بارش نیست

منظور کسی است که همه فمهیده‌اند مایه‌ای ندارد که درخور توجه باشد.

چه شده که آنقدر و رجلا ورت داشته

یعنی چه اتفاقی رخ داده که اینطور درتو تأثیر کرده است.

چونکه صدآمد نود هم پیش ماست

همیشه وقتی کل چیزی را داشتیم بجزء آن دیگر نیازی نداریم زیرا تحصیل حاصل است.

چی شده باسب شاه گفته یابو

یعنی تقصیر او همین است که سخن بیهوده‌ای گفته وشباهت بی‌سبب کرده که اینطور مستحق مجازاتست.

چیز کمو نمیشه خورد

منظور تعارف کردن بدیگران وناچیز شمردن آنچه که دراختیار دارند میباشد.

چیزی طلب کن که گم کرده‌ای

منظور بدگفتن اززیاده‌طلبی است وبدست آوردن حداقل چیزی که نیاز انسان را مرتفع میسازد.

چیزیکه بدشمنان بماند بهتر که از دوستان نخواهی

واین اندرز بکارآنان میخورد که چیزی را مناسب حال خود یا متناسب و سنجش زمان درنظر نمیگیرند.

چیزیکه عوض داره گله نداره

یعنی اگر مقابله بمثل برای کسی موجود است دیگرجای گفتگو باقی نیست.

چیزیکه عیانست چه حاجت ببیانست

آنچه را که همه بدانستن آن یقین کرده‌اند بحث لازم ندارد .

چیزیکه هرگز نیابی مجوی

جستجو تا آنجا فایده دارد که منظور خود را باز میابابی و بیش از آن دیگر مثمر ثمری نخواهد بود .

چیزی که آدمو گرم نمیکنه چرا سرد کنه

منظور آنست که اگر فایده درچیزی متصور نیست دلیلی ندارد که زیان آنرا تحمل کند .

چی میخواستیم وچی شد

مصداق کسانی است که نتیجه با پندار آنها مطابقت ندارد بلکه گاهی عکس آنهم بدست میآید .

چینی‌شکسته بالاخره وامیره

کنایه از کسی است که بطورموقت مداوا شده یا پیری که باید بعلت کبرسن منتظر مرگ باشد .

چینه دان ما را حسابی تکوند

منظور آنست که ما را بنحو چشم گیری تنبیه کرد .

چینه‌دان خود را خالی کرد وسر درد دلش واشد

مقصود کسی است که موقع را برای آشکار کردن رازها و درد دلها مناسب دیده است .

چیه باز سر گاو تو خمره گیر کرده

یعنی دوباره اشکال جدیدی پیدا شده است که ازحل آن درمانده‌اید .

چی میشه کرد جوانست وجویای نام آمده است

منظور کسی است که برای نشان دادن ارزش واقعی دست بکاری میزند .

چرا نشود عالم خراب شپشك خورده شراب

منظور آنست که کسی حد خود رانشناخته و گرفتاری بوجودآورده است .

چمی ، خمی ، خدا نکرده آدمی

مقصود آنست که همینطور ساکت نشسته وحرکتی نمی کنی .

چکار داری که بابایم گدایه دو چشمون سیام کار خدایه

منظور آنست که باصل‌ونسب کسی‌نباید توجه کردبلکه بایدمحسنات‌وکار آئی او را مورد توجه قرار داد .

چینه‌اش را اینجا میخوره تخمش را جای دیگر میکنه

مقصود آنست که ما برای او متحمل رنج و زحمت میشویم ولی دیگران از او استفاده میبرند .

چهارقاب بیار وبازی را ببر

منظور آنست که برای رسیدن‌بمطلوب باید شرایط‌کافی راداشته وبخصوص از بخت واقبال خوبی برخوردار باشی .

چائی اینجور نمیشه لابدآب حناست

مقصود آنست که طعم ورنگ چای معمولی را ندارد .

چاکر بی نوا نباید

منظور آنست که بینوائی باعث میشود که برای خودکسی را بیابدکه از او بیشتر بهره‌مندگردد .

چشم ترا زیانست درخوربخیره دیدن

مقصود آنست که اکر بخورشید بنگری چون تحمل این را نداری از آن زیان خواهی کرد همین طور در مورد ملاحظ اشخاص غنی‌تر یا قویتر از خود .

چغندر که خاك نکردم

منظور آنست که درعزای شخصی عزیز که ازدست رفته است هنوز ماتمزده میباشم .

چرا شدی علی بونه‌گیر

منظور آنست که بیهوده در پی گرفتن بهانه برمیائی و شانه از زیر بار خالی میکنی .

Call No.......... *Date............ ....*

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

حرف «ح»

حاجی حاجی مکه

منظور آنست که وعده ملاقات درمکه است ومقصود آنکه دیگر رفت و اورا ندیدیم .

حاجی مُرد وشتر خلاص

یعنی آزار دهنده اصلی ازبین رفت و دیگر کسی را بیم آزار اونیست .

حاشیه نشین دلش گشاده

یعنی کسی که مستقیم بر او صدمه‌ای وارد نیامده است صبر او بسیار زیاد است وخبر از دیگران ندارد که درچه حالی بسر میبرند .

حاضر یراق است

کنایه از کسی است که ازهرحیث آمادگی دارد .

حاکم کس دیگری است دعوا ومرافعه‌اش مال ماست

اغلب بحثها که بین طرفداران ومخالفین درمیگیرد نظار بیطرفی دارد که این جمله را برزبان میآورند وازمکالمه دیگران خسته شده‌اند .

حالا دیگه خر بیار وباقالی بار کن

یعنی مراقب باش اکنون که این عمل از تو سرزده است و وارد معرکه شدی دیگرگزیری نداری جز آنکه نتیجه آنرا به بینی .

حالا دیگه آب دست شمر افتاده

کنایه ازکسی است که بمنصبی رسیده و دیگران ازاو راضی نیستند وهر دم انتظار آزار تازه‌ای را میکشند .

حالارو ببین چه کیا و بیائی داره

یعنی با گذشته قیاس مکن و حال را ببین و اوضاع را که از چه نعماتی برخوردار است .

حالا کجا شو دیدی

این نقل از حکایتی است که عروس در شب عروسی معایب بیشمار داشت وبهر چه داماد دست میزداین را ادا میکردو کنایه از آنست که بدتر ازاین هم‌وجود دارد که هنوز بدان برخورد نکرده‌ای .

حالا که پای من گِلی شده بگذار پای همه گِلی شود

واین نهایت خود خواهی است که دیگر ن را ازبلائی که ممکنست سرشان آید وبسر ما آمده است با خبر نسازند .

حاجی ارزونی‌رو خبر کن

کنایه از کسی است که متاع خودرا بیش ازحدگران عرضه مینماید .

حالا که تالان تالان است صد تومان هم زیر پالان است

وقتی دزدی بخانه‌ای رفت واموال صاحبخانه را بیغما وچپاول برد از روی عصبانیت صاحب خانه این جمله را ادا میکند .

حالا که با همدیگه ساخته‌اند برای اینکه منواز بین ببرند

و این اشاره بکسی است که دو چیز را که باهم سازگاری ندارند خورده و بشکم درد مبتلا شده است و مقصودآنکه اضداد برای نابودی من باهم توافق کرده‌اند .

حالا که خیال پلوست چربش کن

کنایه از کسی است که با تصور باطل همه کارها را حل شده و بنفع خود تمام شده می‌پندارد و دراین باره خیالبافی را بحد اعلای خود میرساند .

حالا که داد میزنی اقلا بگو دو نفریم

حکایت‌دوستی است که بارفیقش درمیان آتش گیر کرده و گوینده که آدم تنبلی است خطر را حتمی میداند این جمله را برزبان میآورد تا رفیقش کمك بطلبد .

حالا که دنیا بما پشت کرده بگذار مردمش هم از ما روی برگردانند

و این امری طبیعی است که ابن‌الوقتها منتظر بداقبالی دیگرانند و بنابراین جای گله‌ای باقی نمیماند وچاره‌ای جز تحمل وضع نیست .

حالا که زوره یا علی

یعنی حالا که باجبار باید کاری را انجام داد پس از مظهر قدرت کمك میگیریم .

حالا که صاحب آلاف والوف شده نم پس نمیده

کنایه از کسی‌است که از ناداری گذشته وصاحب دارائی قابل ملاحظه‌ای‌شده است که برای او ایجاد خست نموده است .

حالا که ما پیاده‌ایم و تو سواره بگَرد پای تو هم نمیرسیم

کنایه‌از آنست که در وضع وحالت‌مساوی‌قرار‌نداریم‌ونمیتوانیم با یك‌سرعت مساوی حرکت کنیم .

حالا که مرغ ازقفس پرید منو خبر میکنی

منظور دیر شدن واز دست رفتن‌فرصت مناسب برای دستگیری کسی است.

حالاکه هیچ کار ازش بر نمیاد توبه کرده

منظور ایراد بکسانی است که بحال‌خود وقوف دارند واحساس عدم‌توانائی میکنند بهمین‌سبب‌از کارهای زشت‌توبه میکنند که‌شاید‌پذیرفته شود ورستگار شوند.

حالا کیه عمل کنه

یعنی فرضیه صحیح است ولی کیست که‌آنرا بموقع اجرا درآورد .

حالا ما شدیم بَدِ عالم

منظور آنست که بدگوئی ازماشروع شده است .

حالا من میو تو برو غذا بیار

منظور شگفتی ازاتمام چیزیست که دیگری بدون توجه در مصرف آن سعی دارد .

حالا میتونین اینم واسه من چیزی درست کنین

این جمله‌رازنی فاجره‌درموقع تنبیه‌شدن که همان وارونه سوار خر شدن است برزبان میآورد و دراصل موضوع سخنی برزبان نمیاورد وقبحی درکارخود مشاهده نمیکند وفقط بفکر دانستن نظر دیگران درباره خود است .

حال خودت را ببین همسفرت از تو بدتر است

مقصودآنست که قیاس دیگران توجه بخود را ایجاب میکند .

حالمو نو جا آورد

کنایه از آنست که درحق ما آنچه‌را میتوانست با سخن و زور روا داشت .

حب جیمو سر داده

یعنی بطورآهسته‌که‌کسی اورا نبیند فرار اختیار نموده است .

حال هرکس مطابق قال است

منظورآنست که ازسخن هرکس میتوان بشخصیت او پی برد .

حرام لقمه‌ای است که نظیر ندارد

یعنی با مال دیگران پرورش یافته و در زرنگی بیمورد بی همتاست .

حرام روزی را با تنگی سال چکار

کسی که عادت نمود با مال دیگران زندگی کند دیگر برای اوفرقی ندارد که سال پربرکت است یا مردم دچار تنگدستیند .

حرام زادگی مایه نمیخواد

همانطورکه عقرب نیش میزند واین طبیعت اوست بعضی‌ها هم کار بد را طبعاً انجام میدهند .

حرف اونو وق وق سگ یکیست

یعنی بگفته‌های کسی نباید وقعی گذاشت و از آن تنگدل شد .

حرامی باش اما حرامی سفره نباش

منظورآنست که حق نان ونمك را بجای آور .

حرف بوقتش می کشد

کنایه از زمان گفتن حرفیست ونتیجه‌ای که از آن عاید میشود .

حرفات مفت کفشات جفت

یعنی آنچه راگفتی شنیدم‌وبرای‌آن ارزشی قائل‌نیستم واکنون میتوانی‌بروی

حرفاش پادرهواست

یعنی اعتمادی بسخنان اونیست .

حرف اونو وباد هوا یکیه

منظورآنست که سخنان او فاقد هرگونه ارزشی است .

حرف پیشکی مایه شیشکی

یعنی چون تمام پیش بینی‌ها صحیح ازآب بیرون نمیاید بنابراین با تأمل بیشتر باید همه چیز را پیش بینی کرد .

حرف حرف میآره باد برف

غیر قابل اجتناب است که سخنی سخن دیگر را بدنبال نداشته باشد پس هرحرفی را نباید بزبان‌آورد .

حرف حساب جواب ندارد

زیرا منطق قوی قانع کننده است و درباره سخن منطقی دلیل وبرهان‌آوردن ومباحثه جایز نیست وجز اتلاف وقت برآن نتیجه‌ای مترتب نمیباشد .

حرف راستو باید از بچه شنید

زیرا در کار بچه سیاستی نیست و آنچه را می‌بیند یا می‌شنود برزبان میآورد وحقیقت گو است .

حرفش از روی بخار معده است

یعنی پایه واساس درستی حرفهای او ندارد .

حالا که وقت توئه نوبت مام میشه

یعنی تمام عوامل در حال حاضر بنفع تو است ولی امکان دارد که یك روز نوبت بما هم برسد .

حرفش خیلی در رو داره

یعنی دارای نفوذ زیادی است وهمه مطیع فرمان اویند .

حرفش مفت است

مصداق کسانی است که برباطل سخن میرانند و حرف آنها پایه و اساس محکمی ندارد .

حرف شنیدن ادبست

یعنی اطاعت کردن ازشرایط مؤدب بودنست .

حرف شنیدن ازگوش نکردن بهتراست

مطیع حرفهای منطقی ولو از کوچکتر همیشه صحیح است .

حرفت‌آموزی تا از حرفت مفلسی نسوزی

هنرمند بهیچ دیاری غریب نیست وازهنر وحرفه خودمیتواند استفاده ببرد و مطمئن باشد که کار او بنتیجه خواهد رسید .

حرفت را بفهم و بزن

مقصود آنست که نسنجیده چیزی مگو که باعث رنجیدگی شنونده یا پائین آمدن منزلت آدمی میگردد .

حرفت مرد زینت مرد است

زیرا شغل آبرومند وهنر قابل ملاحظه باعث تکریم انسان میگردد .

حرف درست و زبان سست

کنایه از کسی است که نمیتواند حق مطلبی‌را آنچنانکه باید وشاید اداکند.

حرف ازشمشیر بدتر است

بشرط آنکه بدیگری اثر داشته باشد

حرف مرد یکی است تا حالا میگفتم بله حالا میگم نه

این مثل که بعنوان مزاح گفته میشود حاوی مطلب مهمی است وآن اینکه استواری هر کس برروی سخنی که برزبان‌آورده است نشان مردانگی اوست .

حرف نزن بذار ببینم دنیا دست کیست

یعنی سکوت بنما وبگذار فکر بکنم وتصمیم بگیرم .

حرف‌های دهن پُر کنی میزنی

منظور آنست که سخنان قابل توجهی از تو شنیده میشود .

حرفهای صد تا یك غاز میزند و تحویل آدم میده

یعنی سخنان یاوه وبی ارزش برزبان میآورد .

حرفو باید هفت دفعه قورت داد و یك دفعه بیرون انداخت

مقصود آنست که سخن را با تامل بسیار باید ادا کرد .

حرفو بآدم یکدفعه میگن

منظور آنست که تکرار سخنی جائز نیست و یکبار برای همیشه بایدآنرا گفت .

حرفی که از دهان برآمد گرد جهان برآید

نقل قول چه پایه‌واساس‌داشته باشد وچه نداشته باشد معیار فهم انسان است.

حریف باخته با خود همیشه درجنگ است

منظور آنست که بمحاکمه‌خود میپردازد تا علت وسبب اصلی را دریابد .

حساب بدینار بخشش بخروار

یعنی بکوچکترین ارقام دارائی خود نظر بینداز ولی کریمانه از احسان دریغ مکن .

حسابت درسته اما هیچی توجیب من نیست

بعضی‌هاباستدلال‌درمقابل‌ساده دلان حرف خودرا بکرسی‌مینشانند ولی‌برای شنونده نتیجه عملی وملموس ندارد .

حساب حساب کا کا برادر

یعنی در معامله تعارف را باید کنار گذارد تا اختلافی پیدا نشود .

حساب خانه با بازار جور درنمیآید

درهرکاری باید معیار بخصوصی را درنظر داشت وقیاس هرعملی برای کار

دیگر صحیح نیست .

حساب خود را پیش خودت بکن

مقصود آنست که خود قاضی خود باش .

حساب دوستان در دل است

یعنی برای دوستان یکرنگ مراجعه بدل کافیست که آنها را در کاری که کرده‌اند محکوم بدانیم یا خیر .

حساب منفعتهایش را میکنه

یعنی سکوت او بدلیل این حساب است و برای آن آرامش میخواهد البته درمورد کسی بمزاح هم این مثل گفته میشود .

حساب میخوای یا جون آدمو میگیری

کنایه از کسی است که بسیار نکته بین است و دلیل هرهزینه‌ای را میپرسد.

حسابی از پسش برمیاد

یعنی ازهرجهت حریف اوست وبروی برتری دارد .

حسن چو بی‌پرده شد زنهار گرد اومگرد

زیرادیگری هم ممکنست چشمش باین زیبائی‌ها بیفتد و رقیبی سرسخت از کار در آید

حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست

یعنی کسیکه ذاتاً زیبا آفریده شد احتیاج بآرایش وآرایشگر ندارد .

حسن وقبح اشیاء ذاتی نیست

کسی را با مشخصات خوب و بد از ابتدا نزائیده‌اند و این محیط است که درآنها اثر مثبت یا منفی دارد .

حسود از نعمت حق بخیل است و بیگناه را دشمن

حسادت صفت بدی است که اگر کسی بدان موصوف شد روی راحتی نخواهد دید .

حسود هرگز نیاسود

زیرا حسود ازنداشتن چیزی که دیگران دارا میباشند محروم است و همین

تا زنده است او را دچار رنج واندوه میسازد .

حق با قوی ست

زیرا چون زور با آنهاست تحمل هر چیزی را بدیگران آسان میکند پس برای مقابله با آن باید ضعفهای خود را ازبین ببریم .

حق بحق‌دار میرسه

یعنی اگر بطور موقت هم کسی که محق نیست برما چیره میشود بالاخره سببی پیدا میشود که ما بحق خود برسیم .

حق شمشیر بُرانست

زیرا حقیقت گو و محق از استدلال صحیح برخوردار میباشد که دیگران را یارای مقاومت دربرابر آن نیست .

حق گوی اگرچه تلخ میباشد

حقیقت گفتن برای کسی که آنرا نپذیرد هم مورد قبول است گرچه بآن تظاهر نکند .

حق نان ونمك را بجا میآره

یعنی اینکار راکه انجام میدهد چیزی جز سپاس گذشته‌ها و مراوده ها نیست.

حقیقت همیشه تلخ است

روشن شدن‌قضایا همیشه وبرای همه‌کس که منصف نباشند مطلوب وشیرین نیست .

حکم بچه ازشاه هم رونتره

زیرا بعلت گریه وعدم منطق‌وعقل‌سلیم وفقط بدلیل‌احساسات بآنچه‌میخواهد دسترسی پیدا میکند .

حکم حاکم است ومرگ مفاجات

یعنی تخطی ازآن غیر ممکنست .

حکیم فرموده است

یعنی با اجازه طبیب است واشکالی درپذیرفتن وقبول‌آن موجود نیست .

حکیم گفته جوجه خروس

یعنی طبیب تجویز کرده است که شوی جوانی اختیار کن .

حفظ بدن واجب است

و این اندرز بکسانی است که رعایت شرایط بهداشت را درباره خود نمیکنند .

حق الناس بدتر ازحق الله است

زیرا امکان چشم پوشی حق برای خداوند موجود است و برای بندگان او کمتر چنین امکانی وجود دارد .

حق رو حق بگوی و نا حق را ناحق کن

یعنی درقضاوت بآنچه که صحیح است یا میدانی حکم صادر کن .

حقشو نو کف دستشون گذاشت

یعنی حقیقت را برملا کرد و بی پرده آنچه را لازم میدانست بآگاهی ما رساند.

حرفهای فلان بطاق میگفت

یعنی سخنان نامربوط بزبان میآورد .

حساب کهنه را شاه بخشیده

منظور آنست که درباره طلب کهنه شده دیگر صحبتی نکن که دیگر بلا اثر است .

حکیم را بوصیت کردن حاجت نیست

زیرا هرطبیبی بوظیفه خود آشناست ونیازی بسفارش ندارد .

حکیم محرم است

واین ازشرایط استثنائی است که برای محرم بودن قائلند .

حکیمی را پرسیدند برادر بهتر است یا دوست گفت اگر برادر دوست باشد بهتر است

درهرحال برادری اجباریست و انتخاب دوست بمیل انسانست بهتر آنکه نزدیکترین کس بآدم یار او نیز باشد .

حلال اسراف نپذیرد

زیرا ثروتی که از راه حلال جمع شود وبا زور وتعدی بدست نیاید دارای حسابی است که با اسراف وجه اشتراکی ندارد .

حلال برعقلا وحرام برجهال

اندوختن ثروت برای کسی که بحق دیگران تجاوز نکند عملی عقلائی‌است و درغیراینصورت عمل لغو و ناپسند .

حلال حلاش بآسمان رفت

در زیر فشار وشکنجه‌گذشتن ازمال و واگذاری‌آن بزورمند امکان دارد .

حلال زاده اونو نمی‌بینه

یعنی ازچشم کسانی که حلال زاده‌اند دوراست و ناپاکان امکان رؤیت آنرا دارند .

حلوای تن تنانی تا نخوری ندانی

واین هم‌تعریف‌شرینی‌است که‌دراختیار کسی گذارده‌شداست که‌عرضه‌گردد.

حمام جن است

یعنی برخلاف معمول وغیر متداول میباشد .

حمام ده را بوق نباید

زیرا احتیاج بخبر کردن کسی ندارند وهمه از برنامه‌آن مطلعند .

حنظل پیش اون عسله

همه میدانیم که حنظل هندوانه بسیار تلخی است و کنایه ازآدمی است که بسبب تلخی زیاد قابل تحمل نمیباشد .

حکیمباشی را دراز کردند

اشاره بدانست که بصحیح یا غلط کسی را متهم کردند و بعداً او را محکوم نمودند .

حیات در هزیمت بهتر ازمرگ برسر غنیمت

هنگامیکه جان شخصی درخطراست فرارازمعر که بصلاح است واز غنیمت

باید چشم پوشی کرد .

حیاروخورده وشرم را قی کرده (۱)

یعنی در رفتار و کردار او اثری ازشرم وحیا دیده نمیشود .

حیا حصار ایمانست

واین مرتبه والای حیا وشرم را میرساند .

حیا مانع روزی است

خجالت کشیدن ازقافله عقب ماندنست وپرروئی زیاد باعث دردسر .

حیز است وچشم پاك نیست

یعنی درمقابل زیبائیها خویشتن‌دار نیست وبهمین‌سبب قابل اطمینان نیست .

حالاکه نوبت رقص شتره‌س ، نوبت‌آوازخره‌هم میرسه

یعنی کسیکه بر اثر قدرت نمائی‌کاری را مرتکب میشود که زیان‌آن بدیگری میرسد باید منتظر باشدکه درموقع خود درحق اونیز بدی روا دارند .

حیز حیز تو چشم آدم نگاه میکنه و دروغ میگه

یعنی بدون‌هیچگونه شرمی‌ادعاهای خلاف حقیقت دارد یا منکرحقایق‌است.

حیززی زیر دیزی

منظورآنست که هرجائی برای اشخاص غیرمطمئن وجود ندارد .

حناش دیگه پیش من رنگی نداره

یعنی ازهمه‌کارهای او با اطلاعم وفریبکاری‌وظاهرسازی او درنزد من بی‌اثر است .

حیض مرد دیدن طلبکار است

بهیچوجه مطلوب نیست با دست تهی طلبکاری بسراغ ما بیاید وپول خودرا طلب کند .

حیف بابام بودکه مُرد

واین جمله درموقعی گفته میشودکه برای‌چیزی که متعلق بدیگری‌است‌اظهار

۱– آبرو .

نظر میشود و از بکار بردن آن امتناع میشود .

حیف تو که خط داری وسواد نداری

این جمله را بمزاح بکسی گویند که با او بسیار نزدیکند یا درسواد او خللی وارد آمده که از نظرها پنهان نیست .

حیف دانا مردن وافسوس نادان زیستن

که البته برای هردو امری طبیعی است ولی از دست رفتن دانا باعث تاسف بیشتری است چون جانشین او بزحمت پیدا میشود .

حیف طلا که خرج مطلا کند کسی

درصورت نیاز بمصرف رساندن طلا عمل صحیحی‌است و درغیراینصورت لزوم آن احساس نمیشود .

حیله جو را بهانه بسیار است

برای کسی که بحیله متوسل میشود تا مقصود خودرا پیش ببرد عذر وبهانه‌از هرچیزی امکان دارد .

حوضو بساز قورباغه‌اش پیدا میشه

یعنی اصل را بوجودآور وفرع آن بخودی خود در دسترس قرار میگیرد و فکر خود را بدان مشغول مدار .

حیوان زخم خورده خطرناکتر ازسالم است

واین برای کسانی گفته میشود که ضربتی ازانسان خورده‌اند و منتظر فرصت مناسب برای تلافی وانتقام میباشند .

حالا که ما روز یمون افتاده دست قوزی

کنایه ازآنست بالاجبار ازقبل کسی که مورد قبول و توجه ما نیست باید نان بخوریم .

حرف بزنی اول باید گوساله رو آب بدی

واین اشاره بحکایتی است که زن وشوهری برسرآب دادن گوساله اختلاف داشتند و دزدی بآنها واردشد وآنها را ساکت‌وصامت‌برجای نشسته دید وبفراست

موضوع را دریافت و این کنایه ازآنست که باید دید و شنید و تماشاگر بود دم برنیاورد.

حیوونی را که بخوان سرببرن اول خوب چاقش میکنن

منظور آنست که بدون توجه بهدف اصلی که پنهان است همیشه باید مقصود را دریافت وازعمل دیگران هرچند که ظاهراً خوب بنماید غافل نبود.

حرف نزن که عقب میافتی

یعنی اگر بچیز دیگری توجه داشتی نمیتوانی انتظار داشته باشی پا بپای دیگران حرکت کنی.

حرف مفت نزن

یعنی یاوه گوئی را بس کن و دیگر ادامه نده

حمام رفتن بدون عرق کردن نمیشه

یعنی اثر و نتیجه غیر قابل اجتناب است اگر آنرا مطابق ذوق وسلیقه خود نمیدانی امر دیگری است.

حمام جای خر بستن نیست (۱)

منظور آنست که هرمحل مناسب کاری است ونباید برای انجام هرکاری همه جا را یکسان دیدومقصود خودرا عملی ساخت.

حیوون زبون بسته

واین اشاره ترحم آمیز بکسی است که سکوت را حفظ نموده است.

حارث میزنی وارس

منظور آنست که اکنون که قدرت دردست توست لا اقل مراقب خود باش وهمه چیز را در نظر داشته باش.

حالی ار جورکشی جور نگاری باری

مقصود آنست که اکنون که بایدتحمل این ستم را داشته باشی لا اقل ازدوستان خود این تحمل برنج برخود روا دار.

۱- مسجد.

حق ز حق خواه و باطل از باطل

منظور آنست که حقیقت را جز از طریق داشتن حق نمیتوان یافت .

حمامی بحمامی میرسد صندوق می بوسد

یعنی درهر حال احترام هم حرفه بودن را بجای میآورد .

حیض بر حور و ملائك بستن

یعنی بکسی تهمت زدن که باو تهمت نمی‌چسبد .

حرف اونه یا حرف بطری

منظور آنست که حرف اورا باید باور کرد وبوعده او دلخوش بود یا از سر مستی حرفی زده است و بآن اعتباری نیست .

حالا جواش پاك شده زیادی عرعر میکنند

کنایه از کسی است که بوضع خوب و قابل توجهی دست یافته و زیاده از اندازه‌از موقعیت خود سوء استفاده میکنند .

حالا دور دست اونه

مقصود آنست که در اثر تغییر وضع اوست که صاحب قدرت شده‌وهرطور که مایل باشد قدرت نمائی میکنند

حاکم معزول شب فرار میکنند

منظور آنست که بدلیل از دست دادن موقعیت ویا احترام یاظلمی که‌بمردمان روا داشته است مجبور است مخفیانه بگریزد .

حیات را با آبرو نباید خرید

مقصود آنست که ادامه زندگی بهر قیمتی صحیح نیست و باید عزت نفس وشرایط زندگی را فراموش نکرد .

حق جل‌و علا می‌بیند و می‌پوشد همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد

منظور اینست که گناه کرده از طرف بزرگتر بخشیده میشود وحال آنکه گناه ناکرده را همسایه بگوش همگان میرساند .

حاجی که زمکه و منی برگشته   این خانه خراب از خدا برگشته

مقصود کسی است که بقصد تظاهر فقط بخانه خدا رفته وشرایط دراوجمع نبوده است .

حبه ندارد که بدبه بزند

منظور از کسی است که بینهایت تنگدست بوده بحد افلاس رسیده باشد .

حسرت بدلم خاله خدیجه   مردم ندیدم نوه ونتیجه

کنایه از برآورده نشدن آرزوی کسی است که حد و حصر ندارد و تا حدی بیمورد است .

حرف «خ»

خائن همیشه ترسو است

ترس از فاش شدن خیانت کسی را راحت نمیگذارد و از همه چیز هراسان وگریزان است .

خار را در چشم دیگران می بینه وشاه تیر رادرچشم خود نمی بینه

کنایه ازکسی است که در مورد دیگران کوچکترین چیزی را ازنظر پنهان نمیدارد ودرمورد خود بزرگترین چیز را نادیده میانگارد یا بدان توجهی ندارد .

خاك برآن خورده که تنها خوری

وقتی بدیگران احسان نکنی چه بهتر که ازمال خود نیز استفاده نبری .

خاك براش خبر نبره

واین را درموقع غیبت ازکسی که دیگروجود ندارد بزبان جاری میسازند .

خاك پاك بی گندم

یعنی زمین موات وکشت نشده .

خاك پاك میکند

یکی ازمطهرات هنگامی که آب برای شستشو در دسترس نباشد خاك است .

خاك درامانت خیانت نمیکنه

زیرا مرده راکه میخواهنددرجای دیگری بخاك بسپارند بطورموقت درمحلی دفن میکنند .

خاك عمل ازعبیر معزولی به

البته همیشه این مثل صحیح نیست و رهائی از چنگال ستمگری که بزور وجبرانسانرا وادار بخدمت میکند خود نعمتی است .

خاکشیر نبات که بحلقم فرونکردی

کنایه از آنست که درموقع خود خدمتی برای من انجام نداده‌ای که از من انتظارات غیر معقولی داری .

خاك کوچه برای سودابه

واین تجویزی است که قد ما میکرده‌اند .

خاك هم بسر میکنی پای تل بلند

یعنی اگر عمل‌وکاری هم انجام میدهی که درنظرناپسند می آید لااقل بمقیاس بزرگ بکن که البته تعمیم آن صحیح نیست .

خاله خاك انداز

یعنی کسیکه فقط بدرد کار معلوم ومعینی میخورد .

خاله خواب رفته (۲)

کنایه از کسی است که درموقع خودازعهده کاری برنمیآید .

خاله را میخوان واسه درزودوز و الاچه خاله وچه یوز

منظورآنست که برای رفع نیازی فقط بکسی‌توجه دارند و درغیراینصورت بود ونبودآن برایشان یکسان است .

خاله رو رو

بکسی‌گویند که ازسن خود کمتر بکاری‌اشتغال دارد ومعمولا بکودکان‌اطلاق میگردد .

خاموشی دوم سلامت است

البته سکوت در موقع لزوم پسندیده است و در غیر اینصورت روا نیست .

خاندانها وملکها بمردی باز و بسته میباشد

اغلب دیده‌ایم یا خوانده‌ایم که همت مردی باعث ازبین رفتن سلسله‌ای یا شخص ستم گری شده است .

---

۱ ـ وا

خانم پاشنه ترکیده آقا طلبیده

یعنی زمان مناسبی برای بکارگرفتن کسی انتخاب نشده است .

خانه ات آمدم دوغم ندادی برو ازعقبت ماست میفرستم

کنایه ازکسی است که در موقع خود کاری را انجام نداده وآنرا موکول بزمانی دیگر کرده است .

خانه‌ای را که دو کدبانو است خاك تا زانوست

یعنی هرزمان که بامیدانجام کاری‌ازعملی ساختن آن شخصاً خوددرای نمودی ودیگری‌رابتصوری‌فاعل آن دانستی بیم آن میرود که آنکار بهمان صورت اول باقی بماند و دست نخورده بر آن اقدامی صورت نپذیرد .

خانه خرس و بادیه مس

این‌عدم انتظار ازتوانائی کسی را برای انجام‌کاری‌میرساند که قدرت اجرای آن کار برایش متصور نیست .

خانه دوستان بروب و درِ دشمنان مکوب

هنگام سختی ونیاز باید بدوستان یکدل مراجعه نمود وتوقعی از دشمن‌نباید داشت .

خانه خرس وانگور آونگ

مقصودانتظار بی‌هنگام است‌زیرا علاقه هرکسی بدوامکان میدهد از وسائلی که دراختیار دارد استفاده بموقع بکند .

خانه را بساز ببیگانه بتاز

مقصودآنست که اول وضع خود را روبراه کن وازهرحیث آماده باش‌وبعد مبارزه ومقابله را شروع کن .

خانه ساخته وجامه دوخته بآدم نمی‌چسبه

اصو لاهرکاری که‌خودشخص‌دراجرای آن‌سهیم‌نبوده وزحمت نکشیده‌است آنطورکه باید دل چسب نیست .

خانه شوهر هفت خمره زرداب داره

کنایه از آنست که هیچ چیز بدون شیرینی و تلخی وجود ندارد .

خانه قاضی گردو بسیاره اما شمارش هم داره

منظور آنست که برای هرچیز یا استفاده از آن باید دلیل قانع کننده‌ای داشت والا غیر ممکن بنظر میاید و تلاش در راه بدست آوردن آن بی‌ثمر است .

خانه خود نشسته‌ای چرا حرف مردمو میزنی

مقصود بدی غیبت کردن دیگران است .

خانه کم آزاران در کوی مردی است

منظور آنست که هر که از مردی نشانی دارد در حق دیگران ستم روا نمیدارد.

خانه نشستن بی بی از بی چادری است

هر کاری که بنظر خوب یا بد میاید دلیل موجهی میتوان برای آن پیدا کرد واکتفا بظاهر عمل درستی نیست .

خانه مختصر و روزی فراخ

واین دوچیز برخلاف ظاهر و عرف است و بهر حال پی گیری ومداومت آن تظاهر بچیزی است که باطناً صحت ندارد.

خانه وسی (وسیع) بی دلواپسی

مقصود تعریف کردن از خانه بزرگ است که در قدرت هر کسی تهیه آن نمیباشد .

خانه ویران میشود چون طفل گردد خانه دار

اگر در هر کاری رعایت توانائی نشود همین مصیبت ببار خواهد آمد .

ختنه سوران خاص است

ضیافت ومیهمانی اغنیا بهر مناسبتی تظاهر است و پسندیده نیست .

خجالت پیش تو شرمنده است

کنایه از کسی است که در هر کاری روی زیاد بخرج میدهد .

خجالت را آسیابانی میکشد که آرد می‌دزده

یعنی کسی که مرتکب عمل خلاف و زشتی نمیشود از آن شرم یا هراسی ندارد

خانه پر از دشمن باشه بهتر است تا خالی باشه

این اندرز هم همیشه صحیح نیست زیرا گرفتاری انسان برای مقابله با دشمنان زیادتر میگردد.

خدا از دهنت بشنوه و این حرف درست از آب دربیاد

وقتی سخنی بنفع کسی گفته شود که او آنرا نمیتواند باور بدارد این جمله را برزبان میاورد.

خدا بخت بده همه چیزش عوض شده و دیگه یادش رفته

مقصود آنست که در اثر تصادفی همه چیز او عوض شده و سابقه را فراموش کرده است و البته تعمیم این قضیه صحیح نیست زیرا امکان دارد تلاشی هم کرده باشد.

خدا بخر دستغاله داد

یعنی بیش از ظرفیت خود دارای مال یا مقامی شده است.

خدا از ته دلت بپرسه

یعنی بعدم موافقت تظاهر میکنی و در باطن با آن مخالفتی نداری.

خدا اول حلال کرد بعدش حرام

منظور آنست که نظر کسی بدلیلی عوض شده است.

خدا جامه میده کو اندام نون میده کو دندون

مقصود بیموقع بنعمتی دست یافتن است و یا نیازی دیگر بدان نیست.

خدا پا کمان کند و خاکمان کند

منظور آنست که قبل از مرگ از همه گناهان بری بشویم.

خدا بآدم چشم داده و اسه دیدن

کنایه از آنست که برای هرچیز وسیله در اختیار داریم وخود از آن استفاده نمیکنیم.

خدا بزرگ است اگر اینطوری نشه اونطوری میشه

منظور نشان دادن توکل است و تکیه برجائی داشتن.

خدا تنگ روزی میکنه اما قحط روزی نمیکنه

اگر ما خود تلاش داشته باشیم بما برای رسیدن بهر مقصودی کمك و یاری میشود ونشان دادن حداقل این تلاش برای یافتن سود بیشتر ضروری است .

خدا جای حق نشسته

یعنی اگر اصل موضوع را از دیگران پنهان داشته وخودرا ذیحق میشماری اورا دیگر نمیتوانی بفریبی .

خدا جای میخ گذاشته بود شُکر

منظور آنست که برای کوچکترین چیز یا فکری که انسانرا آسوده‌تر سازدباید شاکر بود .

خدا را خدا بگن بدش نمیاد و کفر نگفته‌اند

یعنی اگر حقیقت را بگویند کسی نبایددل آزرده شود .

خدا داده بما مالی یك خر مانده سه تا قالی

کنایه ازکسی که مختصر موفقیتی بدست آورده و در فکر موفقیتهای بعدی وبزرگتر است .

خدا خر را شناخت شاخش نداد

مقصودآنست که با دلیل هر کس دارای چیزی است وبدلیلی ازآن محروم میباشد .

خدا داناست

منظورآنست که جز او کسی حقیقت را نمیداند .

خدا درد را باندازه طاقت میدهد

یعنی میزان ظرفیت وتوانائی هرکس مورد نظر است .

خدا درد را بدوستان میدهد

منظورآنست که اگر بناملایمی برخورد نمودی ازآن هراسی نداشته باش و دل بچیز دیگری خوش دار .

خدا دیرگیر اما سخت‌گیر است

مقصود مراقبت ومواظبت زیاد است که تند روی نکنیم .

خدا را کسی ندیده اما بدلیل عقل میشناسد

با استدلال صحیح ومنطق قوی است که میتوان باصل هرمطلبی پی برد .

خدا رحم کرد خونش را گرفتن والا ذات الجنب میکرد

کنایه از پیش‌بینی بموقع است که باعث میشودکارها بنحواحسن انجام پذیرد

خدا روزی تو جای دیگه حواله کنه

منظورآنست که مراجعه بمن برای تو سودی دربرندارد .

خدا زیاد کنه

مقصود بدست آوردن نعمتی است وتقاضای نعمت بیشتر .

خدا سر ما را بقدر بالا پوش میده

اینهم مثل دیگری است برای تناسب هرچیز نامطلوب با مطلوب .

خدا شاه دیواری را خراب کنه که این چاله وچوله‌ها پر بشه

مقصودآنست که برای ترمیم آنچه‌گذشته است باید وسیله بزرگتری یافت شود .

خدا شاه خُلا رو بیامرزه

یعنی این سخنی که برزبان راندی یا عملی که کردی از هیچ عاقلی زیبنده نیست .

خدا باباتو بیامرزه که ازهمه‌جا بیخبری

واین دعائی است که درحق کسی میکنند که ازهیچ چیز خبر ندارد و بظاهر دلخوش است .

خدا کس بی کسونه

مقصود اتکائی بودن اشخاص است که در هرحال ضمن آنکه قوت قلبی پیدا میکنند آنها را ازتلاش نیز باز می‌دارد .

خدا نجار نیست ولی در و تخته را بهم خوب جور کرده

کنایه ازکسانی است که یکدیگر را بخوبی یافته و از هر حیث باهم توافق دارند .

خدا کنه گوش باشه گوشواره فراوونه (۱)

منظور آنست که اصل پیدا شدن چیزی است والا فرعیات را همیشه و براحتی میتوان بدست آورد.

خدا میون گندم هم خط گذاشته

یعنی در هر حال رعایت تقسیم و وجوب آن نباید از نظر دور بماند.

خاشاك بگاله ارزونی شنبه بجهود

منظور آنست که هرچیز برای ذینفع آن صاحب فایده است.

خاشاك نیز بر دریا گذر کند

مقصود آنست که بهر نحوی باشد و باهر شرایطی میتوان موفقیتی بدست آورد

خانه‌ات آباد باشه که اینو گفتی

اینهم پاداشی است که از درست وصحیح گفتن نصیب کسی میشود.

خدا همانقدر که بنده بد دارد بنده خوب هم دارد

واین امری است که در آن شکی نمیتوان داشت.

خدا هم بین بنده‌هاش فرق گذاشته

یعنی هیچگاه دوچیز کاملا بیکدیگر شباهت ندارند.

خدا وقتی میدهد نمیپرسه کیستی

منظور آنست که هویت هر کسی دراستفاده بردن ازچیزی نقشی ندارد بلکه مصلحتی آنرا ایجاب میکند.

خدا همه چیز را بیکی تمام نمیکند

منظوراز آنست که نقص درهر شخصی دیده میشود ونمیتواند از آن دوری کند.

خدا هیچ بنده‌ای را بگرسنگی امتحان نکند

و این تقاضا وچشم داشت هربشری است زیرا تحمل آن بسی مشکل است.

خبر بد زود میرسه

منظور تعجبی است که از رسیدن خبر بد و ناراحت کننده‌ای بانسان دست

۱- سر باشه کلاه فراوونه.

میدهد و آنرا بدیگری بنحوی منتقل میسازد .

خدا هیچ کارش بآدمیزاد نمی‌مونه

منظور آنست که بخود قیاس کردن ونتیجه‌گیری از آن اغلب صحیح نیست وبا آن متفاوتست .

خدا یا طاقت مردی ندارم زنم کن

واین کنایه از کسی‌است که تاب‌تحمل مشکلاتیکه‌حل آن‌بدست مردان میباشد را دیگر ندارد .

خدا وسیله سازه

منظور آنست که بهرصورتی باشد اسباب و وسیله کارآماده میشود .

خدا یکی در دنیا وصد تا درآخرت نصیبت کنه

واین دعائی است که درمقابل احسان یا عمل‌خوبی درحق کسی کرده میشود.

خدا یك جو عقل نصیبت کنه که بهتر از یك ملك شش دانگی است

یعنی نیاز بعقل در تو بیش از هرچیز دیگر که مطلوب دیگران قرار دارد میباشد .

خدا یکی شوهر یکی

مقصود بیان ذم طلاق‌وجدائی‌است در زمان حیات‌وفقط‌موضوع دراین میان اختلاف عقیده وسلیقه شخصی است که برای عمری دو نفر بدان دچارند .

خدمتتون باشه خبر با واگن عقبی است(۱)

کنایه از حواله است که همیشه نکول میگردد .

خدمت من رسید

منظور آنست که خطا یا اشتباه مرا با تنبیه من جبران کرد و تلافی قابل ملاحظه‌ای بعمل آورد .

خر آخور خودشو بلده

یعنی هرکسی بدانچه نیازمند است و علاقمند بطرف آن میرود و احتیاج براهنمائی ندارد .

---

۱ ـ سوغات .

خر ارجل باطلس بپوشد خر است

یعنی هرقدر هم که تظاهر شود اگر اصلی از بین نرود و عوض نگردد بی‌فایده است و کوشش در راه آن بی اثر .

خر از یکسو و بُز از یکسو

منظور آنست که هنگام عدم توافق بهترین کار جدائی است .

خر ببوسه و پیغام که آب نمیخوره هر کار وقتی و راهی داره

مقصود آنست که اگر همه چیزها بموقع جمع نگردد تلاش در راه تحقق آن بی ثمر است .

خر براه چون بمیرد قدرش معلوم شود

یعنی هنگام نیاز کامل بچیزی و بخصوص مرتفع نگردیدن همه احتیاجاتست که از دست دادن وسیله‌ای سبب اندوه میشود .

خرا رو بطویله شون تند میرن

منظور آنست که نفهم‌ترین موجودات وقتی بآسایشگاه خود نزدیک میشوند سعی در زود رسیدن دارند .

خر برهنه را پالونشو ورنمیدارن

وقتی کسی چیزی ندارد غم از دست دادن آنچیز برایش وجود ندارد .

خر را بار زیاد کُشد وجوون را ماشاءالله و بارك الله

درهردوصورت چه ازچیزی سوء استفاده شود یا با تشویق بیمورد از او کاری بکشند که درتوانائی او نیست زیان زیادی را باعث میشوند .

خربزه خوبه یا هندوانه البته هر دووانه

منظور آنست که بین آنها نمیتوانم تفاوتی قائل شوم .

خربزه خور را بپالیز چکار

کنایه از کسی است که برای منظور خاصی مراجعه نموده ولی بدیگر چیزها علاقه نشان میدهد .

خر بسته به گرچه دزد آشناست

مقصود آنست که درهرحال از دست دادن چیزی که رها شد آسانتر است .

خر پیر وافسار رنگین

کنایه از آنست که تناسبی بین این دو وجود ندارد .

خر پیش اون موجود چیز فهم وبی آزاری است

منظور مقایسه این دوباهم ونشان دادن میزان درك بسیار کم کسی است .

خر پیشین خر پسین راپل بود

مقصود کسی که خود نمیتواند تصمیمی بگیرد وعجز وناتوانی خود را بیان میدارد چاره‌ای جز تقلید ندارد .

خرج کور است

یعنی خرج کردن ونیاز داشتن معلوم نیست .

خر چون حیوان بی آزاری است باو سیخونك میزنن

منظور سوء استفاده ازبی‌آزاری یاآگاهی در باره چیزی است .

خر بی خبر در ده چه خبر

مقصود آنست که بعلت عدم درك کافی یا قابل توجه نبودن آن چه انتظاری‌از اهمیت چیزی میتوان داشت .

خر چه داند قیمت نقل ونبات

یعنی باندازه فهم وشعور هرکس باید از او توقع داشت .

خر خالی یور نمه میره

منظور آنست که انسان بی تعهد بیش‌از دیگران درکار خود ساعی است .

خر خرابی میکنه گوش گاورو می بُرن

یعنی نابجا تلافی میکنند و متهم اصلی را رها ساخته و دیگری را محکوم میسازند .

خر خسته وصاحب خر ناراضی

کنایه ازکسی است که ازکاری بزحمت توانسته است نتیجه بگیرد تازه آن

نتیجه مطلوب هم بحساب نمی آید .

خر خسته جو نمیخورد

منظور آنست که هر حالتی برای انجام هر کاری مناسب نیست .

خرِ خواجه و خرمنِ خواجه

یعنی اگر زیانی بکسی وارد شده است زیان رساننده و زیان دیده هردو دارای یك صاحبند .

خر خودتی

جواب کسی است که سعی دارد دیگری را قانع کند و بفریب او را موافق نماید درحالیکه مخاطب باصل جریان وارد است .

خر درپوست شیر شده است

یعنی بظاهر هولناك ولی باطناً بی آزار است .

خوردنگرش بزرگ زیان باشد

منظور کسی است که تامل را زیادتر ازهرچیز و برای انجام هر کاری بخرج میدهد و غافلست که گذشت زمان امکان بروزحوادثیرا درپی دارد .

خورد وخمیر شدم تا اونو آوردم

کنایه از زحمت زیادی است که متحمل شده تا توانسته او را همراهی کند وبراه بیاورد .

خر را جائی می بندند که صاحبش راضی باشه

انجام هرعملی بدون رضایت صاحب آن غیرممکن است ومورد پسند کسیکه در آن ذینفع است واقع نمی شود .

خر راکه بعروسی میبرند برای خوش آوازی نیست برای بارکشی است

زیرا گفته‌اند که هر کسی را بهر کاری ساختند که غیر از آن هم انتظاری ندارند .

خر سیاه خر سیاه است

یعنی هر کار بکنی وهرقدرتلاش نمائی رنگ اوعوض نمیشود وتغییرنمیکند.

خر بنده بخانه شتر بان میرود

مقصود آنست که مصاحبت و مجالست همزبانی میخواهد وهم جنسی .

خرش از پل گذشت دیگه ما رو نمی‌شناسه

یعنی دیگر نیاز او مرتفع شده وبما هیچ نوع آشنائی نمیدهد .

خرش خیلی میره

یعنی کسی است که نزد همه ازنفوذ فراوان برخوردار است .

خرش کن افسار بیار سرش کن

منظور آنست که‌اورا بطوری قانع کنی‌و آنوقتست که‌با همه چیز موافق گردد.

خر کریمو نعل کرده

معروفست هرکه با ناصرالدین شاه‌کاری داشته است بکریم شیره‌ای متوسل شده وبا دادن رشوه‌ای اورا راضی بانجام تقاضای خود میکرده است و اصطلاحاً میگفته‌اند خر کریمو نعل کرده منظور اینست که رشوه حسابی بطرف داده است .

خرکه جو ببیند دیگر کاه نخورد

واین طبیعت آدمی است که بهرچیز بهتر که برسد از بدتر یاد نمیکند .

خر که سوار خمره شد خمره رمید خر پاره شد

این شعر همانطور که مصطلح است دراینجا ذکر شده ومفهومی ندارد .

خَرِ ما از کُرّه‌گی دُم نداشت

هنگامیکه شخصی بیعدالتی راتا آن‌حدمی‌بیند که بیقین‌خود هم اعتقادی‌ندارد این جمله را برزبان میاورد شاید از گرفتاریهای بعدی نجات یابد بهرحال منظور آنست که وضع ازقبل بدین صورت‌بوده وتغییری نکرده است واگر ادعائی دراین مورد بوده پس گرفته شد .

خرکی بارکرده

یعنی بیش ازظرفیت خود خورده یا نوشیده است .

خرکی شوخی کرده

یعنی بدون مطالعه وخطرناك عملی را انجام داده است .

خر گچی روز جمعه از کوه سنگ میاره

اشاره بکسی است که وقت را خوب میشناسد و زمان انجام هرکاری را میداند

خر گنگ بهتر از گویا

زیرا وقتی حیوان زبان بسته‌ای بزبان آید ازستم دیگران خواهد نالید و در اینجا مقصود آنست که زیر دستان هرقدرساکت‌تر باشند از هرحیث بهتر است .

خُرّم دم بریده خر گردد

واین مزاحی است که با کلمات میتوان باکسی کرد .

خر مُرد وخبر موند

زیرا حامل خبر برخری سوار بوده است که بمقصد نرسیده است .

خر میماند ویك کیله جو

یعنی باین ترتیب تغییری در وضع پیدا نمیشود .

خرمن سوخته را از برق چه هراس

از چیزی ترس داشتن و وقوع آنرا شاهد بودن دیگر محلی برای هراس نمی‌گذارد که موجب ترس گردد .

خر میان ده است

منظور آنست که آنچه درجستجوی اوبودید سالم در آنجا واقعست .

خر ناخنکی خوش سلیقه می‌شود

اصطلاحاً بحیوانی گویند که دراثر برخوردسم او با زمین لغزشی دررفتنش ایجاد شود یعنی با همه عیبش کسی سلیقه‌ای بالاتر ازهمه داشته باشد .

خر نر را از تخم شناسند

منظور آنست که برای شناسائی هرچیز وهر کسی بالاخره وسیله‌ای در اختیار است .

خر گردن است

یعنی دارای گردنی کلفت وستبر است .

خروس هرچی چاقتر میشه تنگتر میشه

واین کنایه از کسی‌است که هر قدر بر ثروت او افزوده میشود بر تنگ نظری اوچیزی اضافه میگردد .

خروسی را که صبح شغال میبره بذار شب ببره

منظور آنست که اگر ازحادثه‌ای نمیتوانی جلوگیری کنی زمان حادثه برای تو یکسان است .

خر هم خیلی زور داره

یعنی نازیدن بهرچیزکه دیگران میتوانند براحتی آنرا برای خود فراهم سازند اشتباه است .

خر همون خره فقط پالونش عوض شده

یعنی ظاهرکسی را عوض کرده‌اند بدون آنکه تغییری درباطن او حاصل شده باشد .

خریت بهره خدا دادی است

منظور بیخبری محض وندانستن کامل است و در اینصورت آنرا از نعمات میشمرند البته تعمیم آنهم صحیح نیست .

خری راکه درپیری سوقانش رابگیرند برای روزقیامت خوبست

و این کنایه ازکسی است که بی توجه بگذشت زمان تازه مشغول کارهائی میشودکه ازجوانها شایسته است .

خری که ازخری واماند باید یال و دُمش را چید

دنیا محل رقابت است وآنکس پیشی میگیردکه میل بیشتری برای اینکار در خود احساس میکنند .

خری که چغندر نخورد چه مصرفش

واین کنایه ازکسی است که ازپاداشی صرفنظر میکند که حق بیش ازآنرا نـدارد .

خروار نمك است ومثقال نمك

چون منظور ومقصود شوری نمك است بمقدار بستگی ندارد در اینجا هم مصداق کسانی است که نمونه‌ای از کارخود ارائه میدهند .

خری زاد وخری زید وخری مرد

یعنی گذشت زمان کوچکترین تأثیری در او نداشته و در او تغییری ایجاد نکرده است .

خزانه تهی به که مردم بَرنج

واین اندرز بکسانی است که مصدر قدر تند و بهرقیمتی شده باشد مردم را تحت فشارگذارده ازآنها چیزی برای خود یا خزانه مملکتی میگیرند .

خس کم جان پاك

منظور آنست که وقتی جان‌پاك باشداحتیاجی‌بخس وخاشاك برای تمیز کردن آن وجود ندارد .

خشم چون آتش است با آب باید نشاند

معروفست که یکی از وسائل برطرف کردن غضب نوشیدن‌آبست بهرحال اگر قدری تامل شود خشم وغضب برطرف میگردد .

خشم گیر سخن پذیر نباشد

زیرا هنگام خشم وغضب قبول هرمنطق برای او غیر ممکن است .

خطا ازکوچکترها وبخشش ازبزرگترهاست

زیرا این‌شخص‌بزرگتراست که همه‌وسائل رابرای تنبیه کوچکتر که مرتکب خطائی شده است دراختیار دارد .

خلاف جریان آب شناکردن کارهرکسی نیست

زیرا این عمل بسیار قدرت میخواهد ومقصود آنست که تغییر وضع دادن از عهده هرکسی برنمیآید واز توانائی او خارج است .

خلایق هرچی لایق

واین تحمل اشخاص‌را برهرچه میگذرد وتوان سکوت درمقابل دیگران را

میرساند بهرحال آنچه را که لیاقت داشتن آنرا دارند می‌بینند .

خلقت زیبا به از خلعت دیبا

منظور کسی است که زیبا بدنیا آمده است و نیازی بپوشش گرانبها ندارد تا خود را بنظر دیگران بهتر از آنچه که هست قرار دهد .

خل گفت وخلتر ازاو باورکرد

سخنان بی پایه واساس‌را جز از روی‌دیوانگی محض نمیتوان برزبان‌جاری نمود زیرا خریداری جز دیوانگان ندارد .

خلوت از اغیار باید نی زیار

منظور آنست که اگربکسی‌اعتماد واطمینان‌داری دیگربرای‌چه ازاومیگریزی

خمره پیه زده است

کنایه ازامتناع از دادن چیزی وبهانه‌آوردن یا بیان حقیقتی است .

خمیازه خمیازه میآره

یعنی مرض واگیر داری است که از دیدن چیزی ویا شنیدن صدائی حاصل میشود .

خنامان را بده اما خان عمو نفهمد

مقصود آنست که دراصل موضوع موافق است فقط طریقه پنهانی مورد نظر اوست .

خندهٔ قبا سوختگی

یعنی از روی عصبانیت عکس‌العملی جز خندیدن نشان نمیدهد .

خندهٔ مار دارد

یعنی برای فریب اشخاص چنین ظاهری دارد .

خندهٔ مردم از شادی باشد خنده بوزینه ازغم

زیرا درحقیقت اوست که‌آزادی خودرا از دست داده وکاری میکند که‌برای دیگران خوش آیند است .

خواب بیمار صحت ندارد

هنوز بدرستی مسئله خواب حل نشده است که درچه زمان صحیح یا دیدن آن بوسیله چه‌کسی درست است .

خواب پیغمبری نیست

یعنی احتمال دروغ بودن‌آن وجود دارد .

خواب خواب میاره

چون بعضی‌ها برعکس تصور پس‌ازخواب طولانی مجدداً بخواب میروند این مثل شایع شده است .

خوابش خیلی سنگینه

کنایه ازکسی است‌که زیاد در کاری تأمل میکند و نگاهی بضرورت‌آن نمی‌افکند .

خوابش مثل خواب دیو میمونه

یعنی بسیار مشکل است‌که بتوان او را از خواب بیدار نمود یا از نفیر او جلوگیری کرد .

خواب مستی تعبیر ندارد

بعضی عقیده دارند‌که مستها چون تحت تأثیر چیز دیگری که سکرآوراست قرار دارند خواب صحیح نمی‌بینند .

خوابیده پارس میکنه

کنایه ازکسی است‌که‌کارهای او هراس در دل نمیافکند .

خواری زطمع خیزد وعزت زقناعت

اندرز بکسانی است‌که حرص وآز تمام وجودشان را فراگرفته است .

خواست خدا چاره‌ای ندارد

واین عقیده کسانی‌است که عقیده دارنددرسرنوشت دخالتی نمیتوانند بکنند

خواستن کار دلِ است کار آب وگل که نیست

منظورآنست‌که بدیگری بهرشکلی که باشدمهر می‌ورزیم وبظاهر اوتوجهی

میکنیم.

خواستن دل ریزش دست است

یعنی نمیتوان کسی را دوست داشت وبرای اومتحمل خرج نگردید.

خوان بزرگان گرچه لذیذ است خرده انبان خود لذیذتر

واین نشان دهنده مرتبه والای عزت نفس است.

خواهان کسی باش که خواهان تو باشد

یعنی از دوستی یك جانبه بپرهیز که بعاقبت خوبی منجر نمیشود.

خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو

یعنی درهرجمعی واجتماعی بمانند دیگران عمل کن.

خوب بجمال شما

واین هنگامیست که با گفتن کلمه « خوب » دیگری را تصدیق میکنند.

خوبی ازخودتونه

و این جواب تعریف کسی از چیزی است که مالك آن نیست یا جواب احوالپرسی ازشخص ناشی میباشد.

خوبی جای دوری نمیره

یعنی نتیجه‌آنرا خواهی دید واز آن بهره‌مند خواهی شد.

خواب زن چپه

اینرا هم مردان ساخته‌اند که خواب زنان برعکس حقیقت است.

خواهر شوهر عقرب زیر فرشه یواشکی میزنه

اینهم عقیده‌ای است که عده‌ای بدان معتقدند.

خواهر زن نون زیر کبابه

یعنی دارای مزه خاصی است وچشم پوشی از آن بسیار مشکل است.

خود افتاده نگرید

زیرا هرتقصیری متوجه گرداند خود از آن غافل بوده است و کودکان فقط

نمیکنیم.

خواستن دل ریزش دست است

یعنی نمیتوان کسی را دوست داشت وبرای اومتحمل خرج نگردید.

خوان بزرگان گرچه لذیذ است خرده انبان خود لذیذتر

واین نشان دهنده مرتبه والای عزت نفس است.

خواهان کسی باش که خواهان تو باشد

یعنی از دوستی یك جانبه بپرهیز که بعاقبت خوبی منجر نمیشود.

خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو

یعنی درهرجمعی واجتماعی بمانند دیگران عمل کن.

خوب بجمال شما

واین هنگامیست که با گفتن کلمه «خوب» دیگری را تصدیق میکنند.

خوبی ازخودتو نه

و این جواب تعریف کسی از چیزی است که مالك آن نیست یا جواب احوالپرسی ازشخص ناشی میباشد.

خوبی جای دوری نمیره

یعنی نتیجه‌آنرا خواهی دید واز آن بهره‌مند خواهی شد.

خواب زن چپه

اینرا هم مردان ساخته‌اند که خواب زنان برعکس حقیقت است.

خواهر شوهر عقرب زیر فرشه یواشکی میزنه

اینهم عقیده‌ای است که عده‌ای بدان معتقدند.

خواهر زن نون زیر کبابه

یعنی دارای مزه خاصی است وچشم پوشی از آن بسیار مشکل است.

خود افتاده نگرید

زیرا هرتقصیری متوجه گرداند خود از آن غافل بوده است و کودکان فقط

هنگام درد بگریه می‌افتند خواه خودشان مسبب آن باشند یا دیگری .

خود بین خدا بین نبود

زیرا کسی که بدیگران اهمیتی نمیدهد و همه توجه خود را بخود معطوف میدارد از راه اصلی منحرف میشود .

خود پسند پسند خلق نیست

بدلیل خود پسندی است که دیگران ازخود پسند گریزانند .

خودش بزرگ میشه عیبشم بزرگ میشه

یعنی گذشت زمان تأثیر زیادی دربزرگ شدن عیوب او دارد .

خودش را نمیتواند نگاه داشت چگونه میخواهد مرا نگاه دارد

یعنی کسیکه قادر بنگهداری خودنیست چگونه قادر برفع نیاز دیگرانست .

خودش مونده و گوشهایش

کنایه از کسی است که بسیار تنها مانده است .

خود شناسی را مایه‌ای بزرگ دان

واین عملی است که شایان توجه میباشد .

خود گوئی وخود خندی به به چه هنرمندی

واین کنایه بکسانی‌است که از سخن خود فقط خودشان لذت می‌برند .

خودم خانم برادرم سلطان خودم پیرهن ندارم برادرم تنبان

یعنی بظاهر تمام وسائل جمع است ولی‌درباطن چیزی موجود نیست .

خواب مرگ سفید است

زیرا درخواب کسی چیزی نمی‌فهمد درحالیکه نفس میکشد و زنده است .

خودم هیچ برادر قاچاقچی دارم

واین کنایه از کسی‌است که بنزدیکان خود وابسته است وبآنها افتخار میکند.

خود میزند وخود فریاد میکند

منظور آنست که مسبب اصلی خود اوست درحالیکه بیش ازهمه داد دارد .

خوردن و یك آب بالاش که زود هضم بشه

مقصود آنست که ازچنگک ما خیلی زود و آسان بدر آمد .

خورشید را بیوزگرفتن

یعنی با خیال وسرگرمی خود را مشغول داشتن .

خوشامد گوی را برخود راه مده

کسی که تعریف تو میکند و این احتیاج است که او را وادار باینکار میکند هرگز قابل اعتماد نیست .

خواهر وبرارش بین ترمه رو کنارش بین

چون تا حدی بین آنها شباهت برقرار است والبته تعمیم آن نیز صحیح نیست وبطور قطع نمیتوان حقیقت را دریافت .

خوب بلده موقعش شاش موش چشم بکشه

یعنی موقع شناس قابلی است و با گریه میتواند حرف خود را بکرسی بنشاند .

خوب منو تیغ زد

بسیار بموقع و زیاد از من پول گرفت .

خوب سر طاس نشوندیش

یعنی ازاوخوب اقرارگرفتی وبسخن گفتن وادارش کردی .

خوب قسر در رفت

یعنی بطور قابل ملاحظه‌ای نجات یافت .

خوب کاری پیش گرفته

بعضی‌ازاشخاص باشم مخصوصی کاری را که برای آن ساخته‌شده‌اند وبیشتر برای آنها احتمال موفقیت دارد انتخاب میکنند .

خوب نسقش را کشیدند

یعنی اورا گوشمالی داده واورا تادیب کردند .

خوب و بد هرجنسی از دور داد میزنه

یعنی معرف هر چیزی نمایانست منتها اهل نظر و خبره بهتر میتوانند از آن آگاه شوند .

خوب هم فهمیده منتهی خودرا بنفهمی میزنه

بعضی‌ها چنین نفعشان اقتضا میکند که از درك موضوعی خود را عاجز نشان دهند و حال آنکه بهتر از همه کس باشارات و کنایات واردند .

خو پذیر است نفس انسانی

یعنی درهر حال معاشرت دراشخاص تأثیر بسزائی دارد .

خودت را بیخود سنگ روی یخ نکن

یعنی باعث مشو که حرفت را نشنوند وساکت بمانی .

خود را بآب و آتش زده تا باینجا رسیده

کنایه از کسی است که هرنوع خطر را با جان خریده و از آن نهراسیده تا بزرگ شده وموفقیت نصیب اوگردیده است .

خودرا بسیم آخر زده است

کنایه از کسی‌است که راه‌گریزی برایش نیست وخود را بتنها راه حل باقی مانده متوسل مینماید .

خودرا نخود هر آشی مکن

یعنی بهر کاری دخالت ننما وعاقبت اندیش باش .

خودش را بکوچه علی چپ زده

یعنی درامری وارداست وصلاح خودرا دراین می‌بیند که چنین وانمود کند ازهمه چیز بی خبر است .

خودش پاشو میذاره جای پاش ومیآد

کنایه از کسی است که بناچار برمیگردد منتها با خواری و ذلت .

خودش کرده که لعنت برخودش باد

کنایه از کسی است که خود مسبب گرفتاری خود است و کسی را دراین‌میان

گناهی نیست .

خودش اوستاست نمیخواد دیگرتو یادش بدی

منظور آنست که برای اینکار براهنما احتیاج ندارد و از همه جوانب امر کاملا آگاهی دارد .

خودش نخونده ملاست

یعنی بدون آنکه احتیاجی بگوشزد داشته باشد ازامری مطلع است .

خودشو بموش مردگی میزنه

منظور آنست که تظاهر بضعف وعجز مینماید وحال آنکه بسیار قوی است .

خود کرده را تدبیر نیست

کسیکه بدون مشاوره با دیگران کاری را انجام میدهد احتمالا باشکالی برمیخورد که رفع آن آسان نیست .

خوراك هرشغال مرده‌ای نمیشوم

منظور آنست که اگر زوری ندارم بازهم هر کسی را برمن برتری نیست .

خوردن خوبی داری وپس دادن بدی

یعنی مقابله بمثل نمیکنی ویکسان درباره امتیازی که بدست میآوری یا ازدست میدهی رفتارنمی‌نمائی .

خوردنك وجستنك

یعنی تا لقمه آخر از گاویت پائین رفت عزم رفتن داری که البته این عادت بدی است ومیرساند که فقط برای خوردن حضور بهمرسانده‌ای .

خوش آن چاهی که آب از خود درآرد

یعنی بدون چشم داشت و بطور خود بخود انتظار کسی را برآوردن قابل توجه است .

خوشامد هرکه را گفتی اورا خوش آمد

منظور آنست که همه ازخوش آمد گفتن واستقبال گرم خوشحال میشوند .

خوش اصل خطا نکند و بد اصل وفا

مقصود آنست که درمقابل اینگونه افراد تکلیف انسان معین و روشن است .

خوشخو خویش بیگانگان باشد و بدگو بیگانه خویشان

زیرا درصورت‌اول همه انسانرا از خود میدانند و درصورت دوم همه بدگو را از خود میرانند وبعلت شناسائی اعتمادی باو ندارند .

خوش خوردن شفتالو قرقر درپی است هالو

یعنی‌بدون توجه بعاقبت زیاد خواری برای خودمشکلی ایجادخواهیم نمود.

خوشخوی همیشه خوش زبانست

کسیکه خوش اخلاق باشد با زبان خوش میتواند بدرد دل همه برسد .

خوش زبان باش همیشه درامان باش

از راه جلب اعتماد همگان میتوان‌آسوده خاطر زیست و روزگار گذراند .

خوش زید مردم بوقت پادشاه پارسا

زیرا از ستم وستمگری خبر واثری نیست

خوشگل‌ها در دامن بَدْگِلْها گریه میکنند

کار خوب یا بد کردن بصورت زیبا بستگی ندارودوخیلی پیش‌آمد نموده که خوشگلی مرتکب اشتباه وخطا شده است .

خوش ظاهر وبد باطن است

یعنی بهمانطور که ظاهری خوب دارد باطن بدی دارد .

خوش نباشد با امیری از امیری دم زدن

کنایه ازکسی است که پیش کسی که خود وارد جریانی است از آن سخن بمیان آورند .

خوش نباشد جامه نیمی اطلس ونیمی پلاس

هر چیزکه از چند چیزی مختلف ساخته میشود با آنها باید توافق داشته ویکرنگی نماید .

خوشی اصلا بهش نمیسازه

یعنی کسی که عادت دارد کارهای بدی برای اوپیش‌آمد نماید و از چیزهای

خوب گریزان است .

خوشی زیر دلش زده

منظور کسی است که بکارهای غیر ضروری دست میزند واز کارهای صحیح اجتناب می‌نماید .

خوش میرقصی قدم خیر لاغ گیس مبارك

مقصود آنست که فقط این رقص بدرد مبارك میخورد وبس .

خوشیشو هیچکس خبر نداره ناخوشیشو همه میدونن

زیرا درموقع راحتی همه را فراموش میکند و در صورت بروز اشکال بهمه کس مراجعه میکند .

خون آمد ولش برد

کنایه از آنست که جنگ سختی بین همه درگیر شده است .

خون از دماغ کسی بیرون نیامد

یعنی براحتی کاری را انجام داد وکسی از آن کمترین ناراحتی احساس ننموده .

خون بردر آستانه می‌بینی ومی‌پرسی

یعنی چیزیکه عیانست چه حاجت ببیانست .

خون خونشو میخوره وبروی خودش نمیاره

یعنی هرچند که تحمل این‌وضع برای اوناگواراست سکوت را حفظ نموده است .

خون پای آدمو میگیره

منظور اینست که اگر برای مدتی هم مخفی بماند بالاخره آشکار میشود که عامل حقیقی کیست .

خون ریختن کار بازی نیست

یعنی چون پای جان کسی درمیانست سرسری نمیتوان بارتکاب چنین عملی دست زد .

خون را با خون که نمیشورن

یعنی انتقام گرفتن و تلافی کردن همیشه صحیح نیست وگذشت و بخشش نتیجه بهتری میدهد .

خون زن وسگ پاپی آدم میشه

کنایه ازشومی ریختن خون ایندوست .

خون مردمو تو شیشه کرده

منظور کسی است که بینهایت ظلم وستم بمردم روا میدارد .

خون هرجور باشه میکشه

یعنی قرابت قابل چشم پوشی نیست اگر چه اشخاص ازهم دور باشند یا یکدیگر را بدلیلی نبینند .

خونه‌ای که توش بچه باشه از غیبت خبری نیس

منظور آنست که چون همه سرگرم تماشای شیطنت‌های بچه هستند فرصت ندارند از دیگری غیبت نمایند .

خونه پیشِ خرابه صاحب آن درفکر رنگشه

یعنی اصل را درنظر نداشتن وبفرع پرداختن .

خونه عروس دانبال و دینبل خونه دوماد هیچ خبری نیس

اگر یکطرفه چیزی بخواهیم یا مشکلی را حل شده انگاریم در صورتی که حقیقت جز این است عمل صحیحی انجام نداده‌ایم .

خونی خون گیر شود

زیرا فراموش کردن مسبب از دست دادن عزیزی بسیار مشکل است .

خوی بدو بار گران

دراینمورد کسی حاضر بمساعدت نیست .

خیر درخانه صاحبش را می‌شناسه

یعنی اگربطورپنهانی‌هم‌درحق کسی کاری خوب انجام دهیم یا احسانی نمائیم بالاخره آشکار خواهد شد شخص خیر چه کسی است .

خیك بزرگ روغنش خوب نمیشود

اغلب چنین احساس میگردد که کار خوب بمقیاس بزرگ انجام پذیر نیست .

خیال میکردم مثل پسته توپر است ولی مثل پیاز ورق ورق از آب درآمد

یعنی درظاهر آدم کاردانی بنظر میرسید ولی عملا از کار بهره‌ای نداشت .

خیر النساء عقد کرده ماند

یعنی همانگونه درانتظار باقی است تا ببینند عاقبت کار چه خواهد شد .

خیلی آتشش نده

یعنی حرارت زیادی درانجام یا شروع کار از خود بروز میدهد .

خیلی بالش نرم زیر آقا گذاشتن

منظور آنست که زیادمتوجه این امر بوده‌اند که‌چشم زخمی‌از گردش‌روزگار برای تو بوجود نیاید که باعث ناراحتی توگردد .

خیلی باید مرد باشی که بتونی اونو بگیری

یعنی بسیار مشکل است نتیجه‌ای را که دلخواه تست پیداکنی وباید بیش‌از آنچه تصور میکنی آمادگی مقابله با او را داشته باشی .

خیلی دود چراغ خورده تا باینجا رسیده

منظور آنست که بخود خیلی زحمت داده تا مقام یا ثروتی بچنگ آورد .

خیلی سز بهوا راه میره

مقصود کسی است که بزیر پاهای خود توجهی ندارد .

خیلی سنگ اونو بسینه میزنه

منظور آنست که زیادی ازاو طرفداری میکنند .

خیلی که بخوان بخر عزت بذارن تابستونا یخ بارش میکنن

واین‌کنایه‌از کسی‌است که‌حداعلای ارفاق وگذشت او بسیار ناچیز وغیرقابل برشمردن است .

خیلی‌ها از دماغشان جلوتر نمی بینند

یعنی قضایا را آنطور که باید درك نمی کنند و پیش بینی آینده را نمی‌نمایند.

خدایا میدونی بجبره

یعنی برمن گناهی نیست و بمیل خود اینکار رانمیکنم بلکه زورپشت سر آن است.

خرّم میزی که تا سبزی برآید

یعنی بوعده ای کسی را دلشاد میکنند .

خرو با خور میخوره ومرده را با گور

کنایه از کسی است که بسیار آزمند است واشتهای او زیاد میباشد .

خدا صاحبشو زنده بذاره

این جمله را درجواب تعارفی میگویند که چیزی را می‌بخشند .

خو گری ازعاشقی برده است

منظور آنست که اگر کسی بچیزی عادت نموده بسیار مشکل است از آن انصراف حاصل کند .

خونه امید ماست

بتعارف بکسی میگویند که هنگام نیاز بدو روی آور میشوند .

خولی بکفم به که کلنگی بهوا

بهترین مصداق آن اینست که سیلی نقد از حلوای نسیه بهتر است .

خانه گرگ بی استخوان نمیشه

منظور آنست که حد اقل چیزی مناسب با جنس و رفتار هر کس بدست خواهد آمد .

خاك خدا برای بنده خداست

مقصود آنست که از این موهبت همه بطور تساوی باید بهره ببرند

خردمند کسی است که خورد و کشت و بیخرد آنکه مرد و هشت

منظور کسانی هستند که در طول عمر خود از مال وثروت خویش آنطور که

خانه‌اش تو پشتشه   کلیدش هم تو مشتشه

مقصود آنست که از هرحیث خیالش راحت است.

خره گفت از من خرتر اونه که وقت آب خوردن برام سوت میکشه

منظور آنست که بهنگام ضرورت واحتیاج خود بهتر میدانم چه باید کرد و دیگر بتاکید بر آن لزومی نمی‌بینم.

خوشبحال کسانی که بهر حال خوشند

مقصود آنست که کسیکه مختصر چیزی اورا خشنود میکند همیشه خوشحال است و از همه چیز راضی.

خریتش همین بس که خررا از روی معامله اش میشناسند

مقصود بیان نفهمی زیاد کسی است.

خدا اگر میخواست بپدرش میداد سال پیش

منظور آنست که بنابمصلحتی درموقع خوداز داشتن چیزی محروم بوده‌ایم.

خداوندا سه دردآمد بیکبار   زن زشت وخر لنگ وطلبکار

خداوندا زن‌زشت‌را تو بردار   خودم دانم خر لنگ وطلبکار

اینهم ورد زبان کسانی است که تحمل داشتن زن زشت روی را ندارند.

خودم بخونه هستیم برودخونه

منظور آنست که اگر خود در اینجا قرار دارم هرچه داشته‌ام بآب داده‌ام.

خوش بحال اونائی که مردند این صدا رو نشنیدن

مقصود آنست که بسیار بنظرمن بدآوازی وتحمل آن برای همه میسر نیست.

خر وامونده معطل چشه

منظور آنست که مختصر بهانه‌ای برای انجام ندادن کاری کافیست.

حرف «د»

داخل لیل و نهار شدن

یعنی بجزئیات پیوستن .

داد آبادانی بود و بیداد ویرانی

منظور تعریف جائی است که دچار خرابی گشته است .

داد از خود بده تا از داد ده مستغنی باشی

منظورآنست که خود را محاکمه کن واز رفتن پیش قاضی راحت باش .

داد ده تا داد یابی

مقصودآنست اگر طالب عدالت هستی با دیگران از روی عدالت رفتار نما.

دادگری شرط جهانداری است

جهانداری شرایط زیادی داراست که ازجمله رعایت عدالت است .

دادن بدیوانگی گرفتن بعاقلی

منظورآنست که زیاده احسان کن ولی در موقعیکه بتواحسانی میکنند فکر نما برای چه این کار را میکنند وچه منظوری ازاین احسان دارند .

دارم و نمیدم تازه ممنون هم باش

واقعاً اگر کسی بسببی و بصراحت از کاری امتناع کند لااقل تکلیف معین میشود .

دارندگی است و برازندگی

مقصودآن است که با داشتن وسیله کافی بهتر میتوان بمقصود رسید وازاین راه میتوان بیشتر جلب توجه نمود .

داونده مباش وز بلاها رستی

باین ترتیب دیگر توجه کسی بثروت تو جلب نمیشود وازفکر وغصه نگاهداری آن درامان میباشی .

دارو در تندرستی مخورید

بجز در پیش گیری امراض گوناگون صرف دارو زیان آوراست .

دار ومنبر از یك درخت است

منظور آنست که ازهرچیز استفاده‌های گوناگونی بعمل میآید که ممکنست بنفع یا زیان دیگران باشد .

دار وندارش همین پسر بودکه بثمر نرسید

یعنی فرزند منحصر بفردش از دست رفت واورا چنین ماتمزده ساخت .

داروی کژدم زده کُشته کژدم بود

مقصود آنست که ضد اغلب چیزها درخودشان نهفته است .

داره جانماز آب میکشه

یعنی تظاهر بتقوی میکند وحقیقتی درکارش نیست .

داشتم داشتمو ول کن دارم دارمو بچسب

منظور آنست که گذشته را فراموش کن چه بودی و اکنون را بخاطر داشته باش که چه هستی .

داشته آید بکار گرچه بود زهرمار

مقصود آنست که آنچه داری ولو اندك وبلا مصرف باشد بکار می آید .

داغ اولاد چهل روزه و داغ شکم چهل سال

منظور کسی است که سورچرانی را از دست داده وهمیشه بیاد آنست .

داغ بدل یخ نگذارکه تابستو نا آب میریزن روش

کنایه از کسی است که حال از دردی رنج میبرد وطرف را وعده تلافی بزمان دوری میدهد .

داغ پشت دستم گذاشتم که دیگه از این کارا نکنم

یعنی چون ازکار برای دیگران انجام دادن مقصودحاصل نشده‌است تصمیم تغییر روش گرفته است .

دارائی هر کس مال خودشه پز دادنش مال مردمه

زیرا هر کسی میخواهد بمنبع ثروتی نزدیك باشد وچه بسا که غیر از آن عقیده دارد از دیگری تمجید میکند و دارائی و ثروت اورا برخ دیگران میکشند.

داماد سرخونه نونش تو روغنه

منظور کسی را بخاطر زنش بخانه پدر زن راه میدهند وباین ترتیب ازخرج او میکاهند .

دانا باشارت ابرو کند و نادان بزخم چوگان

کسی که دارای ادراك و فهم است با یك اشاره مطلب را درمی‌یابد وکسی که عاری ازآنست با توضیح زیاد میتواند مطلبی را درك کند .

دانا بچشم نادان حقیر تر باشد تا نادان بچشم دانا

زیرا دانا با نظرترحم بدومینگرد درحالتیکه نادان بنادانی خودمعترف‌نیست.

دانا برابر نادان راست نیست

منظورآنست که بدلیل عدم ادراك نادان واقعیت‌ها را آشکار نمیسازد .

دانا داند و پرسد و نادان نداند و نپرسد

مقصودآنست که هر دانائی برای بالا بردن سطح معلومات خود در پی‌یافتن چیز جدیدی است .

دانش کامل آنست که اهل دانش جمع کرده است

منظورآنست که چون داناعلاقمندبمطالبی‌است که درباره چیزی گفته میشود همه را جمع آوری میکند .

دانهٔ درشت جمع کرده

بکسی گویند که‌دربین آنچه که‌جمع آوری‌میکند پرقیمت‌ترین اشیاء را انتخاب میکند .

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه

هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا

یعنی با شباهت ظاهری اثری متفاوت دارند .

دایه دهر نپرورد آن کسی را که نخورد

دعا میکنند کسی را که در خرج کردن و بذل مال مسامحه میکند پرورش ندهند وبثمر نرسانند .

دایه‌که بیش از ننه دلش بسوزه باید داغش کرد

یعنی هر کار که بیش‌ازعرف و عادت صورت پذیرد در نزد دیگران پسندیده نیست و از آن باید دوری جست .

دبه بی روغن نمیشود

اگر قرار باشد هرچیزی بلااستفاده باقی بماند ومنظور ما را تامین‌نکندبرای چه بوجود آمده است .

دخترخان یزد باشم و دروغ بگم آنجام‌که درد میکنه میگم

منظور آنست که دروغ زیبنده من نیست وحقیقت را ابراز میدارم .

دختر دوشیزه را شوی دوشیزه باشد

و دراینصورتست که اختلاف اساسی بین آنها وجود ندارد .

دختر را چهل روز ازخونه بیرون نکن جای خودشو وازمیکنه

مقصود آنست که در روزهای اول‌زندگی‌اگردخترمطلوب‌نباشدپس‌ازگذشت زمان مطلوب میشود .

دختر نابوده به چون نبود یا بشوی یا بگور

واین عقیده قدیمیان ونظر آنان بجنس مؤنث است وصحیح نمیباشد .

دخل آب روانست وخرج آسیای گردان

یعنی تکیه کردن درآنچه بدست نیاید صحیح نیست زیرا آنچه پایداراست وپا برجاست وبهیچ ترتیبی ازبین نمیرود هزینه است .

دد آزموده به ازمردم ناآزموده

واین نشانه‌بدی‌مردمی‌است که یا امتحان خوبی‌نداده‌اند ویا بمعرض آزمایش گذارده نشده‌اند .

درآب مردن به که ازغوك زنهار خواستن

منظور آنست که دربدترین حالات نباید عزت نفس را از دست داد .

درآب آتش‌جستن‌ازنادانی است

مقصود طلب ضد و خلاف از چیزی است که چاره آنست و بموقع از آن برای زفع بلای متصور استفاده میشود وبهرحال صحیح نیست .

درآتش‌بودن به از بیرون آتش است

و دیدن‌آنکه‌کسی ازبلائی در زحمت است وکاری‌ازما ساخته نیست‌مطلوب نمیباشد .

درآن دلی که طلب هست آرمیدن نیست

منظور آنست که آرامش درکسیکه طالب چیزی است تا یافتن‌آن وجود نـدارد .

درازنای شب ازچشم دردمندان پرس

زیرا کسی که باجبار تمام شب را بیدار است هرثانیه‌ای براوسالی میگذرد .

درازی شاه خانم بپهنی ماه خانم دَر

یعنی درهرعملی‌گران وارزان وجود داردکه پا یا پای درنظرگرفته میشوند .

دراین دوره وانفسا هرکسی بفکر خودشه

منظور آنست که هرکسی بفکر منفعت خود وبیرون‌کشیدن گلیم ازآبست .

دراین‌گَرد سواریست

مقصودآنست که ازهراثری پی بوجود مؤثرآن میبرند .

دربارگاه آفتاب هیچکس خفاش را نگوید چرا می‌ننگری

منظورآنست که وقتی کسی قادر بانجام‌کاری نیست‌براوخرده نمیتوان‌گرفت که چرا اینگونه رفتار میکنی یا چرا درمقابل آن اظهار عجز وناتوانی مینمائی .

در باغ سبز نشون میده

یعنی برای شروع بکار امتیازات زیادی‌را قائل میشود که دور از انتظار است.

در بهار خانه دلگیر است

و این محملی برای تفرج در خارج خانه و روی آوری بصحرا است.

در پیری تو خود بگریزی از یار

زیرا گذشت زمان و ناتوانی ترا دل مرده میسازد و هوای تنهائی داری.

در پیری نفس آدمو میگیرن جاش سرفه میدن و مردی آدم رو میگیرن جاش باد میدن

این هم نوعی برداشت عمر و عوارض ناشی از آن میباشد.

در پیش خرد شنبه و آدینه یکیست

منظور آنست که برای عاقل که هر کاری را از روی تفکر انجام میدهد زمان تصمیم گیری مهم بشمار نمیاید.

در تاریخ محابا نیست

اصولا گفتن حقیقت در هر زمانی صحیح است.

در تنگنای قافیه خورشید خر شود

منظور آنست که در بعضی موارد ناچاری علت اصلی هر تغییری است که پدید می آید.

درجز و بیست و نهم اینرا بگویم که . . .

مقصود جمله معترضه‌ای است که در بین سخن بمنظور خاصی گفته میشود.

دخلشو آورد و خدمتش رسید

یعنی اورا بمقدار کافی گوشمالی داد و آنچه توانست عملی ساخت.

در خانه ما رونق اگر نیست صفا هست

این بیان حال کسی است که دستش تهی و دلی باصفا دارد.

درخت میوه دار همیشه سنگ میخوره

یعنی هر کسی که دارای معلوماتی است همیشه هدف واقع میشود و درمعرض

خطر است .

دختر تخم ترتیزکه تا بریزی زمین سبز میشه و رشد میکنه

منظور زود رسی دختران بسن بلوغ است .

دختر شیخ سعدی است همه جا هست الا خونه خودش

مقصودکسی است که درخانه پیدا نمیشود ولی سبک پاست ودر خارج بسر بردن زیاده‌روی میکند .

درجبین این کشتی نور رستگاری نیست

کشتی‌ها معمولا ببندر که‌میرسیدند چراغ‌راهنمای خودرا روشن میساختند و دراینجا مقصودآنست که نشانه‌ای ازنجات کسی بچشم نمی‌خورد .

درخانه اگرکس است یك حرف بس است

منظور عدم تکرار مکررات و کافی بودن و درك معنی‌سخن دربار اول‌است

درختی که بارش بیشتره سرش پائینتره

انسان دانا همیشه متواضع‌تر است و فروتنی از کسانی است که عاقلتر وفهمیده‌ترند .

درجوانی مستی درپیری سستی پس خدای را کی میپرستی

مقصود آنست که بهنگام فرصت یا بخود مشغولی‌ویا بسی از آن دور ودیگر باین ترتیب زمانی برای تو باقی نمی‌ماند .

درخانه بکدخدای ماند همه چیز

منظورآنست که « اسباب خانه بصاحب خانه میرود » .

درچهل سالگی تنبور می‌آموزد درگور استاد خواهد شد

صحیح است که هیچ وقت برای آموختن دیر نیست ولی در هرحال موقع شناسی و درنظر گرفتن تناسب مورد ضرورت است .

درخانه بیعارها ساز ونقاره میزنند

چون چیز دیگری برای کسی مهم نباشد و گرفتاری مردم بحساب نیاید

وقت خودرا این چنین میگذرانند .

درخانه کسان کدخدائی نکنید

بعضی عادت دستور دادن بدیگران را دارند که البته کار زشت وناپسندی است .

درخانه مخواب تا بِبرَه مشتاقی

غفلت و بیخبری و موقع نشناسی باعث زیانهای فراوان و غیر قابل جبران است .

درخانه نشاید شدن الا بدَر

یعنی انجام هر کار راهی دارد که باید آنرا شناخت واز تلاش بیهوده که اغلب ثمری دربر ندارد پرهیز نمود .

درخانه هرچه باشه مهمان هر که

بعضی از روی تعارف یا خود بزرگ بینی برخلاف آنچه دارند و هستند تظاهر میکنند که البته نتیجه‌ای جز بدبختی ندارد .

درخت کاهلی بارش گرسنگی است

نتیجه هر عملی قهری است واجتناب از آن غیرممکن است پس هر آنچه میکنیم نتیجه‌ای متناسب با آن عاید ما خواهد شد .

درخت کاهلی کفر آورد بار

بمثل قبل رجوع گردد .

درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالو

منظور آنست که ازهر کس وهرچیز باید توقع و انتظاری را داشت که امکان وجود آن میرود .

درختی که ازار تفاع او استفاده نباشد بریده بهتر

و دراینجا که البته منظور سایه درخت است بحداعلی توصیه از ریشه کندن آن شده است ولی درهرحال قطع درخت سالم صحیح نیست .

درخُم خالی صدا بهتر بپیچد

منظور آنست که اشخاص تو خالی صدای رساتری دارند

درخانه مور شبنمی طوفانست

مقصود آنست که هرچیز بنظرما محقرمی آید ممکنست بر دیگری تأثیرزیادی داشته باشد .

دَرِخونه مرد همیشه وازه

یعنی خوش پذیرائی کردن وجلب اطمینان برای کسیکه بتمام‌معنی جوانمرد است برای همه امکان دارد .

درد خروار میاد ومثقال میره

یعنی اگر بیمار شدی بسرعت مبتلا میگردی و هنگام نقاهت بکندی زمان سپری میشود .

دَرِ دروازه را میشه بست اما دهن مردمو نمیشه

مقصود آنست که بهرحال عیب جوئی وانتقادهمگان بطور دائم وجود دارد وازآن گزیری نیست .

در دست سوار آینه چکار

زیرا هردم امکان شکستن آن میرود ومقصود آنست که کار متناسبی‌را مرتکب نمیشود .

درد دل خودم کمه باید بدرد همسایه هم برسم

منظور آنست که برای خود راه چاره‌ای نمی‌یابم و در عین حال باید بفکر چاره درد دیگران هم باشم .

درد کوهو آب میکنه

مقصود آنست که تحمل درد بسیار مشکل وازعهده هرکسی برنمیآید .

دردم یکی ودو تا نیست که برات بگم

منظور آنست که دچار گرفتاری زیاد شده‌ام که خلاصی ازهریك آنها مشکل است .

در دیزی وازه حیای گربه کجا رفته

مقصود آنست که اگر برای بهره برداری همه چیز آماده ودراختیار است ولی خویشتن داری از آن مهمتر است وانسان نباید بهر کاری که قادر باشد دست بزند .

در سمبل نمودن استاد میباشد

یعنی بدون آنکه نیازی باصولی بودن حرکات خود داشته باشد قادر است آنرا بنحوی انجام دهد وباصطلاح سروته قضیه را بنحوی بیکدیگر متصل نماید .

درزی که شود پاره دیگه وصله ور نمیداره

یعنی اگر ازبیخ وبن امری یاحادثه‌ای پیش آمدنمیتوان براحتی دلخواه جبران آنرا نمود .

درطبق اخلاص نهاده نشانت دادم

یعنی بدون دخل وتصرفی وعیناً بنظر تو رسیده است .

درسنگ خاره قطره باران اثر نکرد

منظور ازبیهودگی تلاش وکوششی است که بعمل آمده است .

درشوره کسی تخم نکارد

مقصود کار لغو وبیهوده است که نتیجه آنرا قبلا میدانیم .

دست از دامنت رها نکنم تا ترا مثل خودگدا نکنم

منظور آنست که تا ترا بینوا وبیچاره نسازم دست بردار نیستم .

در فکر پیر است و درعمل جوان

اگر چنین کسی پیدا شودکمتر دچار اشکال میشود زیرا برای پیش بردن مقصود برخورداری ازاین دوصفت خود نعمتی است .

درعالم مستی همه جا مال اوست وهمه را می بخشد

این اشاره بکسانی است که در حال غیر طبیعی حرکات غیر عادی میکنند و دوست دارند بهمه خدمتی بکنند .

درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

تردید و دو دلی برای انجام کار خوب ضروری نمیباشد .

درکار عجله لازم نیست

هیچ کاری را بدون تامل نباید انجام داد ولو آنکه مدتی بطول انجامد و در هرحال نتیجه‌گیری مهم است نه سرعت آن .

درمَثَل مناقشه نیست

همه چیز را با تشبیه بهتر میتوان‌بیان‌کرد وشنونده باید بدانند که مقصودی‌از این تشابه ولو بحیوانات باشد وجود ندارد .

در صفرا حلوا نخورند

کنایه ازآنست که هرکاری بموقع خود باید انجام شود .

درکوره آزمردن به که بهمسران نیاز بردن

البته منظور ازاین اندرز خفت وخواری است که بعداً امکان بروزآن میرود والا همسران درغم وشادی باید با یکدیگر شریك باشند .

درکوزه بذار آبشو بخور

یعنی چندان قابل توجه نیست وبآن دلخوش مکن که بلا اثر است .

درگدا حیا نبود

لازمه گدائی بی شرمی است وبی خجالتی .

درگذر تا درگذرند

یعنی اگر میخواهی درمورد توگذشت داشته باشند درمورد دیگران گذشت داشته باش .

درگفتن اثری است‌که درنگفتن نیست

بهرحال اندرز دادن بی فایده نمیتواند باشد .

درمان چه سود واقعه افتاد وکار بود

دراینجا بازعقیده کسانی بمیان‌آمده است که میگویند بشرمحکوم سرنوشت است .

درماندگان محال بسیارگویند

کسیکه‌مستأصل‌وبدون چاره است‌آنچه برزبانش میآید جاری میسازد خواه

عملی باشد وخواه نباشد .

درمدت عید ما دهل بدریده است

منظور آنست که درهنگام ضرورت چیز لازم را دراختیار نداریم .

درمرض عشق نباشد طبیب

واین تنها بیماری است که جز وصال یا بردباری درمانی ندارد .

درمزرع دهر هر آنچه کاری دروی

منظور آنست که نتیجه بدست آمده ازهرحیث متناسب باکاری است که انجام می پذیرد .

دَرِمعامله را بگذارکه واست گرون تموم میشه (۱)

مقصود آنست که بهرطریقی که ممکنست کاری را رهاکن که برایت نتیجه‌ای ببار نخواهد آورد .

در میان زن وشوهر میانجی نشوید

منظور آنست که ارتباط آنها باهم مستحکم است و اختلافات ظاهری آنها خود بخود قابل مرتفع شدن میباشد .

درنمك ریختن بدیگ باید پشت بشوهر کرد (۲)

زیرا مردان از زیاده روی در هرکاری خوشحال نیستند و از آن نباید باخبر باشند .

در نهان بهتر ازآشکار باش

وقتی ازنظرها پنهانی سعی کن بتهر از روبرو شدن با دیگرانِ باشی .

دروغ براست مانا به که راست بدروغ مانا

و در هرحال دروغگوئی زشت وناپسند است .

دروغگو ازچیزی میترسه که دروغ میگه

حرف راست هراسی‌را بهیچ عنوان سبب نمیگردد و کسی که حقیقت‌را پنهان

۱- مسئله یا قضیه .

۲- مرد .

میدارد از ترس اوست .

دروغگو تنهاست

زیرا اگر کسی بدین صفت بد موصوف شد همه از دور او پراکنده میشوند.

دروغگو دروغ میگوید و دروغ پرداز بآن شاخه و برگ میدهد

حتماً در اجتماع باین گونه اشخاص میتوان برخورد داشت که برای نفع شخصی صلاح بکتمان حقیقت میدانند .

دروغگو دشمن خداست

واین بدی وحد نهائی دروغ گفتن را میرساند .

دروغگو را تا دم درخانه‌اش باید رفت

برای آنکه باینوسیله حقیقت بهتر آشکار میگردد و دیگر هیچ بهانه‌ای برای دروغگو پیدا نمیشود .

دروغگو خود خودرا رسوا کند

زیرا بسبب دروغگوئی باعث رسوائی وحقیقت هرکاری میشود .

دروغگو خانه‌اش آتش گرفت اما کسی باور نکرد

زیرا بسبب دروغگوئی دیگر اطمینان همه ازاوسلب شده‌است واگرحقیقتی را بر زبان آورد دیگر از او قبول نکنند .

دروغگو قیافه‌اش داد میزنه

منظور آنست که حقیقت امر اگرچه برای مدتی از نظرها امکان پنهان ماندن دارد ولی مرتکب آن بعلت تناقض گوئی یا هرسببی ازهمان اول شناخته میشود.

دروغگو کم یاد و حافظه میشود

برای هر کس چیزی گفتن وبخاطر نداشتن اثر فراموش نشدنی دروغگوئی است .

دروغ هرچی بزرگتر باشه اثرش بیشتره ومردم بهتر باور میکنن

گرچه گذشت زمان حقیقت هرچیزی را آشکار میسازدولی مردم بدنبال افشای

دروغ بزرگ کمتر هستند .

درویش درکاروان ایمن است

زیرا بیم و هراسی از راهزنان ندارد و چیزی در اختیارش نیست که توجه دیگران را بخود جلب نماید .

درویش مومیائی هی میگی ونمیائی

این مثل که بعنوان مزاح گفته میشودمقصود خلف وعده‌ای است که می‌بینند

درویشی بقلت مال نیست بلکه بقلت شهواتست

در حقیقت ترك لذات دنیائی برای همه کس مقدورنیست وهرکسی نمیتواند خواستار آن باشد مگر آنکه ازامیال خود چشم پوشی کند .

درویش هرکجاکه شب آید سرای است

زیرا چیزی ندارد که جائی لازم داشته باشد و درویش قادراست درهرمکانی فرودآید وغمی نداشته باشد .

درویشی پیری جوانانست وبیماری تندرستان

اصولا هراتفاق نابهنگامی مطلوب نیست و باعث زحمت و درد سراست .

درویشی و دلخوشی

اصولا بدون غم زیستن و ازهمه چیز خوشنود بودن منظور هربشری است و دسترسی بآن بسهولت امکان ندارد .

درهرزیانی زیرکیست

برای تجربه بعدی برای آنکس که از ضررها برای کار آینده سود برد زیان بردن چندان قابل توجه نیست .

دروغگو مرده است

تنهائی بسبب دوری گزیدن مردم باعث کنار گذاردن شخص است وعملا مردن بحساب میاید .

درهرسَری سِرّی است

هرکسی برای خود رازهائی دارد که آنهارانمیتواند برای دیگران فاش سازد.

درهفت آسمون یك ستاره ندارم

کنایه ازتهی دستی زیاد است .

درهمیشه بیك پاشنه نمی‌چرخه

مقصود آنست که هیچ وضعی پایدار نیست و بنابراین دلبستگی بآن عاقلانه نیست .

دریغ ازیك هل و پوچ که برای ما سوغاتی بیاره

منظور آنست که بمن بسیار بی توجهی نشان داده است .

دایه نه من شیر است

مقصود آنست که ازاواستفاده بسیارمیتوان برد .

دریکه نداری در بون میخوای چکار

منظور آنست که فاقد قسمت اصلی هستی ولزومی ندارد بفرعیات بپردازی .

دزد از خانه‌آدم بی چیز خجل بیرون میاد

زیرا چیز قابل توجه وقیمتی نتوانسته است بیابد .

دزد اگر خرقه درویشی ببرد مغبونست

منظور آنست که خریداری برای‌فروش پیدا نخواهد کرد وبیهوده وقت خود را تلف کرده است .

دزد بازار آشفته میخواهد

واین سر موفقیت اوست که‌کسی باوتوجهی نشان نمیدهد .

دزد بدزد میز نه خداخنده‌اش میگیره

یعنی کار بیهوده‌ای درحق همکاری میکند .

دزد بدزد میز نه رحمت بدزد سومی

کنایه ازآنست که کلاه کسی را برداشتن که او خود در زمره کلاه برداران قرار دارد.

دزد بیش از صاحب خانه میترسه

زیرا هرلحظه بیم آن دارد که صاحب مال از دزدی اوآگاهی پیدا کند .

دزد دانا اول میکُشد چراغ خانه را

کنایه از آنست که هر کسی وارد کاری باشد وقدم بقدم مقصود را تعقیب کند باید همه جوانب را درنظر بگیرد وتقدم وتاخر هراقدامی را بسنجد .

دزد دزد را می‌شناسد و ولی ولی را

هر کسی بدلیل آشنائی درکار مشترك همتای خود را بهتر می‌شناسد .

دزددستش نمیدن که ببره دوساخ خونه

یعنی بکسی اطمینان واعتماد نداشتن .

دزد حاضر وبز حاضر

کنایه از آنست که شهود ومرتکب عمل حاضر وناظرند .

دزد راهی میرود وصاحب کالا راهی

منظور آنست که هردو درفکر کارنگاهداری متاعی هستندمنتهی بطرق‌مختلف ومتفاوت ازهم .

دزد بدزد که میرسد چماق خود را قایم میکند

بدلیل آشنائی باحوال همکار و هراس از دست دادن مال در حفاظت آن میکوشد .

دزد مال گران میخورد

کنایه از کسی است که بقیمت‌بها بعلت مفت بدست آمدن پول اعتنائی ندارد و وقت وگردش هم بعلت هراس از دیگران برای اومسئله مهمی است .

دزد مشتاقتر ازصاحب کالاست

اصولا هر کسی‌قدر آنچه راکه درملکیت‌خود دارد کمترمیداندواین‌دیگرانند که بدان رغبت ومیل بیشتری نشان میدهند .

دزد ناشی بکاهدون میزنه

یعنی وارد نبودن وخبره نبودن باعث میشود موفقیتی نصیب نگردد .

دزد نگرفته پادشاست

منظور آنست تا زمانی که عمل ما آشکار نگردیده و بدام نیفتاده‌ایم قادر

بنادرستی خواهیم بود .

دزدی آنهم شلغم دزدی

مقصود بی بها وبی ارزش بودن متاعی است که بخاطر آن عمل خلافی از کسی سرمیزند .

دزد اومد وهیچی نبرد

منظور آنست که اتفاق قابل ملاحظه‌ای نیفتاده است .

دزده گفت صبح صدای تقش بلند میشه

دزدی بی سروصدا پاشنه در دکانی را اره میکرد وعابری این سؤال را ازاو نمود که جوابش را شنید منظور آنست که درموقع خودسروصدای این قضیه بلند میشود .

دزد همیشه گرسنه است

زیرا عادت بدزدی و از دست دادن هرکالائی با قیمت ارزان همیشه او را نیازمند آلوده ساختن دیگری میکند ولی در هرحال تا برآمدن انتظار چیزی برای امرار معاش وخوردن ندارد .

دزد همیشه یکطور دزدی نمیکند

گو اینکه کسانی ازتوجه دزد یا ردپائی میتوانند بفهمند دنبال چه کسی باید بروند بهرحال مقصود آنست که انحرافات بیك طریق صورت پذیر نیست .

دزدیده بود خرکه نماند بخداوند

وقتی برای مدت مدیدی ازمال خود بیخبر بمانیم باید آنرا دزدیده بپنداریم .

دزدیکه جاسوس دارد بکاهدان نمیزند

و دراینصورت است که آگاهی کامل ازهمه چیز وموقعیت محل دارد ودچار اشتباه نمیشود .

دزدیکه نسیم را بدزدد دزد است

منظور آنست که هنگامی میتوانیم برخودببالیم که ازعهده حریف خطرناکی یا زورمندی برآئیم .

دختر لوسه و نازه عروسه ومی پره رو دوشت
بـا گـوشه ابـروهـاش میزنـه تـو گـوشت

کنایه از کسی است که بنرمی و آهستگی کاری انجام میدهد که ظاهراً تحمل آن مشکل است ولی باطناً محبت را میرساند .

دست از پا درازتر برگشتیم

منظور آنست که دراینکار موفقیتی بدست نیاوردیم .

دستار برسر نه که خدا روزی میدهد

واینهم عقیده کسانی است که بدون هیچگونه تلاشی خودرا مستحق بدریافت پاداشی میدانند .

دست از چل وخلیش ورنمیداره

یعنی کسی که کارهای بیهوده برای اوعادت شده است وآنرا تکرار میکنند .

دست بالای دست بسیار است

اگر قبول داشته باشیم که از ما قویتری هم وجود داردآنوقت است که راه خطا درپیش نمیگیریم .

دست ببادش خوبه

کنایه از کسی‌است که برای‌او حسابی درکارخرج کردن بیهوده وجود ندارد.

دست بدست سپرده

منظور آنست که همه بیکدیگر نیازمندند و هرقدرکه در رفع نیاز دیگران بکوشند نتیجه بهتری عاید آنها خواهد شد .

دست بسفره ومشت بپیشانی

مقصود آنست که درهرحال بمشکلی که دچار آنست می اندیشد .

دست بچه یتیم سیب سرخ دیدی

منظور آنست که انتظار نداشتی درموقعیت مناسبی قرارگیرم ویا سودی عاید من شود .

دست بدلم نگذار که ناله آن بلند است

حکایت از درد دلی دارد که برای اومسئله‌ای بزرگ پیش آورده است .

دست بز و پاچه فیل

یعنی چیزی قابل ملاحظه دراختیارنداریم که با آن رفع گرسنگی نمائیم .

دختر پشت تاپو بارآوردن اینکه چیزی بلد نیست

کنایه از آنست که بحدکافی اورا تربیت نکرده‌اند .

در شکمتو بذار (۱)

منظور آنست که سکوت را حفظ کن و دم برنیاور .

دست بشما باشه

یعنی نوبت اینکار خوب برای شما آرزوی من است .

دست بفحشش خوبه اما دست بجیبش بَدِه

یعنی بزیردستان فقط تحکم میکند ولی بآنها احسانی نمی کند .

دست بکیسه عشق بدروازه

منظور آنست که برای هرکاری باید حساب جداگانه‌ای قائل شد .

دست پاك ازانگبین نیالاید

مقصود آنست که انسان راست کردار ازهرگونه چیزچشم گیری پروا ندارد و بدام‌آن گرفتار نمیشود .

دست پیشو گرفته‌که پس نیفته

منظور آنست که پیشدستی نموده وخود را مستحق دانسته است .

در عفو لذتی است که درانتقام نیست

هنوز بین این نظریه ومخالف آن اختلاف موجود است و طرفداران هریك برای خود دلیلی دارند .

۱ـ خیکتو یا مشکتو .

دستت بخر نمیرسه پالونشو ورمیداری

کنایه از کسی که است که بحقیقتی دسترسی ندارد و بآنچه بدست میآید قانع است .

دستت چو نمیرسه به بی بی در یاب کنیز مطبخی را

اشاره بکسانی که حقیقت بین میباشند و قانع و بهرچه که میتوانند برسند اکتفا میکنند .

دستت چرب است بمال بسرت

منظور کار خلافی است که بانسان راهنمائی میشود .

دستت چو نمیرسد به کوکوخشکه پلو را فروکو

یعنی بآنچه دسترسی داری اکتفا کن وبآن قناعت کن .

دست تنگی سخت تر ازجای تنگی است

درهرصورت تحمل ناداری بسیار مشکل است .

دستتو بزانوی خودت بگیر و بلند شو

اتکاء بدیگران داشتن جز از دست دادن اعتماد بنفس فایده دیگری ندارد .

دست تهی و رو سیاه

منظور آنست که دراثر نداری شرمساری ببار می آید که البته همیشه مصداق ندارد .

دست خر را دیدی اماکدو را ندیدی

مقصود آنست که دیدن هرچیز مطلوب ما را از دیدن حقیقت محروم میسازد.

دست خر کو تاه

منظور آنست که ازحد خود خارج شده‌ای و دراز دستی میکنی .

دست خر نمد پیچیده

که در نوع خود دشنامی بشمار میرود برای کسانی گفته میشود که درمقابل هراستدلال ومنطقی بخنده متوسل میشوند .

دستش بدُم گاوی بند شده دیگه هیچ کسو نمیشناسه

مقصود آنکه ظرفیت او درحدی نیست که تحمل این جاه ومقام را داشته باشد .

دستش بدهنش میرسه

کنایه ازکسی است که وضع مالی مناسبی را داراست .

دستش بعرب وعجمی رسیده است

یعنی دیگر میتواند کارهای بزرگتری انجام دهدواحتمالا وضع اوقابل توجه بیشتری است .

دست راستش زیر سرما باشه

کنایه از آنست که ما هم ازموفقیتی نظیراو برخوردار باشیم .

دست زور بالاتر است

منظور آنست که حق با قوی است .

دست زیر سنگ را آهسته کشند

مقصود آنست که درموقع لزوم باید مراعات احتیاط را نمود .

دستش چسبناکه

کنایه ازکسی است که تمایل بدزدیدن دارد .

دست سرو کولش مالیدم

یعنی اورا ملاطفت ونوازش کردم .

دست کار دلو نمی کنه

منظور جلب محبت است که برزور اولی است .

دست شکسته وبال گردنست

یعنی بهرحال باید جور کسی راکه بدو علاقمند هستیم چه بخواهیم و چه نخواهیم بکشیم .

دستش نزن بدتر میشه

کنایه از آنست که وضع فعلی بمراتب قابل تحمل تر ازوضع بدتر استودخل

وتصرف بیمورد در آن روا نیست .

دست کار میکنه چشم می ترسه

منظور آنست که دوچیز بهم مربوط باشند ویکی در دیگری اثر نمایذ .

دست که بسیار شد برکت کم میشود

در همه حال چنین نیست و رقابت بین اشخاص باعث گرویدن و تمایل دیگرانست .

درمازندران هم شغال باین زردی پیدا نمیشود

منظور آنست که خصوصیات آن بیش ازحد انتظاراست .

دستمال باز نکرده بوی مشگ میدهد

حدس مردم در باره محتوای هرچیزی است که حقیقت نهفته شدن آن برهمه آشکار گردد .

دستگیر روز قیامتش شده

منظور آنست که پس ازمرگ بکار او میآید .

دست ننم درد نکنه با این عروس آوردنش

یعنی بدون مطالعه کافی بآن دست زده ومرا گرفتار رنجی بزرگ نموده است.

دست و پاش بد جوری تو پوست گردو گیر کرده

کنایه ازکسی است که اشکال بزرگی برای اوپیدا شده که باین زودیها قابل رفع شدن وچاره کردن نیست .

دست و پاشو جمع کرد

یعنی حدش را باز شناخت وناچار دم فروبست .

دست و رونو بشور من قرمساقم بخور

کنایه ازکسی است که شکم بارگی را بحد افراط رسانده است .

دست و روشو با آب مرده شور خانه شستهاند

یعنی بسیار بی حیاست وشرم سرش نمیشود .

دسته خلها راه افتادن

بمعنای آنست که در این میانه کسی پیدا نمیشود که از عقل سلیم برخوردار باشد .

دست چپشو از راست تمیز نمیده

یعنی بسیار ناوارد است واز بدیهیات بی خبر .

دستی تو صورتش برده

منظور کسی است که خودرا کمی آرایش کرده است .

دستی را که حاکم ببره خون نداره

مقصود آنست که با اتکاء بقانون رای صادره برای همه کس قابل قبول است.

دستی را که نمیتوان برید باید بوسید

که مثل صحیحی نیست وتلاش و کوشش برای ازبین بردن ستمگر را ندیده گرفته‌اند .

دستی که درآن سودی نیست کفچه بهتر ازآن

وجود آدمی تا موقعی قابل تحمل و سزاوار زندگی است که برای دیگران مثمر ثمری باشد .

دستی که نمك نداره بریده بهتر

کنایه از کسی است که درحق دیگران خوبی روا میدارد وقدر اورا نمیدانند ویا کسی که ازاو سودی دیده نمیشود .

دشمنان در زندان دوست شوند

احساس درد مشترك درهرحال باعث نزدیکی است .

دشمنان سه فرقه‌اند . دشمن،دشمنِ دوست و دوستِ دشمن

درهرسه حال باید مراقب بود واز دشمنی پرهیز کرد .

دشمن اگر قوی است نگهبان قویتر است

درهرحال انتخاب حامی پرقدرت نباید ازنظر پنهان بماند .

دسته گل بآب داده

کنایه از کسی است که کار ناپسندی مرتکب شده است .

دستی ازقنداق درآورده (۱)

یعنی بمرحله تازه‌ای رسیده وتوجه همه را بسوی خود جلب نموده است .

دشمن بملاطفت دوست نگردد

اگر چشم داشتی داری که با نرمش بتوانی دشمن خودرا مبدل بدوستی نمائی و دشمن فراموش او شود واهی طلب هستی .

دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست

منظور آنست که اگردوستی واقعاً بمعنی حقیقی دوست توباشد کاری از دشمن ساخته نیست .

دشمن دشمن دوست انسانست

چون بوسیله شخص ثالثی میتوانی بر دشمن فائق آئی عملا اوهم در راه تو قدم برمیدارد و دراین عمل دوستی انجام میدهد .

دشمن را قبل ازآنکه بتواند آزار برساند باید ازبین برد

فرصت را غنیمت نشمردن برای آنکه بتوان دشمن را نابود کرد یا باو امکان صدمه رساندن داد کار درستی نیست .

دشمن که افتاد درلگدکوب قهر باید گرفت تا برنخیزد

واین عقیده آنهائیست که فرصت‌را برای تجدیدقدرت دشمن جائز نمیدانند وبرای نابودی اوعقیده دارند هنگامی که ضعف اواحساس شد باید سرکوب گردد.

دشمن می‌پروراند

کنایه از کسی است که برای‌تربیت کسی همت می گمارد که عاقبت دوست‌او نمیشود .

دشمن نتوان حقیر وبیچاره شمرد

کسانی که بظاهر توجه دارند و همه را کوچك وبی اهمیت می‌شمارند در

---

۱ ــ از آستین

اشتباهند و هرلحظه باید انتظار ضربه مهلکی را داشته باشند .

دشمن هرگز دوست نگردد

یعنی بهیچ قیمتی دست از دشمنی و معاندت برنخواهد داشت و تا ضرر یا ضربه‌ای وارد نسازد آرامش نخواهد یافت .

دشمنی دشمن آرد

واین اندرز بکسانی است که در دشمنی لجاجت بخرج میدهند و ازنتیجه آن غافل میمانند .

دعا کن بابات بمیره والا این معلم نشد معلم دیگه

بپسری که مشکل بمدرسه میرفت این نصیحت را میکردند و مقصود مبارزه با اصل است والا با از بین رفتن یك فرع میتوان فرع دیگری جایگزین کرد .

دعوا برسر لحاف ملانصرالدین است

وقتی که ملا دریافت در وسط دعوا لحاف اورا پاره کرده و آشتی نموده‌اند این جمله را ادا کرد ومنظور آنست که اختلاف بعد از آنکه چیزی که در مالکیت آنها نیست از بین رفته خاتمه یافته است وتازه بفکر رفع اختلاف می افتند .

دفع فاسد بافسد مکن

برای هرمشکلی چاره آن نیست که بمشکل تازه‌ای توسل شوند خاصه آنکه این مشکل سخت‌تر ازاولی باشد .

دق دلیشو سرمن خالی کرد

کنایه از کسی است که بجای حریف او مورد خطاب وعتاب بیمورد واقع شده است .

دِقّ دلیشو خوب خالی کرد اما بحساب ذکر مصیبت کربلا

یعنی باتوجه بموقعیت هدف دیگری را تعقیب میکردو تظاهر بیخود مینمود.

دکانداری کردن

یعنی تظاهر بچیزی کردن که اساسی ندارد .

دکان مال تو اما ناخنك نزن

منظور بدی عمل ناخنك زدن را میرساند که تاچه حد موردپسند دکاندار نیست .

دل آزرده را سخن سخت است

مقصود آنکه توقع نداشته باش از کسی که آزرده خاطر شده است سخنی با نرمی بشنوی .

دلاخو کن بتنهائی که از تنها بلا خیزد

بعقیده گوینده چون ازطرف دیگران صدمه و آزار متصوراست برای رهائی از آن چاره‌ای جز تنهائی نیست .

دلاك‌ها که بیکار میشوند سرهم را میتراشند

چون بالاجبار عادت دارند بیکار نمانند هنگامی که از مشتری خبری نیست بخود میپردازند .

دلاکی را با سر کچل من یاد میگیری

یعنی تمرین کافی نداری ومیخواهی بوسیله قراردادن من بعنوان سرمشق آنچه را که لازمست بیاموزی .

دلال مظلمه است وازاین باون راست و دروغ تحویل میده

یعنی بجای آنکه کسی آتش خاموش کندو باریختن آب برروی آن سعی درنشاندن آتش و رفع اختلاف نماید هم خود را بانمامی مصرف میدارد وازاین بآن راست و دروغ میگوید .

دوستیش مثل دوستی خاله خرسه است

یعنی ظاهراً خدمتی انجام میدهد بدون آنکه متوجه باشد این دوستی ضرری متوجه او مینماید .

دلتو شاه کن وقلوه تو وزیر

کنایه از آنست که فرض نما این چنین شده است .

دلتو جای دل من بگذار (۱)

منظور آنست که جانشین من شو و آنوقت درباره این موضوع قضاوت کن .

۱- خود تو .

دل باید جوون باشه

منظور آنست که گذشتِ زمان نباید ترا پیر سازد بلکه باید بهر حال بمانند جوانان آرزوئی در سر داشته باشی.

دل بدِل راه داره

مقصود آنست که اگر محبتی نسبت بدیگری احساس میکنی که در آن شائبه‌ای وجود ندارد بدان که متقابلا اوهم ترا از صمیم قلب دوست دارد.

دلخواه میخورین یا حاکم حکم کرده

منظور آنست که بمیل خود اینطور میخورید یا اجباراً باینگونه خوردن تن درمیدهید.

دلخوری بُرِش بزن

یعنی تا کاری مطابق میل و دلخواه تو نیست برای کسب اطمینان بیشتر هر اقدامی را که قبلا لازم میدانی عملی ساز.

دل سنگ بحالش میسوزه

منظور آنست که آنقدر قابل ترحم است که بی‌اثرترین اشیاء هم بحال او رقت میآورند.

دلش ازجای دیگر پراست دق دلیشو سرمن خالی میکنه

یعنی چیز دیگری باعث رنجش او شده ولی تلافی آنرا سرمن درمی آورد.

دلش در وطاقچه نداره

منظور کسی است که بسیار بی‌تابی میکند و تحمل خودرا از دست داده‌است.

دل شیر میخواد با اون روبرو بشه

یعنی کسی را یارای مقابله با او نیست وجرات بسیار میخواهد باو نزدیک شود

دلق ازبیم شپش نتوان گذاشت

منظور آنست که هر قدر هم چیز بی‌ارزشی در اختیار ماست بتصور باطل نمیتوان آنرا رها کرد.

دل کان است و خرد گوهر وقلم زرگر

ودراین اندرزاختلاف بین‌این سه‌چیز وتعریف وارتباط بین آنها آمده‌است.

دل کسی بیتیم کسی نمیسوزد

البته تعمیم این مثل ومصداق آن برای همه وجود ندارد .

دل که پاك است زبان بی باك است

منظور آنست که بین دل و زبان هنگامی این رابطه برقرار است که بدرستی وپاکی خود اطمینان حاصل کنیم .

دل که شد بیچاره او را چاره‌کردن مشکل است

واین هنگامی است که راه نجات ازهمه طرف مسدود باشد .

دلگشائی پول زندان بی بلاست

واین عقیده کسانی است که قدرت پول و ثروت را بیش از چیزهای دیگر میدانند .

دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است

کنایه ازکسی است که اجباراً بچیزی‌دلخوش داشته وازبقیه چیزها منصرف است .

دلم خوشه عروس بَگَم شکم گُشنه حال سگم

یعنی بظاهر واسم خوشنودم درصورتیکه باطناً در رنج وتعب بسرمیبرم .

دلم غنج میزنه که نتیجه را بدونم

منظور کسی است که در انتظار نتیجه ای است که از کاری باید نصیب او گردد .

دلم بتالاپ و تولوپ افتاد

یعنی کسی که درحال طبیعی بسر نمیبرد ومنتظر رسیدن خبری است .

دلم برای دیدن اون لك زده بود

کنایه ازکسی است که بینهایت دلتنگ شده و منتظر دیدار دوست است .

دلم غش و ریسه میره

یعنی بسیار مضطرب ونگران هستم .

دلم واسش شور میزنه

یعنی بعلت دیر آمدن یا بمخاطره افتادن کسی ازحال طبیعی خارج شده‌ام .

دل من و تو یکی است

منظور آنست که دراین باره هر دویکسان فکرمیکنیم وهم عقیده هستیم .

دل میانجی فراخ است

زیرا باندازه طرفین دعوا بشور نمی‌افتد و دلش باندازه آنها نمیسوزد .

دل نخواسته عذر بسیار

برای نکردن هرکاری که میل انسان نیست عذر وبهانه تراشیدن بسیار آسانست

دله ازسفر قهر میکند قحبه از رختخواب

واین هردو ازکارهای نشدنی است .

دلیر تیغ را کارفرماید وبددل زبان را

اصولاوسیله مقابله با هرپیش آمدی متناسب با روحیه وبفراخور حال استفاده کننده آنست .

دلی داره زیبا هرچی ببینه میخواد

کنایه ازکسی است که برای او ارزش چیزی مطرح نیست واوطالب چیزی است که رؤیت میکند .

دُم خر برای خر زیبنده است

منظور آنست که هرچیز برای صاحب آن بنظر خوب وصحیح میآید .

دمار از روزگارش برمیآید

یعنی بروز بسیار بدی میافتد وبانوٴاع بلایا دچار میشود .

دماغشو بگیرن گوشش ورمیاد

کنایه ازکسی است که بسیار بیجان وبی‌قوت شده است .

دُم خر بپیمودن دراز نشود

منظور آنست که بسببی نباید انتظار بوقوع پیوستن حادثه‌ای را داشت که محال بودن آن بثبوت رسیده است .

دم روباه وبال روباه است

دم روباه چه از نظر زیبائی وچه از نظر جلب دشمن باعث بدبختی روباه میشود .

دم سگ راست نشود

یعنی کاری که محال وشدنی نیست انجام پذیر نمیباشد .

دم شتر رسید بزمین

واین تعلیق بمحال است .

دمشو روی کولش گذاشت ورفت

منظور کسی است که درکارخود موفق نبوده و با حالتی نزار از محل حادثه دور شده است .

دَم غنیمت است

کسانیکه درفکر حالند وآینده را از نظر دور میدارند چنین میگویند .

دم گود نشسته ومیگوید لنگش کن

منظور کسی است که بیجهت از انجام نشدن کاری انتقاد میکند و بهیچوجه خود ازعهده انجام کاری برنمیاید .

دم یارورو حسابی دیدن

مقصود آنست که قبلا اورا راضی کرده‌اند و ذهن اورا خراب و اورا مساعد خودکرده‌اند .

دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه‌انگیز

گاهی بدلیل خاموش کردن آتش فتنه متوسل بدروغ میشوند .

دعوا گرها دست برداشتند میانجی دست بردار نیست

زیرا منفعت میانجی آنطورکه درنظر داشته است تامین نگردیده و میل دارد

آتش این فتنه خاموش نشود .

دل سفره‌ای نیست که پیش هرکس و ناکس باز بشه

یعنی بهمه کس نباید اعتماد کرد واسرار مگو را بازگو نمود .

دمرو ازجوی آب خوردن عقل آدمو کم میکنه

منظور جلوگیری ازاین کار زشت وخطرناکست .

دندان تیز کردن

یعنی طمع داشتن ومنتظر فرصت بودن .

دندان سفید کردن

بمعنی بر آشفتن .

دل نزدیك باشه راه دور اهمیتی نداره

منظور آنست که اگر بعلت بعد مسافت کمتر بدیدار کسی نائل میشویم ولی اورا از ته دل دوست داریم .

دمی بخمره زده

یعنی مسکرات مصرف کرده است .

دندان جوخوریش کاملا سائیده شده

یعنی از او سنی گذشته است واین از رفتار وکردار او پیداست .

دندان کرم خورده علاجش کشیدنست

این مصداق کسانی است که هنوز راه چاره‌ای برای مشکل خود نیافته‌اند .

دندان مار را بنمد توان کشید

مقصود آنست که هرکاری را با ملایمت میتوان انجام داد

دندون روجیگر گذاشته

یعنی فعلا وتا حصول نتیجه صبر را پیشه کرده است .

دندون طمعشو کشیدم

منظور آنست که اورا ازچشم داشت باین مسئله منصرف کردم

دندو نهای منو شمردن

مقصود آنست که دیگر از من واهمه‌ای ندارند .

دندونیکه لاش وازه علامت روزی فراخه

اینهم اعتقاد قدما بوده است .

دندون گیر

یعنی قابل هضم و آسان .

دنده بقضا دادن

یعنی تسلیم شدن درمقابل حقیقت است .

دنده را اشتر شکست تاوان را خر داد

منظور آنست که بجای مرتکب دیگری را گوشمال دادند .

درجهنم عقربهائیست که از ترس آنها بمار پناه میبرند

یعنی بظاهر قناعت نباید کرد و خطر حقیقی و بزرگتررا درهرحال تشخیص داد.

دنیا آکل وماکول است

واین هردو ماحصل چیزی است که دراین دنیا وجود دارد .

دنیا آنقدر ارزش ندارد که بهش دل ببندی

این مذمت دنیا وهشداری است بکسانی که راحتی دنیا را بالاتر از هرچیز میدانند .

دنیا بازار خداست

منظور آنست که همه نوع نعمت درآن دیده میشود .

دنیا بامید سرپاست

اگر امید بآینده نبود تحمل این مشقات ازعهده همه خارج بود .

دنیا بکسی وفا نداره

هنوز پیدا نشده است کسی که همیشه دنیا بروفق مراد او بچرخد .

دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب

واین بی تفاوتی را میرساند و دراین میانه تکلیف بازماندگانیکه وجود آنها بما وابسته است بامشکلاتیکه گریبانگیر آنهاست چه میشود .

دنیا جای آزمایش است نه جای آسایش

بعضی‌راعقیده براینست که‌انسان برای آزمایش بوجود آمده است وهررنجی که بدو وارد میشود ازهمین نظر است .

دنیا جلق است وحلق است و دلق

یعنی دنیا برای استفاده کردن وتأمین نمودن این سه احتیاج است وبس .

دنیا دائم بریك قرار نیست

منظور آنست که‌گردش روزگار همیشه بروفق مراد انسان نیست .

دنیا دار مکافات است

بعضی را عقیده براینست که انسان سزای اعمال خودرا دراین دنیا وتا زنده است می‌بینند .

دنیا دو روزه

کنایه ازبی ثباتی دنیا و زودگذری عمر است .

دختر و پسر مثل آتش و پنبه هستند زیاد نباید بهم نزدیك شوند

کنایه از آنست که معاشرتهای جنس‌مخالف همراه با خطراتی اجتناب‌ناپذیر ممکن‌است باشد .

دنیا راآب برده کچلك را خواب برده

منظور کسی است که بی اعتنا بحوادثی است که در جریانست و او ازآن بیخبر مانده است .

دنیا روخورده انگار

مقصود آنست کـه هرچه مـوجود بوده میشناسد و از کـم و کیف همه چیز بااطلاعست .

دنیا را دو دستی چسبیده

یعنی بدنیا ومافیها زیاده ازحد علاقه نشان میدهد .

دنیا رو هرطور بگیری میگذره

یعنی باهراشکالی که برایت رخ میدهد وهرنوع که بدان بیشتر عادت کرده‌ای رفتار کن .

دنیاش مثل آخرت یزیده

منظور آنست که بعلت خطاها وسهل انگاریها بهیچوجه مطلوب نیست .

دنیا عزیز ومال عزیز تره

برای کسی که بدنیا و مال دنیا بیش از حد لزوم علاقه نشان میدهد این گونه است .

دنیا محل گذر است

منظور آنست که هیچ چیز برای ابد پایدار نیست وگذراست .

دنیا هر کی هر کی شده است

کنایه از آنست که بجای نظم وترتیب هرج ومرج حکمفرماست .

دنیا هزار رو داره

یعنی با نواع مختلف که از آن با خبر نیستی گردش دهر حادثه‌آفرین است .

دنیا همه کارش شوخی است مگر شوخیهاش که جدی است

منظور تعریف ازدنیاوحساب وکتابی است که‌درکاراست‌وتوجه بآن اهمیت بسزائی دارد .

دنیا همه کارش کشکیه

بعضی چنین می‌پندارند که چون پیش‌بینی آنها بنتیجه مطلوب نرسیده حساب وکتابی هم درگردش چرخ وجودندارد درصورتیکه‌قوانین‌طبیعی‌عکس این‌موضوع را اثبات میکنند وآنرا ثابت ولاتغیر می‌پندارند .

دم منو گرفت وبا کهنه آبی بیرون انداخت

کنایه ازکسی است که با خفت وخواری عذر اورا خواسته‌اند .

دوای درد من جام شراب است

واین تجویزی است که کسی برای خود می‌نماید .

دو برهنه درحمام خوشند

زیرا دراین حالت بین آنها فرقی نیست .

دو پا داشت و دو پا قرض کرد وحب الفرار را خورد

یعنی بسرعت دور شد چنانکه نتوانستند حتی رد او را هم پیدا کنند .

دو پادشاه دراقلیمی نگنجند و هفت درویش درگلیمی بخسبند

اینهم نشانه‌ای ازمسئولیت وصدور دستور وبی توقعی است .

دو تا در را پهلوی هم میگذارن واسه اینه‌که بدرد هم برسن

منظور با خبری ازحال همسایه است که در هرحالتی ضروری است

دو تا مار که از یك سوراخ بیرون‌میان یکیش ترکی نمیخونه یکی فارسی

مقصود آنست که دوچیز مختلف که‌ا زهرحیث دارای شباهت کامل باشندیك نتیجه را دربردارند .

دو تن نه چون یکتن باشند

یعنی هیچگونه اختلافی بین آنها نیست بطوریکه میتوان‌گفت یکی هستند .

دوچیز در دو حالت پاینده نماند یکی دولت درطالع و دیگری جان در تن

همه چیز ناپایدار است و فنا شدنی ولی این دو را نمیتوان هیچگاه نادیده گرفت .

دو تا چوبو که پهلوی هم بذارن یك وقت بهم میخورن

یعنی درهرحال امکان بروز اختلاف بین دونفر موجود است وقهری است .

دود ازکله‌ام برخاست

یعنی بسیار متعجب شدم واین خبر مرا بسیار ناراحت ساخت .

دود از کُنده بلند میشه

دراینجا هم از زیادی سن توام با تجربه یاد شده است .

دودش تو چشم خودت میره

کنایه از آنست که نتیجه بد آن عاید خودت خواهد شد .

دو دفعه آب جای یك دفعه نان را نمیگیرد

مقصود آنست که هرچیز درجای خود مطلوبست وبکار دیگر نمی‌خورد .

دو دوزه بازی میکند

منظور از کسی است که هرچی پیش بیاید او از آن منتفع میشود .

دو دیده بیند و یك دل بخواهد

مقصود آنست که ازنظر افکنی دربار اول ممکنست گرفتار کسی گردی .

دور از جان خر و دور از جناب خر

این مثل را که بعنوان مزاح میگویند مرتبه‌کسی را ازحیوانات نیز پائین‌تر میآورند .

دور باش وکور باش

منظور آنست که هرچه می‌بینی دم برنیاور زیرا که زمان مساعد این عمل نیست .

دور دور قیصر رفته چشما بالای سر

مقصود آنست که بعلت گرفتاری دیگرکسی را باکسی کاری نیست .

دور دور میرزا جلاله   یك زن بدو شوهر حلاله

کنایه از وضع نابسامانی است که درآن قرار دارند .

دورکن زنبور را ناخورده نیش

یعنی علاج واقعه را قبل از وقوع کن وپیش گیری لازم بنما .

دوری و دوستی

بعضی اوقات حتی ازکسانی که بسیار دوستشان داریم لازمست دور شویم تا

بهتر قدر هم را بشناسیم .

دوست آنست که با تو راست گوید نه آنکه دروغ ترا راست انگارد

منظور نشان دادن دوست واقعی و آزمایش دوستان است .

دوست آنست که بگریاند دشمن آنست که بخنداند .

چون با انتقاد ولو بنظر خوب نیاید بهتر میتوان بنتیجه رسید پس آنکه از روی دلسوزی معایب ما را برشمرد بحقیقت بما نزدیکتر است .

دوستان در زندان بکار آیند که بر سر سفره دشمنان هم دوست نمایند

یعنی هنگام سختی و رنج دوست حقیقی معلوم میگردد .

دوست را چیست به ز دیدن دوست

واقعاً دیدار دوست صمیمی از نعمتهای بزرگ است .

درسازم ولیك بدسازم

یعنی ازعهده انجام این کار برمیآیم ولی نه آنطور که مورد نظر است .

دوست را زود دشمن بتوان کرد اما دشمن را دوست کردن دشوار بود

منظور آنست که هر کسی‌را براحتی میتوان‌ازخود رنجاند ولی‌بدست آوردن دلها امری مشکل است .

دوست نادان بر دشمن دانا مگزین

زیرا دوست جاهل‌غم جان‌است برای آنکه مبادا کجروی کند ولی با دشمن دانا تکلیف بسیار روشن است .

دوست همه کس دوست هیچکس نیست

منظور آنست که اگر کسی با همه کس بتواند کناربیاید و دوستی کند چون برای همیشه اینکار عملی نیست میتوان‌گفت با کسی بمعنای حقیقی دوست نیست .

دوستی هنگام سختی میتوان شناخت

مقصود آنست که اگر کسی هنگام بروز اشکالی بمساعدت ما برخاست وچشم داشتی نداشت بهترین آزمایش را داده است .

دوچیز را همیشه باید فراموش کرد یکی احسانی که بدیگری میکنی دیگری بدی که از آنها می بینی

منظور آنست که در صورت اول انتظار پاداشی نداری و در صورت دوم کینه توزی همیشه نخواهی کرد.

دو سر تراشیدن مداد باعث مرگ مادر میشه

مقصود ترساندن بچه وجلوگیری ازاسراف است.

دوستی بزور ومهمانی بی تکلف نیست

محبت کسی را بجبر نمیتوان بدست آورد و کوشش دراین راه بی‌فایده است وهیچ مهمانی دادن بدون زحمت و رنج بیشتر مسیر نیست.

دوستی ابله بدتر از دشمن است

زیرا ابله از روی حماقت کاری میکند که ممکنست صحیح نباشد.

دوستی بی جهت دیده بودیم ولی‌دشمنی بی جهت چرا

کنایه از آنست که‌گاهی بدون سببی از کسی خوشمان میاید ولی کمتراتفاق میافتد که بدون جهت کسی با ما از درستیز درآید.

دوستی جاهل همان دوستی خاله خرسه است

منظور زیانی است که وارد میکند و قصدی وعمدی نیست واغلب وبیش از دشمنی است که درحق انسان روامیدارند.

دوستی خدا در بی آزاری شناس

مقصود نشان دادن مرتبه بی‌آزاری است وبکسی صدمه نزدن.

دوستی دوستان درغیبت میتوان شناخت

اصولا محك دوستی در زمان سختی است که دوست تا چه حد مایل برفع مشکل وچاره جوئی برای مشکل دیگرانست.

دوستی دوستان کاسه وکیسه وپیاله ونواله را بقا نباشد

منظور آنست که اگربسبب سورچرانی دوستی‌را انتخاب کرده‌اند بآن دوستی

اعتماد واطمینانی نیست زیرا اگر منظور بهر دلیلی تامین نشود دوستی خود را میبرند.

دوستی دوستی از سرش میکنند پوستی

منظور آنست از راه صمیمیت گاهی بانسان صدمه‌های جبران ناپذیر وارد میشود .

دوستی را عتاب نباه کند

البته آن دوستی که با یك عتاب وسرزنش بهم بخورد نام دوستی را بر آن اطلاق کردن خطاست ولی درهر حال خودداری از عتاب هم بجای خود دارای ارزش است .

دوستی را که بعمری فرا چنگ آورند بیکدم نگذارند

جلب محبت بسیار مشکل و بزمان طولانی احتیاج دارد که با اندك ناملایمی محو ونابود نمیشود .

دوستی میان دو تن بصلاح باشد بشرطی که بدگوئی درمیانه نشود

گو اینکه بی تحقیق قضاوت کردن خاصه درمورد دوستی صادق عمل صحیحی نیست ونباید گوش خود را ببدگوئی دیگران آشنا کرد ولی بدگوئی و انتقاد نابجا هم بنظر خوش آیند نمی آید .

دو سر بی چشم بنانی نیرزد

گرچه در رد این اندرز مطالب بسیاری میتوان گفت ولی درهر حال کوشش در راه تحصیل معیشت مشکل‌تر از حالت طبیعی است .

دوشاخهٔ محبتش همیشه رو بهواست

این اشاره بکسانی است که عادت بخرید سیگار ندارند ولی سیگار کش ومعتاد بآن هستند وبرای دریافت آن بدیگری مراجعه میکنند .

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

وقتی ادعائی بثبوت نرسد ودر توانائی شخصی نباشد دم زدن از آن بی حاصل وبیمورد است .

دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد

کنایه از آنست که برای انجام هرکاری سنجش توانائی ضرورت کامل دارد .

دو تا موش اگر توش دعوا کنن یکیش خفه میشه

کنایه ازبسیار تنگی محلی است وجای کافی نداشتن آن .

دوغ در خانه ترش است

منظور آنست هرچه دارای آن هستیم بنظر ما ارزش‌مند نمیآید .

دو قورت و نیمش هم باقیه

یعنی من از ادعای خود صرفنظر کردم تازه او چیزی هم بناحق طلبکار است و راضی بدان نیست .

دوگوله و در دوگوله رو بهم هشته

دوگوله بمعنای دیزی است ومقصود آنست که سکوت‌را حفظ نموده وسخن برزبان جاری نمیسازد .

دولت افتان وخیزان پایدارتر باشد تا دولت تیز

بحکم آنکه باد آورده را بادش برد آنچه سهل و آسان بدست آید احتمالا زودتر از آنچه که درطول زمان بدست آمده ناپایدارتر میباشد .

دولت اگر مدد کند دامنش آورم بکف

منظور آنست که اگر بخت با من همراه باشد موفقیت من در این کار حتمی است .

دولت و بچه را خدا میدهد

دراین میان ذکری ازتلاش و کوشش بمیان نیامده ونادیده گرفته شده است .

دوموییز بهتر از یك خرماست

دلیل این مثل روشن نیست وشاید برتری اعداد باشد .

دوستی بی غیرت دشمنی است

منظور آنست که اگر بموقع از دوست دفاع نکنی برطبق میل دشمن رفتار

کرده‌ای

ده خراب بی خرج است

زیرا کسی بآن توجهی ندارد والا برای آبادانی صرف هزینه ووقت اجباری است .

ده خوبه واسه کدخدا و برارش

مقصود کسانی هستند که برای اقوام و آشنایانشان استثناء مخصوص قائلند و دیگران را بی نصیب میگذارند .

ده زبانی را همه زود میفهمند

منظور کسی است که با هرکسی با زبان مخصوص خودش تکلم میکند و مقصود را ادا مینماید .

دهنِ باز بی روزی نمونه

مقصود آنست که برای هر کسی سهمی در نظر گرفته شده است البته درموقعی که کوشش در راه بدست آوردن آن فراموش نگردد .

دهنِ سگه که همیشه وازه

کنایه از کسی است که برای طلب چیزی دست ازپا نمی‌شناسد .

دهنش شُله و بهش اطمینونی نیست

مقصود آنست که بهیچوجه برای راز داری و اطمینان و اعتماد ساخته نشده است .

دهنشو که وا میکنه چشماشو می بنده

منظور کسی است که بی پروا حمله میکند واز کسی شرم ندارد .

دیدن شوخیه ندیدن جدیه

مقصود بردن چیزی یا کردن کاری غیر مجاز است .

دیدار یار نامتناسب جهنم است

همیشه باید بین اشخاص تناسبی ولو بعنوان تنبیه وجود داشته باشد زیرا

تحمل کسیکه هم عقیده یا متناسب نباشد بسیار مشکل است .

دیدن روش کفاره میخواد

منظور آنست که با اکراه میتوان شخص مورد نظر را نگاه کرد .

دیده‌ای که حقیقت بین نباشه نابینا بهتر

مقصود تعیین میزان فایده‌ای است که از حقیقت دیدن برای هر کسی متصور است .

دیده‌ای زن آبستن خاك میخوره اما نه هر خاکی رو

کنایه از آنست که تقلید بی جا مایه زحمت است وبخصوص عدم آگاهی از ماوقع زیان آوراست .

دیده بصیرت میخواد او نو ببینه

منظور آنست که با دیدن ظاهری وبدون تعمق مشکل حل نمیشود و مقصود جز با دقت کافی حاصل نمیگردد .

دیر بیا وشیر بیا

مقصود آنست که عجله‌ای در کار نیست فقط چشم بموفقیت تو دوخته‌ایم .

دیر رسیدن بهتر ازهرگز نرسیدن است

گاهی اوقات در اثر شتاب مشکلاتی ایجاد میشود که حل آن آسان نیست ودردسر بزرگی فراهم میکند .

دیر گفتی اما گُل گفتی

مقصود آنست که گرچه زمان بسیاری برای ادای پاسخ بصرف رساندی ولی جواب تو صحیح ومنطقی است .

دی رفت و باز نیامد فردارا اعتماد نشاید حال را غنیمت دان که نپاید

البته این هم نظری است ولی در هرحال نباید برنامه ریزی برای آینده را فراموش کرد .

دیروز غم نانی داشتم وامروز غم جهانی

و این کنایه از کسی است که بناگاه بمرتبه‌ای بلند رسیده است و اجباراً

باید همه جوانب را زیر نظر داشته باشد .

دیر و زود داره اما سوخت وسوز نداره

اینهم روشن کردن تکلیف مخاطب برای پیش آمدهای آینده است .

دیزی از کار دراومده‌اش خوبه

واین تعریف تجربه کسانی است که دراثر گذشت زمان آنرا تحصیل نموده‌اند.

دیزی مزه‌اش بپف نمه

یعنی گرچه درنظر عمل پف نم زدن که برای خواباندن جوش محتویات دیزی است ناپسند میباشد ولی عملی است اجتناب ناپذیر .

دیگ بدیگ میگه روت سیاه سه پایه میگه صل علی

منظور آنست که نسبت دادن چیزی که خود صاحب آن هستی بدیگری صحیح نیست ونباید آنرا برخ دیگری بکشی

دیگران کاشتند ما خوردیم ما میکاریم دیگران بخورند

کنایه از کسی است که فقط بفکر خود واخذ نتیجه ومنفعت برای خود نیست و آینده دیگران را نیز درنظر دارد .

دیگر خودتو بتنور نچسبان

یعنی بیش ازحد خودرا علاقمند نشان نده و درمورد دیگران ازخودفداکاری نشان نده وتعریف منما .

دیگ شریکی بجوش نیاید

کمتر اتفاق میافتد خواه بدلیل خودخواهی ونفع طلبی یاعدم سلیقه شخصی بتواند برای خود شریکی اختیار نماید .

دیگ طمعش بجوش آمد

منظور آنست که با آگاهی وضع وشرایط حرص وآز براوغلبه کرد وتصمیم دیگری گرفت .

دیگه زبونم مو درآورد بسکه این موضوع را تکرار کردم

مصداق کسی است که چندین بار درباره موضوعی تذکر داده است ولی

فایده‌ای بر آن متصور نبوده است .

دیگه بَسّه اونو سوراخ کن بنداز گردنت

معمولا این جمله را بکسی میگویند که دست از بشقاب یا کاسه‌ای نمیشوید و آنرا پاک وعاری از هرخوراکی مینماید .

دیگه کاسه صبرم لبریز شده

کنایه از آنست که تحمل کسی بپایان رسیده است و خودداری برای ابراز عقیده یا هرچیز دیگری امکان پذیر نمیباشد .

دیگه نگو که داره خوش خوشانم میشه

مقصود آنست که سخنان تو مورد پسند وقبول من است وباور میکنم که حق بجانب من است .

دیگه واردمعقولات نشو

منظور آنست که پیشروی تا همین اندازه کافی است و تجاوز از آن جائز نمیباشد وبکاری که بتو مربوط نیست دخالت مکن .

دیگی که برای من نجوشد بگذار سرِسگ درآن بجوشد

مقصود ازکسی است که دیگر امیدی باستفاده یا تامین نظر خود ندارد و در مقابل حوادث بی تفاوتی اختیار میکند .

دیوار حاشا بلند است

یعنی درهرکاری‌میتوان منکر حقیقت شدولی درهرحالی حقیقت‌هیچگاه‌پنهان ماندنی نیست .

دیواری از دیوار ما کوتاه‌تر پیدا نکردی

مقصود آنست که دیگری را نیافته‌ای که بحق او تجاوز کنی وفقط دربرابرما زورآزمائی میکنی .

دیوار موش دارد وموش گوش

مصداق اینست که هرحرفی زده‌ای منتظر اشاعه آن باش .

دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید

یعنی همدردی پیدا نموده وحس غریزی او را وادار میکند با نظر دیگری باو نگاه کند.

دیوانه را هوئی بس است

معروفست دیوانگان اغلب ترسو میشوند و بصدائی میگریزند مقصود آنست که دراین راه زحمت زیادی متحمل نباید بشوی

دیو از خدا خشنود نیست

واین کنایه از کسی است که از دیدن دیگری خوشحال نمیگردد و آن دیگری دراین باره بدون تقصیر است .

دیوانه یك سنگ بچاه میاندازه که صد تا عاقل نمیتونن آنرا بیرون بیاورن

اصولا کار بد کردن وبدون فکر و تامل کاری را انجام دادن برای دیگران که از روی فهم وعقل در پی چاره هستند آسانتر است و بنا براین هر کاری هم از هرفاقد عقل وشعور کافی سربزند بسهولت قابل جبران نیست

دیه با عاقله است

منظور آنست که هر کسی که بیشتر باعقلتر و فهمیده‌تر باشد درگذشت کردن سهم بیشتری دارد واجبار دارد که تقبل بیشتر این گذشت را بنماید .

دیو ومهربونی

مقصود جمع بین اضداد است .

دنیا سفله پرور است

منظور گردش روزگار وتعیین روش اوست که با چه کسانی بیشتر روی موافق نشان میدهد .

دیر بگو درست بگو زود بازی کن بد بازی کن

یعنی نتیجه خیلی مهم است نه سرعت البته این دو بایکدیگر مخالفند یعنی در اولی باید شتاب نداشت و در دومی باید زود تصمیم گرفت .

دلش در وطاقچه نداره

منظور کسی است که بسیار مشتاق است واین مشتاقی را ظاهر میسازد .

دیگه دست ما بدامان شما نمیرسه مگه چه خبر شده

کنایه از کسی است که با او بزودی دیداری دست نمیدهد .

دفیاکه آخر نمیشه

یعنی هنوز راه چاره وجود دارد ونا امید نباید بود .

دنیاکه بهم نمیخوره

منظور آنست که از یك حادثه نظم دنیا بهم نمیخورد .

دستشو خوب جوری درکردی

منظور آنست که ببهترین وجهی سروته قضیه را بهم آوردی وازاواستمالت نمودی .

دراین حیص و بیص اونم سر رسید

یعنی در این احوال او نیز وارد گردید و معنی حیص و بیص شدت یافتن امری است .

درخت آزادی را باید گاهگاه ازخون ظالمین آبیاری کرد

مقصود آنست که چون ستمگری هیچگاه از بین نمیرود برای آنکه نهال آزادی باروتر گردد وقوت بیشتری یابد باید برعلیه ستمگران قیام کرد .

درعالم همت نان از شغل خسیس خوردن به که ببارمنت رئیس بردن

منظور آنست که درهرحال رعایت کردن عزت نفس و زیر پا گذاشتن اصول بر همه واجب است .

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

مقصود آنست که توانائی انجام این کاررا درخود نمی‌بینم .

دنیارا اگر دوست داری بده که بماند واگر دشمن میداری بخور تا نماند

درهرحال منظور از تثبیت وضع موجود وبیانگر طمع درگردآوری بیش از اندازه ثروت ومال است .

دو چیز اندوه را از دل میبرد یکی دیدار دوستان و دیگری سخن عالمان و دانایان

مقصود آنست که دراین دو حالت است که میتوان غم خود را فراموش نمود

و متوجه چیزهای معنوی ولذتهای حقیقی گردید .

دود هر کس راه روزنش را داند

منظور آنست که هر کس بکار خود وارد است .

دیگدانش سرد بودن

یعنی امساك و بخل بحد زیاد داشتن .

دیگه بسته آب بخواه و دستتو بشور

کنایه از کسی است که زیاده روی میکند واندازه نگه نمیدارد .

دست راستش زیر پاست

یعنی کسیکه زیاده از حد ممسك وبخیل است .

دندان ندارد نه دیگ هم میخواد

منظور آنست که وسیله را در اختیار ندارد ولی باز طالب چیزی است که بآن مربوط میشود .

دست ملا اگر بقاب رسد می کند نقب تا بآب رسد

مقصود آنست که سور چرانی و شکم بارگی ملا نصرالدین بر همه روشن ومعلوم است .

دو آتش را بهم بهتر بود سوز

در هرکاری اتفاق واتحاد نتیجه بهتری عاید میکند .

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

حرف «ذ»

ذره ذره پشم قالی میشود

خرم آنکه با حوصله زیاد میتواند بجمع آوری کم و استفاده بموقع از آن عمل کند.

ذکر حق دیده را روشن میسازد

آنکس که درمقابل نعمتها شاکراست و آنرا برزبان میآورد بیشتر ازنعمتهای دیگر استفاده میبرد.

ذکر کدورت، کدورت میآورد

بیان گذشته نامطلوب وگله گذاری باعث رنجش است وحتی الامکان از آن باید احتراز نمود.

ذوق گل چیدن اگر داری سوی گلزار رو

آگاهی ازهرچیز وتصمیم گیری درباره آن باعث بالا رفتن سلیقه است.

ذخیره مال چشمه اندوه و ملال است

زیرا نگاهداری ثروت ومال مسائلی را پیش رو میآورد که حل آنهابسهولت امکان پذیر نیستند و انسانرا برای نگاهداری آن بچاره جوئی وادار میکنند.

تاریخ مفصل ایران

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

حرف «ر»

راز دل با مرد ساده دل و بسیار گوی و پراکنده صحبت مگوی

اصولا با احتیاط بسیار و رعایت کلیه جوانب میتوان رازی را بر دیگری آشکار ساخت .

راز چیزیست که بلای آن درحفظ آنست وهلاك درافشای آن

یعنی موقعی که ازافشای رازی آگاه شدی منتظر نتیجه آن باش و راز داری در هرحال مشکل است وازعهده همه کس برنمیآید .

راز خود با یار خود چندانکه میدانی مگوی

اینهم توصیه برای راز داری است وعدم افشای آن .

راز دوست از دشمنان پنهان به

بمثل فوق رجوع شود .

رازکس در دل کس گنجائی ندارد الا در دل دوست

بسیار نادرند دوستان صمیمی هم که رازدار باشند زیرا بناگاه و بدون آنکه خود خواسته باشند پرده از روی رازی برمیدارند .

راست بیاراست برو ماست بخور زرنا بزن

یعنی خاطرآسوده درعدم انحراف است .

راست و دروغش بگردن راوی

یعنی بچیزی که بیان میشود یقین ندارند وفقط نقل قول میکنند .

راست و ریستش کرد تا مورد پسند وقبول افتاد (۱)

واین کنایه از کسی است که بسببی پرت و پلای دیگری را صحیح جلو دمی دهد

۱- درست وراستی .

تا موقعی که مؤثر افتد .

راستی از تو مدد از کردگار

شخص صادق در همه کارها موفق است و باو مساعدت میشود تا از عهده هرکاری بر آید .

راستی زوال ندارد

گم شدن راستی و درستی غیرممکن میباشد وهمه از آن آگاه میشوند .

راستی رستی

کسیکه راستی را پیشه کرد رستگاری را برای خود خرید .

راستی نهفتن هرگز کی توان

همه از درستی وحقیقت گوئی بهر نحوی که باشد مطلع میشوند .

راه باریك است وشب تاریك

باین ترتیب خطر ترا تهدید میکند باید مراقبت نمائی .

راهبر باش نه راه بُر

واین اندرز بکسانی است که رهبری قومی را در دست دارند.

راه بزن راه خدا هم ببین

البته راهزنی کار بسیار بدی استولی درهرحال از همه جا بی‌خبر بودن و رعایت همه‌کس ننمودن نیز درست نیست .

راه بی خوف بود مردم غارت زده را

زیرا پس از راهزنی لااقل خیالشان بابت حفظ اموالشان راحت است .

راهتو نو نزدیك کنین بمنزل ما بیاین

واین تعارف برای کسی است که دیدار او ناگهان اتفاق میافتد .

راه حق پشیمانی ندارد

کسیکه مطمئن باشد در راه صحیح قدم برمیدارد وجز حقیقت چیزی درنظر ندارد هرگز از آنچه میکند پشیمان نمیشود .

راستی که بدروغ میماند هرگز مگوی

منظور آنست که درشنونده تأثیر مطلوب نخواهد داشت و بهتر است از آن صرفنظر کرد.

راه حق یکیست و راه باطل هزار

انتخاب حقیقت درهرحال بسیار مشکل است.

راه راست گم شدن ندارد

اگر برای عده‌ای این شبهه وجود دارد که ازطریق نادرستی زودتر بمقصود میرسند سخت در اشتباهند.

راه واز وجده دراز

یعنی کسی مانع رفتن تو نمیشود البته این جمله بیشتر در موقع قهر گفته میشود.

رای قوی ازشمشیر برنده کاری تر است

درهرصورت تصمیم گیری برای اجرای هر مقصودی مؤثرتر ازسایرعوامل است.

راوی سنی است

این خبرکه بگوش تو رسیده بی پایه واساس است.

رایگان خوار بالا نشین

اصولاکسانیکه در طبقات بالای اجتماع زندگی میکنند اغلب از دسترنج طبقات پائین ومحروم استفاده میبرند.

رجا پیشه ناچار ذلت برد

کسی که فقط بامید زنده‌است وتلاش نمیکند روزگاررا بسختی میگذراند.

رحم خوبست گرچه در دل کافر باشد

درمورد شفقت ومهربانی هیچگونه امتیازی بین افراد وجود ندارد.

رحم کن تا بتو رحم کنند

منظور آنست که اگر میخواهی ولزوم‌رحم کردن از طرف دیگران مطلوب

تست بهنگامی که میتوانی با دیگران مهربان باش وبدانها ترحم کن .

رُخْت از در دروازه درمیرود وسوزن ونخ برمیگرداند

یعنی هرکاری که بکنی بصورت دیگر بسوی تو باز میگردد و از آن نتیجه خواهی برد .

رخت دوهوو را میتوان توی یك طشت ریخت ولی دو تا جاری رو نه

واین عقیده قدیمیان است که رقابت بین دوجاری راحتی از زن دیگر شوهر بیشتر میدانند .

رخش باید تا تن رستم کشد

یعنی هر وسیله باید متناسب با استفاده کننده آن اختیار گردد .

رد خلق قبول خالق

البته تعمیم این مسئله صحیح نیست و منظور آنست که اگر بی‌سبب ازطرف مردم رانده شدی اتکائی بجز خداوند نخواهی داشت .

رسول برسیرت خود دلیل پادشاه باشد

همیشه بین فرستاده وشخصی که اورا فرستاده است قرینه‌ای میتوان یافت .

رستم صولت وافندی پیزی

اشاره بکسی‌است که بظاهرازقدرتی‌برخورداراست و درباطن از عهده‌کاری برنمیآید وازانجام هرعملی عاجز است .

رسیدن خر لنگ بارکردن قافله

منظور آنست که تامل برای آمدن کسی است که بدلیلی عقب‌تر از سایرین میماند .

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت

واین منظور از آنست که حادثه‌ای بدون‌آنکه رخ داد مهمی برجای گذارد منتفی شد .

راه نفسشو بند آوردم

یعنی اورا درتنگنا وفشار قرار دادم .

رسیده آسوده باشد

منظور آنست که دیگر بمقصود نائل شده و دغدغه خاطری ندارد .

رسیده رسیده خورد

مقصود آنست که تازه وارد بچیز قابل توجهی دست پیدا میکند .

رشد زیادی مایه جوانمرگی است

منظور آنست که بعلت توقع مردم ازجوانان بکاری گذارده میشود که ازعهده آن برنمیآید وخود را بمخاطره می‌افکند .

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار

مقصود آنست که دوست را برای خود خوشنود ساختن آنرا نگهدار والبته باید درحق همه خوبی کرد .

رعیت باطفال نارسیده بماند وپادشاه بمادر مهربان

یعنی ارتکاب عمل زشت وخطای مردم عادی ومهربانی پادشاه عادیست واز هردو انتظار سرزدن آن میرود .

رعیت درخت جواهر است

واین تعیین کننده قیمت است وبالا بودن ارزش مردم عادی را نشان میدهد .

رعیت را با جنگ چکار باشد

هیچکس جنگ را دوست نداردحتی سربازان که ازاین راه ارتزاق مینمایند مایل بدان نیستند .

رفاقت بجا بزغاله یکی هفت صنار

یعنی در معامله تعارف کردن درست نیست ولو آنکه این معامله با رفیقی صورت پذیرد .

رفت آنکه رفت و گذشت آنچه گذشت

یعنی چون زمان بقعب برنمیگردد باید آنچه را که اتفاق افتاده است بدست فراموشی سپرد منتهی از آن برای کارهای بعدی تجربه آموخت وبکار بست .

رفتم شهر کورا دیدم همه کور منهم کور

مقصود آنست که تجانس را درهر حالی از دست ندادم ومثل اکثریت مردم باقی ماندم .

رفت سرخونه اولش

منظور کسی است که دوباره بحالت اولیه برگشته است وتکرار کارهای گذشته را مینماید .

رفعت در فروتنی است

مقصود آنست که تواضع باعث سربلندی واعزاز نزد همگان است .

رفع ورجوع کردن

یعنی با عملی دیگر عملی را که بنظر دیگران بد میآمده است جبران کردن .

رقم رمق میخواهد

برای انجام هرکاری بنیهٔ سالم وقوی لازمست .

رطب خورده منع رطب چون کند

منظور آنست که اگر خود ما از عیبی که وجود دارد مبرا نیستیم چگونه میتوانیم عیوب دیگری را معالجه کنیم .

رفتم خونه خاله دلم واشه خاله خُسید دلم پوسید

یعنی آنچه میپنداشتم عملی نگردید وبحالی بدتر از آنچه بودم افتادم .

رفتنم با خودمه اومدنم با خدا

منظور آنست که وقتی برای بازگشتم نمیتوانم معین کنم .

رفتیم بنون برسیم بجون رسیدیم

یعنی کار بسیار سخت وطاقت فرسا بود .

رفته ونشسته رو طاقچه بالا

کنایه از کسی است که بهیچ قیمتی حاضر بانجام کاری یا معامله‌ای نیست .

رفیق را پای میز قمار وهنگام سفر باید شناخت

چون دراین دومورد ظرفیت وخویشتن داری هرکس بهتر نمایان میشود .

رقص شتری وعشوه خرکی

واین هردو بخصوص اگر ناموقع هم باشد بسیار نامطلوبست .

رگ بریشه میکشد

کنایه ازکسی است که از بیخ وبن دفع مخالف میکنند .

رگ خوابشو دست آوردم

یعنی برنقطه ضعف او آگاهی یافتم وتوانستم اورا متقاعد کنم .

رنج نخست کلید راحت است

مقدمه رسیدن بهر گنجی بردن رنج و زحمت کشیدن است .

رند رابند وقحبه را پند سود نکند

واین هردو برای ازبین بردن عادتی کافی نیست ورهائی از بند ممکن وتاثیر پند غیر ممکن بنظر میآید .

رنگش را ببین حالش را بپرس

بحکم آنکه ظاهر هرکس آشکارکننده وضع باطنی اوست .

رنگ پولاشو آفتاب ومهتاب هم ندیدن

یعنی دراختفای ثروت خود بسیار کوشاست وازنزدیکترین کسان خودمخفی میدارد .

رنگ زردم را ببین برگ خزان را یاد کن

مقصودبیان‌میزان‌رنگ پریدگی‌وپریشانیهائی است که‌بانسان دست‌داده‌است.

رنگش مثل گچ دیوار پرید (۱)

منظور کسی‌است که‌ازدیدن‌چیزی یاشنیدن سخنی‌یکه خورده وترسیده است

روباه بدرخانه خویش چندان قوت دارد که شیر بدرخانه‌کسان ندارد

هرکسی بدرخانه خود صاحب اقتدار بیشتری است زیرا باهل خانه پشت گرمی دارد .

۱- سفید شد .

روباه تا تهِ چاهست کرباس خیر میکند

منظور آنست که وقتی کسی باشکالی برمیخورد آنوقت است که در بخشش واحسان کردن کوشاست .

روز ازنو و روزی ازنو

یعنی از این شکست نا امید نشده و دوباره ازابتدا شروع بکار میکنند .

روز امید بس دراز است

یعنی برای امیدوار بودن صبر بسیار باید متحمل گشت .

روز بد نه بینی که چه بروزم آمد

کنایه ازبیان سختی است که درهرحال کشیده و آنرا برای دیگری نمیخواهد.

رجاله ز پیش و شه ز دنبال آید

واین را درسبیل مزاح با کسی گویند که باو تعارف شده است جلو برود .

رد دشمن قبول دوست است

زیرا دراینصورت است که خود بخود وضع انسان روشن میشود .

رفت بهترش کند بدترش شد

یعنی بی اراده کاری انجام داد که نتیجه معکوس بدست آورد .

روبرو بودن به از پهلو بود

چون دراین حال بهتر میتوان دید وبهتر بکاری مسلط بود .

روز بی آبی آسیاب ازشاش موش نمیگرده

یعنی هنگام نیاز هم اگر وسیله کافی نداشته باشیم مقصود حاصل نمیشود .

روز بهار هفت بار نهار

مقصود آنست که در روزهای بهار اشتها هم زیاد میشود .

روزت اینست وروزیت این

عقیده کسانی است که سرنوشت هرکس را قبلا تعیین شده میدانند .

رو پوشونی کردن (۱)

بمعنای اختفا وظاهر نساختن اصل چیزی است .

---

۱ ـ لاپوشونی

روز روشن چه بودی حالا که شب تار است

مقصود آنست که وقتی وضعت روبراه بود تازه دارای چیز قابل ملاحظه‌ای نبوده‌ای که اکنون آنرا از دست داده باشی.

روز روشن و دروغ باین بزرگی

منظور آنست که چیز تاریکی وجود ندارد و دروغ گفتن تو آشکار است.

روز روشنش اینکاره نبودم حالا که تکلیف همه روشن است

یعنی در موقع خود که قدرتی داشتم یارای مخالفت نداشتم حالا که همه یارای مخالفت ندارند.

روز قیامت اول از همسایه میپرسن

منظور رسیدگی بحال همسایه است که مقدم برهرچیزی است.

روزم از شبم سیاه‌تره

مقصود بیان وشرح وصفی است که بدان دچار است و وخامت آن.

روز و شب خوراك من اشك چشم است

کنایه از آنست که این مسئله بسیار در من مؤثر بود و بهیچ قیمتی نمیتوانم بربی تابی خود فائق آیم.

رستم است وهمین یکدست اسلحه

واین اشاره بدانست که همین یکدست لباس را بیشتر ندارد.

روز وفانوس کشی

یعنی کاری را عبث انجام میدهی ولزوم بکار بردن این وسیله احساس نمیشود.

روزهای سیاه کوتاهست

کنایه از آنست که دوران غم بسیار کوتاه وقابل سپری شدن است.

روزه خوردنشو دیدیم اما نماز خوندنشو ندیدیم

یعنی کسی که آشکارا برخلاف کاری انجام میدهد.

روزه شك دار نميگيرم

يعنی تايقين حاصل نكنم عملی صورت نميدهم .

روزه مو افطار كنم آن هم با كثافت سگ

يعنی رويه خود را ازدست نميدهم وبكمترين چيزی كه باعث انحراف گردد تن درنميدهم .

روزی با پای خود از دركسی درون نيايد

منظور آنست كه برای اين عمل نيز تلاش و كوشش ضروری است .

روزی اون هم كيا و بيائی داشت حالا اينطوری شده

يعنی روزی كار فرمانفروائی او ديدنی بود وحالا كه تو او را شناخته‌ای بنقطه افول خود رسيده است .

روزی بقدم است

يعنی سعی و كوشش درمورد تحصيل روزی از واجباتست .

روزی كس كس نخورد

اين عقيده كسانی است كه می‌پندارند روزی هر كسی از قبل تعيين شده بنابراين ديگری از آن نميتواند استفاده كند .

روستائی را حمام خوش آيد

زيرا در زمان گذشته روستائيان بسيار دير بحمام مراجعه ميكردند .

روستائی را كه رو دادی كفش بالا ميكنه

يعنی كسی كه حد خودرا نمی‌شناسد و آنرا مراعات نميكند .

روستائی عيد ديده شده روضه خوان پشمه چال

يعنی با استفاده ازموقعيت تغيير شغل وماهيت داده است .

روش رو تخته مرده شورخونه ببينه

منظور آنست كه ديدار او ديگر مطلوب نيست و دعا ميشود كه هرچه زودتر ازبين برود .

روغن چراغ ریخته وقف امامزاده است

مقصود آنست که دیگر فایده‌ای از چیزی متصور نیست و آنوقت است که برای تظاهر بفکر استفاده از آن درمحلی که بیشتر مورد نظر است می‌افتد.

رو طنابش ارزن پهنه

اشاره بملانصرالدین است که ببهانه‌ای ازامانت دادن طناب خود ابا میکرد مقصود بهانه جوئی وعذر تراشی بیمورد برای عدم قبول کاریست.

روغن روی روغن میرود بلغور خشك میماند

کنایه از آنست که مجاهدت انسان دراین راه بیهوده است.

روزی دهنده رزاق است

اینهم عقیده کسانی است که ازقبل سرنوشت هرکسی را تعیین شده میدانند

رونکیش بو میده

منظور آنست که گناهکار است وهمه از سراو با خبر شده‌اند.

رو هر گنجی یك مار خوابیده

قدیمی ها را عقیده براین بود که برروی هرگنجی ماری که مستحفظ آنست خوابیده است کنایه ازآنست که هر ثروتی نگهبان مخصوصی دارد و نزدیك شدن بآن خطرناکست.

روی تشك پر قو خوابیده است

یعنی خیالش ازهرجهت آسوده است.

ره چنان رو که رهروان رفتند

دراین مورد تجربه کردن جز اتلاف وقت‌نتیجه‌ای ببار نخواهد آورد وتقلید برآن برتری دارد.

روی دروغگو سیاه

مقصود آنست که شك‌وتردید را باینصورت ازبین ببرند.

روی زیاد اسباب دردسر است

صحیح است که روی زیاد باعث موفقیت در کارهاست ولی گاهی اسباب زحمت و دردسر میشود .

روی من سیاه با اینهمه زحمت که بشما دادم

معمولا برسبیل تعارف وموقع ترك کسی یا تشکراز کاری این جمله را برزبان میآورند .

روی گدا سیاه ولی کیسه‌اش پراست

شرمساری نتیجه گدائی است ولی درهرحال چیزی در ذخیره دارد .

روی نان بریزه سگ نمیخوره

منظور بیان بدی چیزی است .

ریاست بی سیاست نتوان کرد

منظور آنستکه بدون مردم داری نمیتوان بریاست ادامه داد .

ریا کاری بدتر از زناکاری است

در حقیقت تکلیف انسان در مورد ریا و تزویر نامعلوم است و ریاکار هرکه باشد واین صفت بد را داشته باشد مردود است .

ریسمان بر پاچه حاجت مرغ دست آموز را

منظور آنست که درغیر موقع لزوم احتیاط کاری یا انجام عمل لغو ناپسند است .

ریسمان دوسر دارد

همانطور که سکه دو رو دارد واین کنایه از آنست که هرعملی ممکنست خوب یابد باشد .

ریسمان دیگر پنبه مساز

یعنی آنچه را که همه از آن آگاهند وکار برد آنرا میدانند اگر نیازی نیست چه لزومی دارد بحال اولیه برگردد .

ریسمان سوخت و دیگه کجیش از بین رفت

منظور آنست که صحیح است مطابق آنچه میخواستی عمل شده است ولی

اثری از آنچه در دست داشتی دیگر موجود نیست .

ریش او زرد است اینهم یك دلیل

کنایه از کسی است که با بدیهیات یا چیزی که بکار نمیآید دلیلی میتراشد هرچند که مورد قبول واقع نگردد.

ریش خام طمع بجیب مفلس

واین دعائیست درحق کسانی که بروز بدی افتاده‌اند .

ریشخند چاپلوسان فیل را خر میکند

کنایه از آنست که با تملق گفتن میتوان قلب ماهیت نمود .

ریش دراز وسر کوچك علامت حماقت است

واینهم نظر قیافه شناسان است .

ریش ما که فعلا دست اونه

منظور آنست که اختیار دار ما کس دیگری است .

ریش پهلوی اون رفته

منظور آنست که همه چیز بصرفه اوست وهمه نفعها متوجه دیگری است .

ریش سفید بلند بینای می بود

یکی از فوائد ریش سفید وتجربه زیاد است .

ریش سکه مرد است

واین تعریف مردانی است که زینت صورت آنها ریش آنهاست .

ریش وقیچی هر دو دست شماست

منظور آنست که شما اختیار دار مطلق هستید .

روآتی اینو میگه پسله اونو

یعنی درپیش رو وپشت سرحرفهای متفاوتی میزند وعقیده‌ای دیگر دارد .

رنگ رخساره گواهی دهد ازسرضمیرت

کنایه از آنست که لازم بتوضیح نیست و هر کسی از قیافه تو همه چیز را میتواند بخوبی دریابد.

راه گریز را پیش ازستیز باید جست

منظور آنست که قبل از شروع بمنازعه باید فکر هزیمت و شکست و چاره آن دو را نمود.

راستی در غضب پیدا شود

مقصود آنست که درهنگام خشم اگر درست تصمیم گرفتی آنوقت است که میتوانی ادعای راست وصحیح بودن را داشته باشی.

رگ بسملش میخارد

یعنی زمان مرگ او فرارسیده است.

روز بردا برد کسی بودن

یعنی زمانیکه بقدرت بینهایت رسیده است.

رفیق راه باش نه رفیق نیمه راه

منظور آنست که تاحصول نتیجه‌اورا همراهی کن وبا اوموافقت داشته باش.

روسر آدم اسفناج سبز میشه

یعنی بسیار تعجب آور است و از شنیدن این خبر درشگفتی مانده‌ام.

رشگی وماستی اومده اونکه میخواستی اومده

کنایه ازمردم بی‌عرضه ونالایق‌است که داوطلب انجام‌خدمت مهمی‌میگردند.

روباه سیاه باکمر بتله می‌افتد

مقصود آنست که بهرترتیب دچار مشکلی میشود که از آن خلاصی ندارد.

حرف «ز»

زاغ سیاشو چوب زد

یعنی بهمه جا دنبال اوبود وهمه‌جا مراقبش که ببیند چه میکند .

زاغ ومازوئی خرجش نکردیم

مقصود آنست که پذیرائی شایان توجهی ازاو بعمل نیاوردیم .

زالووار خون مردم را میمکد

منظوراز حاکمی‌است که بسیارسفاکست وتادرجه آخربستم خودادامه‌میدهد.

زاینده میرنده است

هرموجودی ازبین رفتنی است وبالاخره مرگ بسراغ اومیرود .

زبان آید زبان آید

منظورآنست که برای کسی که سخن میگویدبیشتر احتمال خطر وجود دارد وازآن ضرر می‌بیند .

زبان ترجمان دل است

مقصودآنست آنچه در دل میگذرد برزبان جاری میشود .

زبان خلق تازیانه خداست

برای هشدار دادن بهترین وسیله گفتن سخن است .

زبان سست وحرف درست

درمقابل حرف صحیح است که زبان کند میشود .

زبانش بتته پته افتاد

واین هنگامی است که ترس برانسان غلبه میکند یا درمقابل منطق صحیح دیگر

زبان وسخن گویا نیست .

زبان خر را خلج می‌فهمد

مقصود آنست که او از درك معنی عاجزاست وکس دیگری که باین کار عادت دارد مورد نیاز است .

زبان دردهان پاسبان سراست

یعنی عدم اعتراض وعدم صراحت باعث حفظ جانست ولی مطلب دراینجاست که آیا جان درمقابل حقیقت گوئی ارزشی دارد یا خیر .

زبان سرخ سرسبز میدهد برباد

وهمیشه آنکه سخن میگوید بر دیگران ناگوار مینماید خاصه که اگر شنونده قدرتمند باشد .

زبان گزیده بدتر ازمارگزیده است

منظور آنست که زخم زبان فراموش شدنی نیست و از آن چیزی بنام کینه باقی میماند .

زبان گوشت است بهر طرف بگردانی میگردد

خرم آنکه زبانش دراختیارش است وهرسخنی را جز بموقع نمیگوید و از عاقبت بد مصون است .

زبان کشیده نگهدار تا زیان نکنی

آنچه برزبان میآید جز با تامل وفکر کافی بیرون آمدنی نیست .

زبان مرغان مرغان دانند

هم زبانان ازمقصود ومنظور هم بهتر باخبرند .

زبان یکی است وگوش دو تا

منظور آنست که گفته‌ها نیمی از شنیده‌هاست پس زیادتر باید گوش فرا داد وآموخت تا سخن گفت .

زبعد هفتاد یك برفی افتاد بحق این پیر بقد این تیر

مقصود آنست هفتاد روز از نوروز گذشته برفی آمد که بسیار امر نادری است